

مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی

« به شرکت کنندگان در مباحثه‌ی اقتصادی »

ملاحظات دربارہ‌ی مسائل اقتصادی مربوط به مباحثه‌ی

ماه نوامبر سال ۱۹۵۱

ی. و. استالین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
مرداد ۱۳۸۴

فهرست

- پیشگفتار ۳
- ۱ - مسئله‌ی مربوط به خصلت قوانین اقتصادی در سوسیالیسم ۶
- ۲ - مسئله‌ی تولید کالائی در سوسیالیسم ۱۲
- ۳ - مسئله‌ی قانون ارزش در سوسیالیسم ۱۹
- ۴ - مسئله‌ی از میان بردن تضاد میان شهر و ده، میان کار فکری و بدنی و نیز مسئله‌ی بر طرف ساختن تفاوت میان آنها ۲۴
- ۵ - مسئله‌ی تجزیه‌ی بازار واحد جهانی و عمیق تر شدن بحران سیستم سرمایه‌داری جهانی ۲۸
- ۶ - موضوع ناگزیری جنگ‌ها، بین کشورهای سرمایه‌داری ۳۰
- ۷ - مسئله‌ی قوانین اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر و سوسیالیسم ۳۴
- ۸ - مسائل دیگر ۳۸
- پاسخ به رفیق الکساندر ایلیچ نوتکین ۴۳
- درباره‌ی اشتباهات رفیق ل. د. یاروشنکو ۵۱
- بخش ۱ - اشتباه اصلی رفیق یاروشنکو ۵۲
- بخش ۲ - « اشتباهات دیگر رفیق یاروشنکو » ۶۱
- پاسخ به رفقا آ. و. سانینا و و. گ. ونژر ۷۲

پیشگفتار

کتاب “مسایل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی” یکی از اسناد ارزشمند جنبش جهانی کمونیستی است. این سند یک اثر تئوریک و جاودانی جنبش کمونیستی محسوب می شود که تراوش اندیشه و قلم رفیق استالین است. دشمنان کمونیسم که از خواندن این اثر توسط مردم میهراسند، ترجیح می دهند وجود این اثر را به سکوت برگذار کنند. زیرا قدرت کلام رفیق استالین در این اثر و منطق شکننده‌ی وی که بر اساس تجارب جامعه سوسیالیستی شوروی بنا شده است آنها را به خفقان وادارشان می کند که خویش را در پشت انبان اتهامات بورژوازی جهانی و امپریالیست‌ها بر ضد رفیق استالین پنهان کنند. آنها ترجیح می دهند با دروغ و ریا زندگی کنند تا با زندگی پیکارگر.

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به رهبری رفیق استالین در کشور شوراها، جامعه سوسیالیستی را برپا داشت و از این بابت دشمنی همه‌ی طبقات ارتجاعی را برای خویش خرید. استالین مظهر سوسیالیسم است و دشمنی با وی دشمنی با سوسیالیسم خواهد بود.

استالین خطوط اساسی جامعه‌ی سوسیالیستی را در عرصه‌ی اقتصادی ترسیم کرد و سوسیالیسم چیز دیگری نیست بجز آنچه در این اثر قانونمندی‌های آن توسط رفیق استالین تدوین شده است. استالین این معمار بزرگ ساختمان سوسیالیسم در شوروی می خواست جهانی را برپا دارد که تاریخ نظیر آن را تا کنون به چشم ندیده بود. وی می خواست بر ویرانه‌ی دنیای سرمایه داری، جهانی نوین برپا دارد و قوانین آنرا برای استفاده‌ی پیروان راه آزادی طبقه کارگر تدوین نماید وی در این عرصه موفق بود. وی تئوری‌های مارکس و انگلس و لنین را برای نخستین بار در زیر حملات کینه توزانه‌ی دشمنان طبقه‌ی کارگر در درون و بیرون اتحاد شوروی از عرصه تئوری به عمل در آورد و نتایج عملی آنها را مجدداً تدوین کرد و تعریف جامعه‌ی سوسیالیستی و مفهوم اقتصادی آن را در شرایط محاصره‌ی سرمایه داری جهانی بیان داشت.

این اثر بزرگ تئوریک تودهنی محکمی به همه‌ی آنهایی است که به نفی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مشغولند و از سوسیالیسم تصویر دست نیافتنی ترسیم می کنند تا هیچکس جسارت مبارزه برای تحقق امری که “دست نیافتنی” است به خود راه ندهد. این اثر در افشاء کسانی است که نازاینده، نیهیلیست‌اند و خودشان هیچ چیز برای ارائه ندارند. استالین با این اثر خود خط

بطلانی بر نا امیدان، مأیوسان، بی دورنماها، غرغروها و نازاها کشید که همواره خرابکارند، بار خاطرند و نه یار شاطر.

حزب کار ایران (توفان) به تجدید چاپ این اثر جاودانی می پردازد. زیرا آنرا پاسخی می داند به همه‌ی آن آشفته فکران سترونی که نه خود چیزی برای عرضه دارند و نه دورنمایی برای مبارزه می بینند و در عوض زبانشان دراز است و بهمه چیز ایراد می گیرند. آنها که هیچگاه دستی بر آتش مبارزه نداشته اند از سوزش این آتش بی خبرند و تنها مترصدند که داغ خطاها را بر مبارزین خرده بگیرند و در انتظار معصومین چهارده گانه به ذکر بنشینند. آنها قهرمانان کمترین اشتباهات اند.

از همان صفحات نخست این اثر روشن است که این سند مورد بحث همه جانبه‌ی رفقای حزبی قرار گرفته و رفیق استالین بیک یک انتقادات رفقای حزبی در مورد این سند پاسخ داده است. چنین دموکراسی پرولتری را سرمایه داری هرگز نمی تواند تحمل کند.

ما همه‌ی رهروان راه آزادی طبقه کارگر را فرا می خوانیم که این اثر را مطالعه کرده و از آن بیاموزند.

حزب کار ایران (توفان) **مرداد ۱۳۸۴**

مسائل اقتصادی سوسیالیسم

در اتحاد شوروی سوسیالیستی

« به شرکت کنندگان در مباحثه‌ی اقتصادی »

ملاحظات دربارهی مسائل اقتصادی مربوط به مباحثه‌ی ماه

نوامبر سال ۱۹۵۱

من همه‌ی مدارک مباحثه‌ی اقتصادی را که به مناسبت ارزیابی طرح کتاب درس اقتصاد سیاسی برگزار شده است دریافت داشته‌ام. من جمله « پیشنهادات برای اصلاح طرح کتاب درسی اقتصاد سیاسی » ، « پیشنهادات برای رفع اشتباهات و نکات غیر دقیق » طرح ، « اطلاعات راجع به مسائل قابل بحث » به من رسیده است.

لازم می‌دانم درباره‌ی همه‌ی این مدارک و هم چنین درباره‌ی طرح کتاب درسی نکات زیر را یاد آور شوم .

۱ - مسئله‌ی مربوط به خصلت قوانین اقتصادی در سوسیالیسم

پاره‌ای از رفقا خصلت عینی قوانین علم، به خصوص قوانین اقتصاد سیاسی در سوسیالیسم را نفی میکنند. آنها نفی میکنند که قوانین اقتصاد نوامیس جریاناتی را که خارج از اراده‌ی انسان‌ها انجام می‌گیرد، منعکس می‌سازد. آنها عقیده دارند که نظر به نقش مخصوصی که تاریخ به عهده‌ی دولت شوروی گذارده، دولت شوروی، رهبران آن، می‌توانند قوانین جدیدی «تشکیل دهند»، قوانین جدیدی «وضع کنند».

این رفقا عمیقاً اشتباه میکنند. آنها مثل این که، قوانین علم را که جریانات عینی طبیعت و اجتماع را منعکس می‌کنند، قوانینی که خارج از حیطه‌ی اراده‌ی انسان‌ها انجام می‌گیرد، با قوانینی که به وسیله‌ی حکومت‌ها وضع می‌گردند، بنا به اراده‌ی انسان‌ها ایجاد می‌گردند، و فقط اعتبار قضائی دارند، مشتبه می‌کنند. ولی بهیچ وجه نمیتوان آنها را مشتبه ساخت.

مارکسیسم قوانین علم را - قطع نظر از این که سخن از قوانین علوم طبیعی در میان باشد و یا قوانین اقتصاد سیاسی - به مثابه‌ی انعکاس جریانات عینی که خارج از اراده‌ی انسان‌ها انجام می‌گیرد، می‌فهمد. انسان‌ها میتوانند این قوانین را کشف کنند، بدانند، آنها را مطالعه کنند، آنها را در عملیات خود منظور دارند و از آنها به نفع اجتماع استفاده کنند. ولی انسان‌ها نمی‌توانند آنها را تغییر داده و یا لغو کنند. به طریق اولی آنها نمیتوانند برای علم قوانین جدید، تشکیل دهند و یا وضع کنند.

آیا این بدین معنی است که مثلاً، نتایج عمل قوانین طبیعت، نتایج عمل نیروهای طبیعت به طور کلی غیر قابل جلوگیری است، که تأثیر ویران کننده‌ی نیروهای طبیعت همه جا همواره با نیروی قهریه غیر قابل جلوگیری که انسان‌ها نمی‌توانند در آنها تأثیر کنند، انجام می‌گیرد؟ نه، بدین معنی نیست. اگر جریانات نجومی، ژئولوژیک و پاره‌ای از جریانات همانند آنها را که واقعاً انسان‌ها حتی اگر قوانین تکامل این جریانات را درک کرده باشند، از تأثیر بر آنها عاجزاند، کنار بگذاریم، در بسیاری از موارد دیگر، مردم بهیچ وجه از لحاظ امکان تأثیر بر جریانات عاجز نیستند. در کلیه‌ی این موارد انسان‌ها بر قوانین طبیعت وقوف حاصل نموده با منظور داشتن و تکیه بر آنها، با به کار بردن ماهرانه و استفاده از آنها، میتوانند میدان عمل قوانین طبیعت را محدود سازند، به نیروهای مُخرَب طبیعت جهت دیگر بدهند. آن را به نفع اجتماع به کار اندازند.

یکی از مثال‌های متعدد را در نظر بگیریم. در ازمنه‌ی بسیار قدیم، سیل‌ها، ویرانی مساکن و کشتزارها که بدین مناسبت روی میداد، بلیه‌ی غیر قابل جلوگیری محسوب میشد که انسان‌ها در برابر آن عاجز بودند، لکن با گذشت زمان، با تکامل معلومات بشری، هنگامی که انسان‌ها ساختن سدها و مراکز برق آبی را آموختند، جلوگیری از بلایای سیل‌ها بر جامعه که سابق غیر قابل جلوگیری به نظر می‌رسید، ممکن شد. علاوه بر آن انسان‌ها آموختند که نیروهای مخرب طبیعت را مهار کنند، به اصطلاح آنها را رام کنند، نیروهای آب را به نفع اجتماع به کار اندازند و از آن برای آبیاری مزارع، برای به دست آوردن انرژی، استفاده کنند.

آیا این بدین معنی است که انسان‌ها بدین وسیله قوانین طبیعت، قوانین علم را رد کرده‌اند؟ نه، بدین معنی نیست. مطلب در آن است که همه‌ی این جریانات جلوگیری از اثرات نیروهای مخرب آب و استفاده از آن در مصالح اجتماع بدون هر گونه نقض یا تغییر و یا محو قوانین علم، بدون وضع قوانین نوین علم، انجام می‌گیرد. برعکس، همه‌ی این جریانات با انطباق دقیق با قوانین طبیعت، قوانین علم انجام می‌گیرد، زیرا هر گونه نقض قوانین طبیعت، کوچک‌ترین نقض آنها، فقط منجر به اختلال کار و عقیم ماندن میشد.

درباره‌ی قوانین تکامل اجتماعی، درباره‌ی قوانین اقتصاد سیاسی نیز، قطع نظر از این که سخن از دوران سرمایه‌داری در میان باشد و یا از دوران سوسیالیسم، همین را باید گفت. در این جا نیز مانند علوم طبیعی، قوانین تکامل اقتصادی، قوانین عینی می‌باشند که جریانات تکامل اقتصادی را که مستقل از اراده‌ی انسان‌ها انجام می‌گیرد، منعکس می‌سازند. انسان‌ها می‌توانند این قوانین را کشف کنند، بر آنها وقوف حاصل نمایند و با تکیه به آنها، از آنان به نفع اجتماع استفاده کنند، به تأثیرات مخرب برخی قوانین جهت دیگر بدهند، میدان عمل آنها را محدود سازند، به قوانین دیگر که برای خود راه باز می‌کنند، میدان دهند. لکن آنها نمی‌توانند این قوانین را نابود سازند و یا قوانین تازه‌ی اقتصادی وضع کنند.

یکی از خصوصیات اقتصاد سیاسی عبارت از آن است که قوانین آن برخلاف قوانین علوم طبیعی، ابدی نیستند، لااقل اکثر آنها، در طول دوران معین تاریخی تأثیر می‌کنند و پس از آن جای خود را به قوانین جدید می‌دهند. ولی آنها - این قوانین - نابود نمی‌شوند، بلکه به حکم شرایط اقتصادی جدید اعتبار خود را از دست می‌دهند و از صحنه خارج می‌شوند تا جای خود را به قوانین جدیدی بدهند که با اراده‌ی انسان‌ها وضع نمی‌گردند بلکه بر پایه‌ی شرایط نوین اقتصادی پدید می‌آیند.

به « آنتی دورینگ » انگلس ؛ به فرمول او درباره‌ی این که با از بین رفتن سرمایه‌داری و اجتماعی شدن وسایل تولید، انسان‌ها بر وسایل تولید خود سُلطه پیدا خواهند کرد، از ستم روابط اجتماعی و اقتصادی رهائی خواهند یافت، « اربابان » زندگی خود خواهند گشت، استناد می‌جویند. انگلس این اختیار را « ضرورت دانسته » می‌نامد.

« ضرورت دانسته » چه معنی میتواند داشته باشد؟ این بدین معنی است که انسان‌ها بر قوانین عینی (« ضرورت ») دانش پیدا کرده، آنها را کاملاً آگاهانه به نفع اجتماع به کار خواهند بست. به خصوص به همین جهت است که انگلس در همان جا می‌گوید که :

« قوانین اعمال اجتماعی خود انسان‌ها که تا کنون به مثابه‌ی قوانین بیگانه و حاکم بر آنها در مقابلشان قرار داشتند، با اطلاع کامل از جریان امر به وسیله‌ی انسان‌ها به کار رفته و بنابراین تابع سُلطه‌ی آنان خواهد شد. »

چنان که معلوم است فرمول انگلس به هیچ وجه به نفع کسانی که تصور می‌کنند قوانین موجود را در شرایط سوسیالیسم می‌توان از بین برد و قوانین جدیدی وضع نمود، نمی‌باشد. برعکس این فرمول مستلزم محو قوانین اقتصادی نیست بلکه اطلاع و استفاده‌ی ماهرانه از آنها را ایجاب می‌نماید.

می‌گویند که قوانین اقتصادی خصلت قهری دارند، تأثیر این قوانین غیر قابل جلوگیری می‌باشند و اجتماع در مقابل آنها ناتوان است. این درست نیست. این « فتیشیزاسیون »^۱ (بت تراشی) از قوانین است، این تسلیم به اسارت قوانین است. ثابت شده است که اجتماع در مقابل قوانین عاجز نیست، اجتماع می‌تواند پس از وقوف بر قوانین اقتصادی، با تکیه بر آنها، میدان عمل آنها را محدود سازد، از آنها به نفع خویش استفاده کند، آنها را « رام کند » هم آن گونه که در مورد نیروهای طبیعت و قوانین آنها روی میدهد، هم آن گونه که در مثال مذکور درباره‌ی طغیان رودهای بزرگ روی میدهد.

به نقش خاص حکومت شوروی در امر ساختمان سوسیالیسم که گویا به آن امکان میدهد، قوانین موجود تکامل اقتصادی را نابود سازد و قوانین تازه‌ای « تشکیل دهد »، استناد می‌جویند. این هم درست نیست. نقش خاص حکومت شوروی ناشی از دو کیفیت است : اولاً این که حکومت شوروی نمی‌بایستی مانند آن چه که در انقلابات سابق انجام می‌گرفت، یک شکل استثمار را جانشین شکل دیگر آن نماید، بلکه می‌بایستی هر گونه استثمار را نابود سازد ؛ ثانیاً این

که نظر به فقدان هر گونه نطفه‌های آماده‌ی اقتصاد سوسیالیستی در کشور، این حکومت می‌بایستی به اصطلاح در « جای خالی » اشکال جدید ؛ اشکال سوسیالیستی اقتصاد را ایجاد کند.

این وظیفه بدون شک دشوار و پیچیده و بی سابقه است با وجود این، حکومت شوروی این وظیفه را با شرافتمندی انجام داد. لکن انجام آن به وسیله‌ی حکومت شوروی نبود که گویا قوانین اقتصادی موجود را از بین برد و قوانین جدیدی « تشکیل » داد، بلکه از آن رو بود که حکومت شوروی به قانون اقتصادی هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده تکیه می‌کرد. نیروهای مولده‌ی کشور ما، به خصوص در صنعت، خصلت اجتماعی داشتند و حال آن که شکل مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری بود. با تکیه به قانون اقتصادی هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده، حکومت شوروی وسایل تولید را اجتماعی کرد ؛ آنها را به مالکیت همه‌ی خلق در آورد و بدین وسیله سیستم استثمار را محو نمود، اشکال سوسیالیستی اقتصاد را ایجاد کرد. بدون این قانون، بدون تکیه به آن، حکومت شوروی نمی‌توانست وظیفه‌ی خود را انجام دهد.

قانون اقتصادی هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده، مدت‌های مدیدی است که در کشورهای سرمایه‌داری راه خود را باز می‌کند. اگر این قانون هنوز راه خود را باز نکرده و میدان نیافته است، بدین جهت است که از طرف نیروهای زوال‌یابنده‌ی اجتماع با شدیدترین مقاومت بر خورد میکند. این جا ما با خصوصیت دیگر قوانین اقتصادی مواجه می‌شویم. برخلاف قوانین علوم طبیعی، که در آنها کشف و به کار بستن قانون جدید، کم و بیش به نرمی می‌گذرد، در زمینه‌ی اقتصادی، کشف و به کار بستن قانون جدیدی که به منافع نیروهای زوال‌یابنده‌ی اجتماع برمی‌خورد، از طرف این نیروها با شدیدترین مقاومت روبرو میشود. از این رو نیروئی لازم است، نیروی اجتماعی که قادر باشد بر این مقاومت غلبه کند. چنین نیروئی در کشور ما به صورت اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان که اکثریت مطلق جامعه را تشکیل می‌دهند، پیدا شد. چنین نیروئی هنوز در کشورهای دیگر، در کشورهای سرمایه‌داری پیدا نشده است. این است رمز این که حکومت شوروی موفق شد نیروهای کهنه‌ی اجتماع را در هم شکند و قانون اقتصادی هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده در کشور ما میدان کامل یافته است.

می‌گویند که ضرورت تکامل طبق نقشه (متناسب) اقتصاد ملی کشور ما به حکومت شوروی امکان میدهد قوانین اقتصادی موجود را نابود کرده، قوانین جدیدی وضع کند. این کاملاً نادرست است، نباید نقشه‌های سالانه و پنج ساله‌ی ما را با قانون اقتصادی عینی تکامل طبق نقشه، (متناسب)، اقتصاد ملی

مشتبه ساخت. قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی به مثابه‌ی وزنه‌ی مقابل قانون رقابت و هرج و مرج تولید در سرمایه‌داری، به وجود آمده است. این قانون بر پایه‌ی اجتماعی کردن وسایل تولید؛ پس از آن که قانون رقابت و هرج و مرج تولید اعتبار خود را از دست داد، به وجود آمد. قانون مذکور از این رو اعتبار یافت که اقتصاد ملی سوسیالیستی را فقط بر اساس قانون اقتصادی تکامل طبق نقشه اقتصاد ملی می‌توان اداره کرد. این بدین معنی است که قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی به مقامات طراح ما امکان می‌دهد تولید اجتماعی را درست طرح و تنظیم کنند. لکن امکان را نمی‌توان با واقعیت مشتبه ساخت. این دو چیز مختلف است. برای این که این امکان را به واقعیت نمود، باید این قانون اقتصادی را مطالعه کرد، لازم است به آن مسلط شد، لازم است به کار بستن آن را با علم کامل به موضوع آموخت، باید چنان نقشه‌هایی تنظیم نمود که تقاضاهای این قانون را کاملاً منعکس سازند. نمی‌توان گفت که نقشه‌های سالانه و پنج ساله، تقاضاهای این قانون اقتصادی را کاملاً منعکس می‌سازند.

می‌گویند که پاره‌ای از قوانین اقتصادی، منجمله قانون ارزشی که، در کشور ما، در شرایط سوسیالیسم عمل می‌کنند، قوانینی هستند که بر پایه‌ی اقتصاد با نقشه، « دگرگون شده » و یا حتی « به طور اساسی دگرگون شده‌اند ». نمی‌توان قوانین را « دگرگون ساخت » آن هم « به طور اساسی ». اگر بتوان آنها را « دگرگون ساخت » آن گاه میتوان آنها را نابود کرد، هم چنین قوانین دیگری جانشین آنها ساخت (حکم) مربوط به « دگرگون ساختن » قوانین از بقایای فرمول نادرست « محو » و « تشکیل » قوانین است. گرچه فرمول مربوط به دگرگون ساختن قوانین اقتصادی مدت‌هاست که نزد ما رایج شده است، ناچار، برای دقت باید از آن صرف‌نظر کرد. میتوان محیط عمل این یا آن قوانین اقتصادی را محدود ساخت، میتوان از تأثیرات مخرب آنها، البته اگر چنین تأثیراتی وجود داشته باشند، جلوگیری نمود، ولی نمی‌توان آنها را « دگرگون ساخت » و یا « نابود کرد ».

بنابراین هر وقت از « تسخیر » نیروهای طبیعت یا نیروهای اقتصادی، از « تسلط » بر آنها و غیره صحبت می‌کنند، به هیچ وجه ناظر بر این نیستند که انسان‌ها می‌توانند قوانین علم را « محو سازند » و یا آنها را « تشکیل دهند ». بر عکس بدین وسیله آنها تنها این را می‌خواهند بگویند که انسان‌ها می‌توانند قوانین را کشف کنند، بر آنها وقوف یابند، به آنها مسلط شوند، بیاموزند که با علم کامل آنها را به کار بندند، از آنها به نفع اجتماع استفاده کنند و بدین طریق آنها را مسخر سازند و به سُلطه بر آنها نائل شوند.

پس قوانین اقتصاد سیاسی در سوسیالیسم، قوانین عینی می‌باشند که ناموس جریان‌ات حیات اقتصادی را که مستقل از اراده‌ی ما انجام می‌گیرند،

منعکس می سازند. کسانی که این حکم را نفی می کنند، در واقع امر، علم را نفی میکنند و با نفی علم، امکان هر گونه پیش بینی را هم نفی می نمایند و لذا امکان رهبری حیات اقتصادی را انکار می کنند.

می توانند بگویند که هر آن چه این جا گفته شده، درست است و بر همه روشن است، ولی چیز تازه ای ندارد و بنابراین ارزش ندارد که برای تکرار حقایقی که بر همه کس روشن است، وقت صرف نمود. البته واقعاً هم در این جا چیز تازه ای نیست، لکن نادرست می بود اگر فکر می کردیم که وقت صرف کردن برای تکرار پاره ای از حقایقی که بر ما معلوم است، ارزش ندارد. مطلب در آن است که هر سال هزاران کادر جدید جوان به ما، به مثابه ی هسته ی رهبری کننده، رو می آورند، آنها مشتاق کمک به ما هستند، مشتاق ابراز شایستگی هستند، لکن تربیت کافی مارکسیستی ندارند، بسیاری از حقایق را که برای ما خوب روشن است، نمی دانند و ناچار هستند در ظلمات سر در گم باشند. آنها از موفقیت های غول آسای حکومت شوروی بُهت زده اند، موفقیت های خارق العاده ی نظام شوروی سر آنها را به دوار می آورد و بنا می کنند به تخیل درباره ی این که حکومت شوروی « همه چیز می تواند » و « از چیزی باک ندارد»، حکومت شوروی می تواند قوانین علم را نابود سازد و قوانین تازه ای تشکیل دهد.

با این رفقا چه باید بکنیم؟ چگونه آنها را با روح مارکسیسم - لنینیسم تربیت کنیم؟ من خیال می کنم که تکرار سیستماتیک حقایقی که به اصطلاح « مشهور عام اند »، توضیح با حوصله ی آنها، یکی از بهترین وسایل تربیت مارکسیستی این رفقا است.

۲ - مسئله‌ی تولید کالائی در سوسیالیسم

برخی رفقا مدعی‌اند که روش حزب در حفظ تولید کالائی پس از به دست گرفتن قدرت و ملی کردن وسایل تولید در کشور ما، درست نبوده است. آنها بر آنند که حزب می‌بایست همان وقت تولید کالائی را از بین می‌برد. آنها در ضمن به انگلس استناد می‌جویند که می‌گوید:

« همین که اجتماع وسایل تولید را به تملک آورد، تولید کالائی و به همراه آن سُلطه‌ی محصولات بر تولید کنندگان نیز از بین خواهد رفت ». رجوع شود به « آنتی دورینگ »

این رفقا عمیقاً اشتباه می‌کنند. فرمول انگلس را تحلیل کنیم: فرمول انگلس را نمی‌توان کاملاً روشن و دقیق شمرد زیرا در آن قید نشده که آیا سخن بر سر انتقال همه‌ی وسایل تولید به مالکیت اجتماع است و یا انتقال قسمتی از وسایل تولید، یعنی آیا همه‌ی وسایل تولید در اختیار همه‌ی خلق گذارده شده و یا فقط قسمتی از وسایل تولید. پس این فرمول انگلس را به هر دو شکل می‌توان درک کرد. در جای دیگر « آنتی دورینگ »، انگلس از تملک « همه‌ی وسایل تولید »، از تملک « همه‌ی مجموعه‌ی وسایل تولید » سخن می‌گوید. پس انگلس در فرمول خود ملی کردن همه‌ی وسایل تولید را در نظر دارد و نه قسمتی از آن را، یعنی انگلس تنها ناظر به واگذاری وسایل تولید صنعتی به مالکیت عموم خلق نبود بلکه ناظر به واگذاری وسایل تولید در کشاورزی هم می‌باشد.

از این جا بر می‌آید که انگلس کشورهای را در نظر دارد که سرمایه‌داری و تمرکز تولید نه تنها در صنعت، بلکه در کشاورزی هم به قدر کافی تکامل یافته‌اند تا همه‌ی وسایل تولید کشور را مصادره کرده، به مالکیت عموم مردم در آورند. بنابراین انگلس عقیده دارد که در چنین کشورهائی لازم است همراه با اجتماعی کردن همه‌ی وسایل تولید، تولید کالائی را از بین ببرد، و این البته کاملاً درست است.

در پایان قرن گذشته، هنگام انتشار « آنتی دورینگ » فقط یک کشور چنین وضعی داشت و آن انگلستان بود که تکامل سرمایه‌داری و تمرکز تولید چه در صنعت و چه در کشاورزی به نقطه‌ای رسیده بود که امکان داشت در

صورت بدست گرفتن قدرت بوسیله‌ی پرولتاریا، همه‌ی وسایل تولید در کشور را در اختیار همه‌ی خلق گذارده و تولید کالائی را از بین ببرند.

من در این مورد مسئله‌ی اهمیت تجارت خارجی را برای انگلستان با وزن مخصوص عظیمی که در اقتصاد ملی آن کشور دارد در نظر نمی‌گیرم. من خیال میکنم که فقط پس از مطالعه‌ی این موضوع، میشد مسئله‌ی سرنوشت تولید کالائی در انگلستان را پس از بدست گرفتن قدرت به وسیله‌ی پرولتاریا و ملی کردن همه‌ی وسایل تولید به طور قطعی حل کرد.

وانگهی نه تنها در پایان قرن گذشته، بلکه در حال حاضر هم هیچ کشوری هنوز به آن درجه از تکامل سرمایه‌داری و تمرکز تولید در کشاورزی که در انگلستان مشاهده می‌کنیم، نرسیده است. و اما در سایر کشورها، با وجود تکامل سرمایه‌داری در ده، هنوز در ده طبقه‌ی مالکین تولید کننده‌ی خرده پا و متوسطی که به قدر کافی کثیروالعه می‌باشد، وجود دارد که می‌بایستی سرنوشتشان در صورت بدست گرفتن قدرت به وسیله‌ی پرولتاریا تعیین گردد.

اینک پرسشی پیش می‌آید: اگر در این یا آن کشور، منجمله در کشور ما، شرایط مساعدی برای بدست گرفتن قدرت به وسیله‌ی پرولتاریا و واژگونی سرمایه‌داری وجود داشته باشد، سرمایه‌داری در صنعت آن قدر وسایل تولید را متمرکز کرده باشد، که بتوان آنها را مصادره کرد و به تملک اجتماع در آورد، ولی اقتصاد روستائی با وجود تکامل سرمایه‌داری، هنوز آن قدر بین تولید کنندگان و مالکین خرده پا و متوسط تقسیم شده باشد که امکان طرح مسئله‌ی سلب مالکیت از این تولید کنندگان در میان نباشد، پرولتاریا و حزب آن چه باید بکنند؟

فرمول انگلس به این پرسش پاسخ نمی‌دهد، وانگهی این فرمول نباید هم به این پرسش پاسخ دهد، زیرا بر پایه‌ی پرسش دیگری به وجود آمده است. یعنی بر پایه‌ی این پرسش به وجود آمده است که سرنوشت تولید کالائی پس از اجتماعی کردن همه‌ی وسایل تولید چه باید بشود؟ پس، اگر فقط قسمتی از وسایل تولید اجتماعی شده و نه همه‌ی آن، ولی شرایط مساعد برای این که پرولتاریا قدرت را بدست گیرد، موجود باشد، چه باید کرد؟ آیا پرولتاریا باید قدرت را بدست گیرد و آیا لازم است به یک باره پس از آن تولید کالائی را از بین بُرد؟

البته، عقیده‌ی پاره‌ای از مارکسیست‌های ناشی را دائر بر این که در چنین شرایطی لازم است از بدست گرفتن قدرت صرف نظر نمود و منتظر شد تا سرمایه‌داری بتواند میلیون‌ها تولید کنندگان خرده پا و متوسط را ورشکست کند، آنها را به مزدور ده تبدیل نماید و وسایل تولید را در اقتصاد روستائی متمرکز سازد و فقط پس از آن می‌توان مسئله‌ی بدست گرفتن قدرت به وسیله‌ی

پرولتاریا و دسته جمعی کردن همه‌ی وسایل تولید را مطرح نمود، نمی توان پاسخ نامید. روشن است که مارکسیست‌ها اگر نخواهند خود را کاملاً رسوا سازند، نمی توانند به چنین « راه علاجی » تن در دهند.

عقیده‌ی مارکسیست‌های ناشی دیگر را هم که تصور می کنند که شاید لازم است، قدرت را بدست گرفت و به سلب مالکیت از تولید کنندگان خُرده پا و متوسط ده پرداخت و وسایل تولید آنها را اجتماعی ساخت، نمی توان پاسخی محسوب داشت. به این راه جنایت کارانه و بی معنی هم، مارکسیست‌ها نمیتوانند تن در دهند، زیرا این راه، هر گونه امکان پیروزی انقلاب پرولتاریائی را عقیم می گذاشت و دهقانان را برای مدت‌ها به اردوگاه دشمنان پرولتاریا می انداخت.

پاسخ به این پرسش را لنین در آثار خود در باره‌ی « مالیات جنسی » و « نقشه‌ی کئوپراتیوی » مشهور خود داده است.
پاسخ لنین به اختصار عبارت است از:

الف) - نباید شرایط مساعد برای بدست گرفتن قدرت را از دست داد، پرولتاریا نباید در انتظار لحظه‌ای که سرمایه‌داری بتواند جمعیت میلیونی تولید کنندگان انفرادی خُرده پا و متوسط را ورشکست سازد، بنشیند. بلکه باید قدرت را بدست گیرد.

ب) - وسایل تولید در صنعت مصادره شده و در دسترس عموم خلق گذارده شود.

ج) - و اما تولید کنندگان انفرادی خُرده پا و متوسط را باید تدریجاً در کئوپراتیوهای (شرکت‌های تعاونی) تولیدی یعنی در مؤسسات بزرگ کشاورزی و کلخوزها متحد ساخت.

د) - صنایع را باید با کلیه‌ی وسایل تکامل داده، پایه‌ی تکنیکی معاصر تولید بزرگ برای کلخوزها به وجود آورد، ضمناً از آنان سلب مالکیت ننمود، بلکه بالعکس آنها را مؤثرتر با تراکتورها و سایر ماشین‌های عالی تجهیز کرد.

ه) - اما برای پیوند اقتصادی شهر و ده، صنعت و اقتصاد روستائی، برای مدت معینی تولید کالائی (مبادله از راه خرید و فروش) را به مثابه‌ی تنها شکل مناسبات اقتصادی با شهر که برای دهقانان قابل قبول است، حفظ نمود، با تمام امکانات بازرگانی شوروی و دولتی، کئوپراتیوی کلخوزی را توسعه داده و همه و هر گونه سرمایه‌داران را طرد کرد.

تاریخ ساختمان سوسیالیستی ما نشان می دهد که این راه تکامل که به وسیله‌ی لنین طرح شده کاملاً خود را توجیه نمود.

تردیدی نیست که برای همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری که طبقه‌ی کم و بیش کثیرالعهده‌ی تولید کنندگان خرده پا و متوسط دارند، این راه تکامل برای پیروزی سوسیالیسم تنها راه ممکن و مقرون به صلاح می باشد.

می گویند که تولید کالائی معذالک در همه‌ی شرایط باید منجر به سرمایه‌داری گردد و اجباراً هم خواهد شد.

این درست نیست. همیشه و در همه‌ی شرایط چنین نیست! نباید تولید کالائی را با تولید سرمایه‌داری یکی دانست. اینها دو چیز مختلف‌اند. تولید سرمایه‌داری شکل عالی تولید کالائی است. اگر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود داشته باشد، اگر نیروی کار به مثابه‌ی کالا که سرمایه‌دار بتواند آن را بخرد و در جریان تولید از آن بهره‌کشی کند، به بازار در آید، اگر، بنا بر این، سیستم استثمار کارگران مزدور به وسیله‌ی سرمایه‌داران وجود داشته باشد، فقط در چنین صورتی، تولید کالائی منجر به سرمایه‌داری می گردد. تولید سرمایه‌داری آن جا شروع میشود که وسایل تولید در دست‌های خصوصی متمرکز باشد و کارگران محروم از وسایل تولید ناچار باشند، نیروی کار خود را به مثابه‌ی کالا بفروشند. بدون این، تولید سرمایه‌داری وجود ندارد.

خوب، اگر این شرایط که تولید کالائی را به تولید سرمایه‌داری تبدیل می کند، موجود نباشد، اگر وسایل تولید در مالکیت سوسیالیستی باشد و دیگر در مالکیت خصوصی نباشد، اگر سیستم کار مزدوری وجود نداشته باشد و نیروی کار دیگر کالا نباشد، و اگر سیستم استثمار از مدت‌ها قبل نابود شده باشد، آن گاه چه باید کرد؟

آیا می توان بر این عقیده بود که تولید کالائی باز هم منجر به سرمایه‌داری خواهد شد؟ نه، نمی توان. آخر نه این است که اجتماع ما همانا آن چنان اجتماعی است که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، سیستم کار مزدوری، سیستم استثمار، مدت‌هاست دیگر وجود ندارد.

نمی توان تولید کالائی را چیزی قائم بالذات مستقل از شرایط اقتصادی محیط دانست. تولید کالائی عمرش از سرمایه‌داری بیشتر است، تولید کالائی هنگام نظام بردگی وجود داشت و به آن خدمت می کرد، معذالک منجر به سرمایه‌داری نشد. تولید کالائی در دوران فئودالیسم نیز وجود داشت و به آن خدمت می کرد معذالک، با وجود این که بعضی شرایط را برای تولید سرمایه‌داری آماده کرد، منجر به سرمایه‌داری نشد. این پرسش پیش می آید، اگر در نظر بگیریم که تولید کالائی نزد ما مانند شرایط سرمایه‌داری نامحدود نیست و همه جا را در بر نمی گیرد، در سایه‌ی شرایط قاطعی نظیر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، محو سیستم کار مزدوری و محو سیستم استثمار در چهار چوبه‌ی تنگی محدود شده است. چرا تولید کالائی نمی تواند بدون این که

منجر به سرمایه‌داری گردد، برای دوران معینی به اجتماع سوسیالیستی ما خدمت کند؟

می‌گویند پس از آن که در کشور ما سُلطه‌ی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید استقرار یافت و سیستم کار مزدوری و بهره‌کشی محو شد، موجودیت تولید کالائی مفهوم خود را از دست داده است و بنابراین لازم بود تولید کالائی را از بین بُرد.

این هم درست نیست. در حال حاضر ما دو شکل اساسی تولید سوسیالیستی داریم: دولتی، از آن عموم خلق و کلخوزی که آن را نمی‌توان متعلق به عموم خلق نامید. در مؤسسات دولتی، وسایل تولید و محصول تولید، مالکیت عموم خلق را تشکیل می‌دهند. و اما در مؤسسات کلخوزی، گرچه وسایل تولید (زمین و ماشین‌ها) به دولت تعلق دارند، معذالک محصول تولید در مالکیت کلخوزها است، زیرا کار در کلخوزها و هم چنین بذر از آن خود آنهاست و حال آن که زمین هم که برای استفاده‌ی دائم به آنها واگذار شده است، با وجودی که نمی‌توانند آن را بفروشند، بخرند، به اجاره دهند و یا به رهن بگذارند، عملاً کلخوزها آن را مانند مالکیت خود در اختیار دارند. این کیفیت منجر به آن می‌گردد که دولت فقط محصول مؤسسات دولتی را می‌تواند در اختیار داشته باشد و حال آن که فقط کلخوزها هستند که می‌توانند محصول کلخوزی را به مثابه‌ی مالکیت شخصی در اختیار داشته باشند. ولی کلخوزها نمی‌خواهند محصولات خود را از اختیار خود خارج سازند مگر به شکل کالا، در برابر کالاهای دیگری که آنها لازم دارند.

کلخوزها در حال حاضر مناسبات اقتصادی دیگری را با شهر، جز مبادله از طریق خرید و فروش، نخواهند پذیرفت. از این رو تولید کالائی و گردش کالا در حال حاضر نزد ما همان قدر ضرورت دارد که، مثلاً سی سال پیش، هنگامی که لنین ضرورت توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی گردش کالاها را اعلام نمود. مسلماً هنگامی که، به جای دو سکتور (بخش) اساسی تولیدی دولتی و کلخوزی، یک سکتور تولیدی که همه‌ی تولید را شامل شود، بوجود آید که حق داشته باشد همه‌ی محصول مصرفی کشور را در اختیار گیرد، گردش کالائی با «اقتصاد پولی» اش، به مثابه‌ی عنصر غیر لازم اقتصاد ملی، ناپدید خواهد شد. ولی هنوز این وضع موجود نیست، تا وقتی که دو سکتور اساسی تولیدی باقی است، تولید کالائی و گردش کالا باید به مثابه‌ی عنصر ضروری و بسیار مفیدی در سیستم اقتصاد ملی ما، به اعتبار خود باقی بمانند. ایجاد سکتور واحد و متحدی چگونه انجام خواهد گرفت؟ از راه بلعیدن ساده‌ی سکتور کلخوزی به وسیله‌ی سکتور دولتی، که احتمالش کم است (زیرا این عمل به منزله‌ی سلب مالکیت از کلخوزها تلقی می‌شود)، و یا از طریق سازمان دادن ارگان اقتصادی

واحد عموم خلق (با نمایندگی از صنایع دولتی و کلخوزها) با حق محاسبه‌ی همه‌ی محصول مصرفی کشور در ابتداء و با گذشت زمان هم چنین با حق توزیع محصول به ترتیب، مین باب مثال مبادله‌ی محصول؟ . این مسئله‌ای است که مستلزم بحث جداگانه است.

بنابراین، تولید کالائی ما، تولید کالائی عادی نیست بلکه تولید کالائی نوع خاصی است، تولید کالائی بدون سرمایه‌داران است که اساساً با کالاهای تولید کنندگان متحد سوسیالیستی (دولت، کلخوزها و کئوپراسیون) سر و کار دارد و محیط عملش با اشیاء مصرف خصوصی محدود شده است و یقیناً به هیچ وجه نمی تواند به تولید سرمایه‌داری تکامل یابد و سرنوشتش این است که به اتفاق « اقتصاد پولی » خود به امر تکامل و تحکیم تولید سوسیالیستی خدمت کند. از این رو رفقائی که می گویند تا اجتماع سوسیالیستی، اشکال کالائی اقتصاد را نابد نکند، گویا باید همه‌ی مقوله‌های اقتصادی خاص سرمایه‌داری، نیروی کار به مثابه‌ی کالا، ارزش اضافی، سرمایه، سود سرمایه، میزان متوسط سود و غیره در کشور ما احیاء گردد، به هیچ وجه محق نیستند. اینان تولید کالائی را با تولید سرمایه‌داری اشتباه می کنند و بر آنند که چون تولید کالائی وجود دارد، تولید سرمایه‌داری هم باید باشد. آنها نمی فهمند که تولید کالائی ما با تولید کالائی در درون سرمایه‌داری تفاوت اساسی دارد.

به علاوه، من خیال می کنم لازم است برخی از مفاهیم دیگر را هم که از « کاپیتال » مارکس، آنجائی که مارکس سرمایه‌داری را مورد تحلیل قرار می دهد، اخذ شده و مصنوعاً به مناسبات سوسیالیستی ما چسبانده میشود، کنار گذاشت. منظورم، منجمله مفاهیمی است نظیر کار « لازم » و « اضافی »، محصول « لازم » و « اضافی »، وقت « لازم » و « اضافی ». مارکس از این رو سرمایه‌داری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده تا منشاء استثمار طبقه‌ی کارگر، ارزش اضافی را روشن سازد و به طبقه‌ی کارگر که از وسایل تولید محروم است، برای واژگونی سرمایه‌داری، اسلحه‌ی معنوی دهد. روشن است که مارکس ضمن این کار از مفاهیمی (مقولاتی) استفاده می کند که با مناسبات سرمایه‌داری کاملاً مطابقت دارند. لکن استفاده از این مفاهیم حالا، هنگامی که طبقه‌ی کارگر نه تنها از قدرت و وسایل تولید محروم نیست، بلکه به عکس قدرت را در دست خود دارد و مالک وسایل تولیدی می باشد، بسیار شگفت است. حالا، در رژیم ما سخن از نیروی کار به مثابه‌ی کالا و « اجیر کردن » کارگران به قدر کافی بی معنی هستند. گویا طبقه‌ی کارگر مالک وسایل تولید، خود، خود را اجیر می کند و نیروی کار خود را به خودش می فروشد. سخن از کار « لازم » و « اضافی » نیز همان قدر شگفت است. گوئی در شرایط ما کار کارگران که برای توسعه‌ی تولید، توسعه‌ی آموزش، بهداری و سازمان دادن امر

دفاع و غیره مصرف می شود، برای طبقه‌ی کارگری که حالا بر سر قدرت است به اندازه‌ی کاری که به مصرف تأمین حوائج خصوصی کارگر و خانواده‌اش رسیده است، لازم نیست.

باید خاطر نشان ساخت که مارکس در اثر خود « انتقاد بر برنامه‌ی گوتا » که در آن ضمناً فاز (مرحله) اول اجتماع کمونیستی را بررسی می کند و نه سرمایه‌داری را، کاری را که برای توسعه‌ی تولید، آموزش، بهداری، هزینه‌های اداری، ایجاد ذخایر و غیره وقف اجتماع می گردد، به اندازه‌ی کاری که برای تأمین حوائج مصرفی طبقه‌ی کارگر صرف می شود، ضروری می داند.

من تصور می کنم که اقتصاددان‌های ما باید با تعویض مفاهیم قدیم به وسیله‌ی مفاهیم جدیدی که با وضع جدید مطابقت داشته باشند، به این عدم تطابق مفاهیم سابق با وضع جدید کشور سوسیالیستی ما، خاتمه بخشند.
ما می توانستیم تا مدت معینی این عدم انطباق را تحمل کنیم، ولی حالا وقت آن رسیده است که ما باید بالاخره، این عدم تطابق را از بین ببریم.

۳ - مسئله‌ی قانون ارزش در سوسیالیسم

گاهی می‌پرسند: آیا در نزد ما، در رژیم سوسیالیستی ما قانون ارزش وجود دارد؟ ، عمل می‌کند؟.

آری وجود دارد و عمل می‌کند. آنجا که کالا و تولید کالائی است، قانون ارزش هم نمی‌تواند نباشد. میدان عمل قانون ارزش در نزد ما بیش از همه مبادله‌ی کالائی، مبادله‌ی کالاها از طریق خرید و فروش، به طور عمده شامل مبادله‌ی کالاهاى مصرف شخصی می‌شود. اینجا، در این زمینه، قانون ارزش البته تا حدود مشخصی نقش تنظیم‌کننده را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد.

ولی اثر و عمل قانون ارزش به میدان مبادله‌ی کالائی محدود نمی‌گردد. این اثر و عمل شامل تولید هم می‌شود. درست است که قانون ارزش در تولید سوسیالیستی ما اهمیت تنظیم‌کننده ندارد ولی این قانون هر چه باشد بر تولید اثر می‌کند و این امر را نمی‌توان در رهبری تولید در نظر نگرفت. موضوع از این قرار است که محصولات مصرفی که برای تأمین مصرف نیروی کار در جریان تولید مورد لزوم قرار می‌گیرد، نزد ما به عنوان کالا تولید و فروخته می‌شود، کالائی که در معرض اثر قانون ارزش است.

همین جا به ویژه تأثیر قانون ارزش بر امر تولید آشکار می‌گردد به همین مناسبت در مؤسسات ما مسائلی مانند مسئله‌ی رعایت اصول بازرگانی و سود آوری، مسئله‌ی قیمت تمام شده، مسئله‌ی قیمت‌ها و غیره اهمیت عملی دارد. بنابراین امور مؤسسات ما نمی‌تواند و نباید هم بدون در نظر گرفتن قانون ارزش بگذرد.

آیا این خوب است؟ بد نیست. در شرایط کنونی ما این واقعاً بد نیست زیرا این امر کارکنان اقتصادی ما را با روح اداره‌ی معقول تولید، تربیت می‌کند و آنان را با انضباط می‌سازد. بد نیست، زیرا این امر کارکنان اقتصادی ما را تعلیم می‌دهد که مقادیر تولیدی را محاسبه نمایند، آنها را دقیق محاسبه کنند و به همین اندازه‌ی دقیق، اشیاء واقعی را در تولید به حساب آورند و به سخن پردازی درباره‌ی « ارقام تقریبی » که از هوا گرفته شده، اشتغال نوزند. زیرا این امر کارکنان اقتصادی ما را تعلیم می‌دهد، ذخائر پنهان را که در اعماق تولید نهفته است، جستجو کنند، بیابند و مورد استفاده قرار دهند، نه آن که این ذخائر را لگد مال نمایند. بد نیست، زیرا این امر کارکنان اقتصادی ما را می‌آموزد که شیوه‌های تولید را به نحوی منظم بهبود بخشند، قیمت تمام شده‌ی تولید را تنزل

دهند، اصول بازرگانی را اجرا کنند و بکوشند تا سود آوری مؤسسه را تأمین نمایند. این مکتب عملی خوبی است که رشد کادرهای اقتصادی ما و تبدیل آنان به اداره کنندگان واقعی تولید سوسیالیستی در مرحله‌ی کنونی تکامل را تسریع می‌کند.

عیب کار در آن نیست که قانون ارزش نزد ما بر امر تولید اثر میکند. عیب کار در آن است که کارکنان اقتصادی و تنظیم کنندگان نقشه‌های ما، به استثنای عده‌ی قلیلی، با تأثیرات قانون ارزش به خوبی آشنا نیستند، این تأثیرات را بررسی نمی‌کنند و منظور داشتن این تأثیرات را در محاسبات خود بلد نیستند.

به ویژه همین امر آن سر در گمی را که هنوز هم در مسئله‌ی سیاست قیمت‌ها نزد ما حکمفرماست، بیان میکند. اینک یکی از نمونه‌های متعدد: چندی پیش تصمیم گرفته شد به منظور تأمین منافع زراعت پنبه، تناسب قیمت میان پنبه و غله تنظیم شود. قیمت پنبه‌ای که تحویل دولت می‌گردد، افزایش یابد. به این مناسبت کارکنان اقتصادی و تنظیم کنندگان نقشه‌های ما، پیشنهادی تسلیم کردند که نمی‌توانست اعضاء کمیته‌ی مرکزی را متعجب نسازد، زیرا طبق این پیشنهاد قیمت یک تن غله تقریباً به همان اندازه پیشنهاد میشد که قیمت یک تن پنبه، ضمناً قیمت یک تن غله برابر قیمت یک تن نان پخته در نظر گرفته شده بود. به ایراد اعضاء کمیته مرکزی که قیمت یک تن نان پخته باید بالاتر از قیمت یک تن غله به علت هزینه‌های آرد کردن و پختن باشد، که پنبه به طور کلی به مراتب گران‌تر از غله است و شاهد آن می‌تواند قیمت‌های بین‌المللی پنبه و غله باشد، صاحبان این پیشنهاد نمی‌توانستند چیزی که معنائی داشته باشد، بگویند. به این مناسبت کمیته مرکزی ناگزیر شد این کار را به دست خود بگیرد، قیمت غله را تنزل دهد و قیمت پنبه را بیافزاید. اگر پیشنهاد این رفقا اعتبار قانونی به خود می‌گرفت چه اتفاقی می‌افتاد؟ ما کشاورزان پنبه را ورشکست می‌کردیم و بدون پنبه می‌ماندیم.

ولی آیا همه‌ی اینها به آن معنی است که عمل قانون ارزش نزد ما همان دامنه را دارد که در سرمایه‌داری دارا می‌باشد، که قانون ارزش نزد ما تنظیم کننده‌ی تولید است؟ خیر به آن معنی نیست. در واقع امر محیط عمل قانون ارزش در رژیم اقتصادی ما به شدت محدود و در چهار چوبی محصور است. در بالا گفته شد که محیط عمل تولید کالائی در رژیم ما محدود است و در چهار چوبی قرار گرفته. درباره‌ی محیط عمل قانون ارزش نیز همین را باید گفت. شک نیست که فقدان مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و اجتماعی کردن وسایل تولید چه در شهر و چه در ده نمی‌تواند محیط عمل قانون ارزش و درجه‌ی تأثیر آن را بر تولید محدود ننماید.

قانون تکامل طبق نقشه (متناسب) اقتصاد ملی نیز که جایگزین قانون رقابت و هرج و مرج تولید گردیده، در همین جهت عمل می کند. نقشه‌های سالیانه و پنج ساله‌ی ما و به طور کلی تمام سیاست اقتصادی ما که بر مقتضیات قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی متکی است نیز در همین جهت عمل می نماید.

همه‌ی اینها مجموعاً سبب می شود که محیط عمل قانون ارزش نزد ما، به شدت محدود است، و قانون ارزش در رژیم ما نمی تواند نقش تنظیم کننده‌ی تولید را بازی کند. به ویژه همین امر این واقعیت « شگفت آور » را توجیه میکند که با وجود رشد بدون انقطاع و سریع تولید سوسیالیستی ما، قانون ارزش در نزد ما به بحران اضافه تولید منجر نمی گردد و حال آن که همین قانون ارزش که محیط عمل وسیعی در سرمایه‌داری دارد با وجود آهنگ ضعیف رشد تولید در کشورهای سرمایه‌داری - به بحران‌های متناوب اضافه تولید منتهی می شود.

می گویند که قانون ارزش قانون ثابتی است که برای کلیه‌ی دوره‌های تکامل تاریخی، اجباری است، که اگر قانون ارزش به عنوان تنظیم کننده‌ی مناسبات مبادله‌ای در دومین فاز (مرحله) اجتماع کمونیستی اعتبار خود را از دست بدهد، ولی در این مرحله‌ی تکامل به عنوان تنظیم کننده‌ی مناسبات میان رشته‌های مختلف تولید، به عنوان تنظیم کننده‌ی توزیع کار میان رشته‌های تولید به قوت خود باقی خواهد ماند.

این کاملاً نادرست است. ارزش مانند قانون ارزش یک مقوله‌ی تاریخی است که با موجودیت تولید کالائی مربوط است، با از میان رفتن تولید کالائی، هم ارزش با اشکال آن و هم قانون ارزش از میان خواهد رفت.

در فاز (مرحله) دوم اجتماع کمونیستی مقدار کاری که برای تولید محصولات مصرف شده است نه از طریق غیر مستقیم، نه به وسیله‌ی ارزش و اشکال آن - آن گونه که در تولید کالائی مرسوم است - بلکه مستقیماً و بدون واسطه، به وسیله‌ی مقدار زمان، مقدار ساعتی که برای تولید محصولات مصرف شده است، اندازه گیری خواهد شد. و اما آن چه مربوط به توزیع کار است: این توزیع کار میان رشته‌های تولید نه بوسیله‌ی قانون ارزش، که تا آن وقت اعتبار خود را از دست خواهد داد، بلکه به وسیله‌ی رشد حوائج اجتماع به محصولات تنظیم خواهد شد. این اجتماعی خواهد بود که در آن تولید به وسیله‌ی احتیاجات اجتماع تنظیم خواهد شد و احتساب حوائج اجتماع اهمیت درجه اولی برای ارگان‌های تنظیم کننده‌ی نقشه، کسب خواهد نمود.

این اظهار نظر نیز که در رژیم اقتصادی کنونی ما، در فاز (مرحله) اول تکامل اجتماع کمونیستی قانون ارزش گویا « نسبت » توزیع کار میان رشته‌های مختلف تولید را تنظیم می‌کند، کاملاً نادرست است.

اگر این درست می‌بود، در آن صورت مفهوم نیست که چرا در نزد ما صنایع سبک را که بیش از همه سود آور است، نسبت به صنایع سنگین که اغلب کمتر سود آور است و گاهی اصلاً سود آور نیست با کلیه‌ی قوا توسعه نمی‌دهند؟

اگر این درست می‌بود در آن صورت مفهوم نیست که چرا در نزد ما یک رشته از مؤسسات صنایع سنگین را که هنوز سود آور نیست و کار کارگران در آنها « اثر مطلوب » را نمی‌بخشد، تعطیل نمی‌کنند و مؤسسات جدید صنایع سبک را که بدون شک سود آور است و کار کارگران در آنها میتواند « اثر بیشتری » به بار آورد، تأسیس نمی‌نمایند؟

اگر این درست بود، در آن صورت مفهوم نیست که چرا در نزد ما کارگران را از مؤسسات کم سود، اگر چه بسیار ضرور برای اقتصاد ملی، به مؤسسات با سود بیشتر به موجب قانون ارزش که گویا « نسبت » توزیع کار میان رشته‌های مختلف تولید را تنظیم میکند، منتقل نمی‌کنند؟

آشکار است که اگر می‌خواستیم از نظر این رفقا پیروی نمائیم، ناگزیر بودیم از تقدم تولید وسایل تولید، به سود تولید وسایل مصرف صرف نظر کنیم. ولی صرف نظر کردن از تقدم تولید وسایل تولید بچه معنی است؟ این بدان معنی است که امکان رشد بدون انقطاع اقتصاد ملی خود را از میان برداریم، زیرا تحقق رشد بدون انقطاع اقتصاد ملی بدون تحقق هم زمان تقدم تولید وسایل تولید، غیر ممکن است.

این رفقا فراموش می‌کنند که قانون ارزش فقط در سرمایه‌داری، در صورت وجود مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، در صورت وجود رقابت، هرج و مرج تولید و بحران اضافه تولید، می‌تواند تنظیم کننده‌ی تولید باشد. اینان فراموش می‌کنند که محیط عمل قانون ارزش در نزد ما به علت وجود مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، به علت اثر قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی، محدود است و بنابراین به وسیله‌ی نقشه‌های سالیانه و پنج ساله‌ی ما نیز، که انعکاس تقریبی مقتضیات این قانون است، محدود می‌باشد.

پاره‌ای از رفقا از این جا چنین نتیجه می‌گیرند که قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی و تنظیم اقتصاد ملی اصل سودآوری تولید را از میان می‌برد. این کاملاً نادرست است. موضوع اتفاقاً برعکس است. اگر مسئله‌ی سودآوری را نه از نقطه نظر مؤسسات یا رشته‌های تولید جداگانه و در مقطع یک سال، بلکه از نقطه نظر تمام اقتصاد ملی و در مقطعی مثلاً ۱۰ - ۱۵ سال، که یگانه

برداشت صحیح مسئله است، بررسی می کردیم آن وقت ملاحظه می شد که سودآوری موقتی و نا پایدار پاره‌ای از مؤسسات، یا رشته‌های تولید به هیچ وجه قابل مقایسه با آن عالی ترین شکل استحکام و ثبات سودآوری نیست که عمل قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی و تنظیم نقشه‌ی اقتصاد ملی، بدست میدهد و ما را از بحران‌های متناوب اقتصادی که اقتصاد ملی را ویران می کند و خسارات مادی عظیمی به اجتماع وارد میسازد، نجات می دهد و رشد بدون انقطاع اقتصاد ملی با آهنگ‌های سریع آن را برای ما تأمین میکند.

خلاصه : تردیدی نمی توان داشت که در شرایط کنونی سوسیالیستی تولید ما، قانون ارزش نمی تواند « تنظیم کننده‌ی نسبت‌ها » در امر توزیع کار میان رشته‌های مختلف تولید باشد.

۴- مسئله‌ی از میان بردن تضاد میان شهر و ده، میان کار فکری و بدنی و نیز مسئله‌ی بر طرف ساختن تفاوت میان آنها

این عنوان شامل یک رشته مسائلی می شود که تفاوت ماهیتی با یک دیگر دارند معذالک من آنها را نه برای مخلوط کردن با یک دیگر بلکه صرفاً برای اختصار بیان، در یک فصل جمع می کنم.

مسئله‌ی از میان بردن تضاد میان شهر و ده، میان صنعت و اقتصاد روستائی مسئله‌ی مشهوری است که از مدت‌ها پیش به وسیله‌ی مارکس و انگلس طرح شده است. مبنای اقتصادی این تضاد، استثمار ده به وسیله‌ی شهر، سلب مالکیت از دهقانان و خانه خرابی اکثریت اهالی ده نشین به وسیله‌ی تمامی جریان تکامل صنعت، بازرگانی و سیستم اعتبارات در سرمایه‌داری است. بنابراین تضاد میان شهر و ده را در سرمایه‌داری باید به عنوان تضاد منافع در نظر گرفت. بر این زمینه، مناسبات خصومت آمیز ده نسبت به شهر و به طور کلی نسبت «به شهری‌ها» پدید آمده است.

شک نیست که با انهدام سرمایه‌داری و سیستم استثمار، با استحکام رژیم سوسیالیستی در کشور ما می بایست تضاد میان شهر و ده، میان صنایع و کشاورزی نیز ناپدید گردد. این طور هم شد. کمک به دهقانان ما از طرف شهر سوسیالیستی، از طرف طبقه‌ی کارگر که در امر انهدام ملاکین و کولاک‌ها مبذول گردید، زمینه را برای اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان استحکام بخشید و تأمین منظم دهقانان و کلخوزهای آنان با تراکتورها و سایر ماشین آلات عالی، اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان را به دوستی میان آنان مبدل ساخت. البته کارگران و دهقانان کلخوزی با این وجود دو طبقه‌ای را تشکیل می دهند که از یک دیگر به علت موقعیت خود متمایز می باشند، ولی این تفاوت به هیچ وجه دوستی آنها را تضعیف نمی کند. بالعکس منافع آنها در یک جهت واحد و مشترک، در جهت تحکیم سازمان سوسیالیستی و پیروزی کمونیسم قرار دارد. بنابراین تعجب آور نیست که از عدم اعتماد سابق و به طریق اولی از نفرت ده از شهر اثری هم بجا نمانده است.

همه‌ی اینها نشانه‌ی آنست که زمینه برای تضاد میان شهر و ده، میان صنایع و کشاورزی به وسیله‌ی نظام کنونی سوسیالیستی ما منهدم گردیده است.

این البته بدان معنی نیست که از میان رفتن تضاد میان شهر و ده باید به « انهدام شهرهای بزرگ » منتهی گردد (به « آنتی دورینگ » انگلس مراجعه کنید). شهرهای بزرگ نه تنها منهدم نخواهند شد، بلکه شهرهای بزرگ و جدید دیگری به عنوان مراکز بیشترین رشد فرهنگ، به عنوان مراکز نه تنها صنایع بزرگ بلکه مراکز تغییر و تبدیل محصولات کشاورزی و توسعه‌ی نیرومند کلبه‌ی رشته‌های صنایع اغذیه نیز پدیدار خواهند شد. این امر شکفتگی فرهنگی کشور را تسهیل خواهد نمود و به هم طراز شدن زندگی در شهر و ده منجر خواهد گردید.

وضع مشابهی در مسئله‌ی از میان بردن تضاد میان کار فکری و بدنی مشاهده می‌کنیم. این نیز مسئله‌ی مشهوری است که از دیر زمانی به وسیله‌ی مارکس و انگلس طرح گردیده است. مبنای اقتصادی تضاد میان کار فکری و بدنی، استثمار افرادی است که کار بدنی می‌کنند به وسیله‌ی نمایندگان کار فکری. همه از آن فاصله و گسیختگی که در سرمایه‌داری میان افرادی که در مؤسسات کار بدنی می‌کنند با کارکنان اداره کننده وجود داشت، آگاهند. همه می‌دانند که بر پایه‌ی این گسیختگی مناسبات خصومت آمیزی از طرف کارگران نسبت به مدیر کارخانه، استاد کار، مهندس و سایر نمایندگان کارکنان فنی به مثابه‌ی دشمنان خود بسط و توسعه می‌یافت.

بدیهی است که با انهدام سرمایه‌داری و سیستم استثمار می‌بایست تضاد منافع نیز میان کار بدنی و فکری ناپدید می‌شد. و این تضاد واقعاً هم در نظام کنونی سوسیالیستی ما ناپدید گردید. اکنون افرادی که کار بدنی می‌کنند و کارکنان اداره کننده، نه آن که دشمن بلکه رفیق و دوست و اعضاء یک جمع (کلکتیف) واحد تولیدی هستند که در پیشرفت و بهبود تولید نفع حیاتی دارند و از خصومت سابق میان آنان اثری هم به جای نمانده است. مسئله‌ی ناپدید شدن تفاوت میان شهر (صنایع) و ده (کشاورزی)، میان کار بدنی و فکری ماهیت به کلی دیگری دارد. این مسئله از طرف کلاسیک‌های مارکسیسم مطرح نشده است. این مسئله تازه‌ای است که به وسیله‌ی پراتیک ساختمان سوسیالیستی ما مطرح شده است.

آیا این مسئله تخیلی نیست و آیا این مسئله برای ما اهمیتی عملی یا تئوریک دارد؟ خیر، این مسئله را نمی‌توان تخیلی دانست. بالعکس این مسئله برای ما بسیار مسئله‌ای جدی است.

اگر مثلاً تفاوت میان کشاورزی و صنایع را در نظر بگیریم، این تفاوت در نظر ما تنها محدود به آن نیست که شرایط کار در کشاورزی از شرایط کار در صنایع متفاوت است، بلکه بیش از همه و به طور عمده این تفاوت در آن است که در صنایع ما، مالکیت همگانی خلق بر وسایل تولید و محصول تولید

داریم و حال آن که در کشاورزی ما مالکیت همگانی خلق نداریم بلکه مالکیت گروهی، مالکیت کلخوزی داریم. در بالا گفته شد که این امر به حفظ و بقاء گردش کالائی منجر می شود و فقط با از میان رفتن این تفاوت میان صنایع و کشاورزی، تولید کالائی با همهی نتایج ناشی از آن می تواند از میان برود. بنابراین، نمی توان انکار کرد که از میان رفتن این تفاوت اساسی میان کشاورزی و صنایع باید برای ما حائز اهمیت درجه اولی باشد.

همین مطلب را باید دربارهی مسئلهی از میان بردن تفاوت اساسی میان کار فکری و کار بدنی گفت. این مسئله نیز برای ما دارای اهمیت درجه اولی است. پیش از آغاز گسترش مسابقه‌ی سوسیالیستی دسته جمعی، رشد صنایع در نزد ما با اشکال پیش می رفت و بسیاری از رفقا حتی مسئلهی کند کردن آهنگ توسعه‌ی صنایع را مطرح می کردند. و این امر به طور عمده بدان سبب بود که سطح فرهنگی و فنی کارگران بسیار پائین و به میزان زیادی از سطح کارکنان فنی عقب می ماند. ولی جریان کار پس از آن که مسابقه‌ی سوسیالیستی در نزد ما جنبه‌ی دسته جمعی به خود گرفت، از ریشه تغییر کرد. به ویژه پس از این، صنایع به آهنگ مسرعه‌ای به پیش رفت. چرا مسابقه‌ی سوسیالیستی جنبه‌ی دسته جمعی به خود گرفت؟ از آن جهت که میان کارگران گروه‌هایی از رفقا یافت شدند که نه تنها حداقل ارزش فنی را فرا گرفتند، بلکه جلوتر از آن رفتند، هم سطح کارگران فنی شدند، به تصحیح تکنیسین‌ها و مهندسین، شکستن موازین موجود چون چیزی کهنه شده و رایج کردن موازین تازه و جدید تر و غیره پرداختند. چه می شد اگر اکثریت کارگران - نه گروه‌های جداگانه‌ی کارگران - سطح فرهنگی و فنی خود را تا سطح کارکنان مهندسی و فنی ارتقاء می دادند؟ صنایع ما به سطحی ارتقاء می یافت که برای صنایع سایر کشورها غیر قابل حصول بود. بنابراین، نمی توان انکار کرد که از میان برداشتن تفاوت اساسی میان کار فکری و بدنی از طریق ارتقاء سطح فرهنگی و فنی کارگران تا سطح کارکنان فنی نمی تواند برای ما حائز اهمیت درجه اولی نباشد.

پاره‌ای از رفقا اظهار می دارند که به مرور زمان نه تنها تفاوت اساسی میان صنایع و کشاورزی، میان کار بدنی و فکری از میان خواهد رفت بلکه هم چنین **همه نوع** تفاوت میان آنها ناپدید خواهد شد. این درست نیست. از میان رفتن تفاوت اساسی میان صنایع و کشاورزی نمی تواند به از میان رفتن هر نوع تفاوت میان آنها منجر شود. نوعی تفاوت گرچه غیر اساسی، بدون شک به علت اختلاف در شرایط کار در صنایع و کشاورزی باقی خواهد ماند. حتی در صنایع اگر رشته‌های مختلف آن را در نظر بگیریم، شرایط کار همه جا یک سان نیست. شرایط کار مثلاً معدن چیان از شرایط کار کارگران فابریک مکانیزه‌ی کفش دوزی متمایز است و شرایط کار استخراج کنندگان سنگ فلزات با شرایط

کار کارگران ماشین سازی تفاوت دارد. اگر این صحیح است پس به طریق اولی باید تفاوت مشخصی میان صنایع و کشاورزی باقی بماند. همین مطلب را باید درباره‌ی تفاوت میان کار فکری و کار بدنی گفت. تفاوت اساسی میان آنها به مفهوم گسیختگی و جدائی در سطح فرهنگی و فنی بدون شک ناپدید خواهد شد. ولی نوعی تفاوت اگر چه غیر اساسی، باز هم باقی خواهد ماند، اقلأ به آن علت که شرایط کار هیئت اداره کنندگان مؤسسات با شرایط کار کارگران یک سان نیست.

رفقائی که عکس این را اظهار می کنند، از قرار معلوم به فرمول معینی در بعضی از اظهارات من تکیه می کنند که در آن از امحاء تفاوت میان صنایع و کشاورزی، میان کار فکری و بدنی سخن رفته، بدون این توضیح که صحبت بر سر از میان بردن تفاوت اساسی است و نه هر نوع تفاوت. رفقا فرمول مرا به ویژه همین گونه درک کرده‌اند و تصور نموده‌اند که این فرمول مبنای امحاء هر نوع تفاوت است. ولی این به آن معنی است که فرمول غیر دقیق و غیر رضایت بخش بوده است.

آن را باید بدور انداخت و با فرمول دیگری که از امحاء تفاوت‌های اساسی و حفظ تفاوت‌های غیر اساسی میان صنایع و کشاورزی، میان کار فکری و کار بدنی حکایت کند، جایگزین ساخت.

۵ - مسئله‌ی تجزیه‌ی بازار واحد جهانی و عمیق‌تر شدن بحران سیستم سرمایه‌داری جهانی

مهم‌ترین نتیجه‌ی اقتصادی جنگ جهانی دوم و عواقب اقتصادی آن را باید تجزیه‌ی بازار واحد و جهان شمول دانست. این امر سبب عمیق‌تر شدن بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری جهانی شده است.

جنگ دوم جهانی خود مولود این بحران بود. هر یک از دو ائتلاف سرمایه‌داری که در زمان جنگ به هم در آویخته بودند که طرف را در هم شکنند و تسلط جهانی بیابند. آنها راه بیرون آمدن از بحران را در این جستجو می‌کردند. ایالات متحده آمریکا به این حساب بود که خطرناک‌ترین رقبای خود آلمان و ژاپن را از پای در آورد، بازارهای خارجی و منابع جهانی مواد خام را به چنگ آورد و سیادت جهانی تحصیل نماید.

ولی جنگ این امیدواری‌ها را تحقق نبخشید. درست است که آلمان و ژاپن به عنوان رقبای سه کشور عمده‌ی سرمایه‌داری: ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه از پای در آمدند، ولی همراه با آن چین و سایر کشورهای دموکراتیک خلق در اروپا از سیستم سرمایه‌داری جدا شدند و به اتفاق اتحاد شوروی، اردوگاه واحد و نیرومند سوسیالیستی را که در برابر اردوگاه سرمایه‌داری قرار گرفته است، تشکیل دادند.

نتیجه‌ی اقتصادی وجود دو اردوگاه متقابل آن شد که بازار واحد و جهان شمول تجزیه گردید و در اثر آن ما دو بازار جهانی موازی که باز هم در مقابل یک دیگر قرار گرفته‌اند، دارا می‌باشیم.

باید خاطر نشان ساخت که ایالات متحده آمریکا و انگلستان و فرانسه، - البته علیرغم اراده‌ی خود - به تشکیل و تحکیم بازار جدید موازی جهانی کمک نمودند. آنها اتحاد جماهیر شوروی، چین و کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپا را که وارد سیستم «نقشه‌ی مارشال» نشدند، به این خیال که آنها را خفه کنند، تحت محاصره‌ی اقتصادی قرار دادند ولی در عمل به جای خفه شدن، تحکیم بازار جدید جهانی نتیجه شد. با این وجود موضوع اساسی در این امر البته در محاصره‌ی اقتصادی نیست، بلکه در آن است که در دوران پس از جنگ، این کشورها از لحاظ اقتصادی به هم پیوستند و هم‌کاری اقتصادی و کمک متقابل را برقرار ساختند.

تجربه‌ی این همکاری نشان می‌دهد که هیچ کشور سرمایه‌داری قادر نبود یک چنین کمک واقعی و از نظر فنی عالی را که اتحاد شوروی به کشورهای دموکراسی توده‌ای می‌نماید، برساند. مطلب تنها در آن نیست که این کمک حداکثر ارزان و از لحاظ فنی درجه‌ی اول است. مطلب بیش از هر چیز در آن است که در مبنای این همکاری تمایل صادقانه به بذل کمک به یک دیگر و کوشش برای رونق مشترک اقتصادی نهفته است. در نتیجه ما آهنگ‌های سریع رشد صنایع در این کشورها داریم. می‌توان با اطمینان گفت که با یک چنین آهنگ‌های تکامل صنایع بزودی کار به آنجا خواهد کشید که این کشورها نه تنها احتیاجی به وارد کردن کالا از کشورهای سرمایه‌داری نخواهند داشت بلکه خود لزوم صدور کالاهای مازاد تولید خود را به خارج احساس خواهند نمود.

ولی از این جا این نتیجه می‌شود که محیط به کار انداختن قوای کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری (ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه) در مورد منابع جهانی توسعه نخواهد یافت بلکه نقصان خواهد پذیرفت، که شرایط بازار فروش جهانی برای این کشورها وخیم تر خواهد شد و کم‌کاری مؤسسات در این کشورها، افزایش خواهد یافت.

عمیق تر شدن بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری جهانی، در اثر تجزیه‌ی بازار جهانی به ویژه عبارت از همین است. این را خود سرمایه‌دارها احساس می‌کنند زیرا مشکل است از دست دادن چنین بازارهایی چون اتحاد شوروی و چین را احساس نکرد. آنها می‌کوشند که این مشکلات را با « نقشه‌ی مارشال »، جنگ در کره، مسابقه‌ی تسلیحاتی و نظامی کردن صنایع جبران کنند. ولی این شبیه به آن است که غریقی به پر کاهی توسل جوید.

به لحاظ این وضع در برابر اقتصاد دان‌ها دو مسئله مطرح شده است. الف) آیا می‌توان اظهار نمود که تز معروف استالین درباره‌ی ثبات نسبی بازارها در دوره‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری که پیش از جنگ دوم جهانی بیان شده، کماکان به قوت خود باقی است؟

ب) آیا می‌توان اظهار نمود که تز معروف لنین که در بهار سال ۱۹۱۶ توسط او بیان شد مبنی بر این که، با وجود پوسیدگی سرمایه‌داری « سرمایه‌داری در مجموع به مراتب تندتر از سابق رشد می‌یابد » کماکان به قوت خود باقی است؟

من تصور می‌کنم که نمی‌توان چنین اظهاری نمود. به لحاظ شرایط جدید که به مناسبت جنگ جهانی دوم پدید آمده‌اند هر دو تز را باید چون تزهائی که اعتبار خود را از دست داده‌اند به حساب آورد.

۶ - موضوع ناگزیری جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری

پاره‌ای از رفقا ادعا می‌کنند که به حکم تکامل شرایط جدید بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری دیگر ناگزیر نیستند. آنها بر آنند که تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه‌داری از تضاد بین کشورهای سرمایه‌داری شدید تر است، ایالات متحده آمریکا، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را آن اندازه تابع خود ساخته است که مانع جنگ بین خود و تضعیف یک دیگر شوند، که افراد پیشرو سرمایه‌داری از تجربه‌ی دو جنگ جهانی که به همه‌ی جهان سرمایه‌داری لطمه‌ی جدی وارد آورده است، آن قدر عبرت گرفته‌اند، تا نگذارند بار دیگر کشورهای سرمایه‌داری به جنگ بین خود کشانده شوند، و نظر به همه‌ی این مراتب، جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری دیگر ناگزیر نیست.

این رفقا اشتباه می‌کنند. آنها پدیده‌های ظاهری را که روی سطح می‌لغزند، می‌بینند. ولی آن نیروهای عمقی را که گرچه هنوز نامحسوس عمل می‌کنند ولی به هر حال جریان حوادث را تعیین خواهند کرد، نمی‌بینند.

برحسب ظاهر، مثل این که همه چیز « روبراه » است: ایالات متحده آمریکا - اروپای غربی، ژاپن و سایر کشورهای سرمایه‌داری را به جیره بسته‌اند؛ آلمان (غربی)، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن که در چنگال ایالات متحده آمریکا افتاده‌اند، مطیعانه اوامر ایالات متحده آمریکا را انجام میدهند. لکن نادرست می‌بود اگر فکر می‌کردیم که این « روبراه‌ی » می‌تواند « تا ابد » حفظ شود و این کشورها الی غیرالنهاییه سیادت و ستم ایالات متحده آمریکا را تحمل کرده و نخواهند کوشید از انقیاد آمریکا برهند و در راه تکامل مستقل قدم گذارند.

قبل از همه انگلیس و فرانسه را در نظر بگیریم. بدون تردید این کشورها امپریالیستی هستند. بدون تردید مواد خام و بازارهای فروش تأمین شده برای آنان اهمیت درجه اول دارند.

آیا می‌توان عقیده مند بود که آنها وضع کنونی را الی غیرالنهاییه تحمل خواهند کرد، این وضع را که آمریکائیان زیر سر و صدای « کمک » بر طبق « نقشه‌ی مارشال » به اقتصادیات انگلیس و فرانسه رخنه می‌کنند و می‌کوشند آن را به زائده‌ی اقتصاد ایالات متحده آمریکا تبدیل سازند، این وضع را که

سرمایه‌ی آمریکائی مواد خام و بازارهای فروش مستعمرات انگلیس و فرانسه را غصب می‌کند و بدین طریق برای سودهای کلان سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی فلاکتی تهیه می‌بیند؟

آیا صحیح تر نمی بود اگر می‌گفتیم که انگلستان سرمایه‌داری و به دنبال آن فرانسه سرمایه‌داری هم بالاخره ناچار خواهند شد خود را از آغوش ایالات متحده آمریکا برهانند و به تصادم با آن تن در دهند تا موقعیت مستقل و البته سودهای کلان را برای خود تأمین سازند؟

برویم به سر کشورهای عمده‌ی شکست خورده، آلمان (غربی)، ژاپن. این کشورها حالا زیر چکمه‌ی امپریالیسم آمریکا زندگی رقت انگیزی دارند. صنایع و اقتصاد روستائی آنان، تجارت، سیاست خارجی و داخلی آنان، همه‌ی زندگی آنان، با « رژیتم » اشغالی آمریکا مقید شده است. ولی مگر نه این است که همین دیروز این کشورها هنوز هم قدرت‌های بزرگ امپریالیستی بودند که پایه‌های سیادت انگلستان، ایالات متحده آمریکا و فرانسه را در اروپا و آسیا می‌لرزاندند؟ تصور این که این کشورها کوشش نخواهند کرد بار دیگر بر سر پا بایستند و « رژیتم » ایالات متحده آمریکا را بشکنند و در راه تکامل مستقل قدم گذارند، در حکم اعتقاد به معجزات است.

می‌گویند تناقض بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم از تناقض بین کشورهای سرمایه‌داری شدید تر است. از لحاظ تئوری، این البته درست است، این نه تنها اکنون در زمان حاضر درست است، بلکه هم چنین پیش از جنگ دوم جهانی هم درست بود و این را زمام داران کشورهای سرمایه‌داری کم و بیش می‌فهمیدند. معذالک جنگ جهانی، با جنگ بر ضد اتحاد جماهیر شوروی آغاز نشد، بلکه با جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری آغاز شد. چرا؟ اولاً از این رو، که جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به مثابه‌ی جنگ با کشور سوسیالیسم، برای سرمایه‌داری از جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری، خطرناک تر است، زیرا اگر جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری فقط مسئله‌ی تفوق گروهی از کشورهای سرمایه‌داری بر کشورهای دیگر سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد، جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ناگزیر مسئله‌ی موجودیت خود سرمایه‌داری را مطرح خواهد ساخت.

ثانیاً، از این رو که سرمایه‌داران گرچه به منظورهای « تبلیغاتی » دربارهی تجاوزکاری اتحاد شوروی سرو صدا می‌کنند، خود به تجاوز کاری آن عقیده ندارند، زیرا آنها سیاست صلح‌آمیز اتحاد شوروی را در نظر می‌گیرند و می‌دانند که اتحاد شوروی خود به کشورهای سرمایه‌داری حمله نخواهد کرد.

پس از جنگ جهانی اول نیز عقیده داشتند که آلمان به طور قطع از صف خارج شده، همان طور که حالا برخی از رفقا تصور می‌کنند که ژاپن و آلمان

به طور قطع از صف خارج شده‌اند. آن زمان هم در مطبوعات سر و صدا می‌کردند و می‌گفتند که ایالات متحده آمریکا اروپا را به جیره بسته است، آلمان دیگر نمی‌تواند سر پا بایستد، از امروز دیگر بین کشورهای سرمایه‌داری جنگ نباید در گیرد، لکن، با وجود این، آلمان پس از ده پانزده سالی بعد از شکست، خود را از انقیاد رها کنید، در راه تکامل مستقل قدم گذارد، به مثابه‌ی قدرت بزرگ به پاخاست و سر پا ایستاد. ضمناً جالب این است که، به خصوص همین انگلستان و ایالات متحده آمریکا به آلمان کمک کردند که از لحاظ اقتصادی به پا خیزد و امکانات اقتصادی و جنگی‌اش را بالا برد.

البته وقتی ایالات متحده آمریکا و انگلستان به آلمان کمک می‌کردند تا از لحاظ اقتصادی بپا خیزد، منظورشان این بود که آلمان بپاخاسته را علیه اتحاد شوروی متوجه سازند، از آن علیه کشور سوسیالیسم استفاده نمایند. ولی آلمان نیروهای خود را در وهله‌ی اول علیه بلوک انگلیس، فرانسه و آمریکا متوجه ساخت. و هنگامی که آلمان هیتلری به اتحاد شوروی اعلان جنگ داد، بلوک انگلیس، فرانسه و آمریکا نه تنها به آلمان هیتلری ملحق نشد، بلکه بر عکس، ناچار شد علیه آلمان هیتلری وارد ائتلاف با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گردد.

بنابراین، مبارزه‌ی کشورهای سرمایه‌داری به خاطر بازارها و میل به غرق کردن رقیبان خود عملاً از تناقض بین اردوگاه سرمایه‌داری و اردوگاه سوسیالیسم شدید تر از آب در آمد.

این پرسش پیش می‌آید: چه تضمینی وجود دارد که آلمان و ژاپن مجدداً بپا نخیزند، کوشش نکنند خود را از انقیاد آمریکا رها سازند و حیات مستقل خود را آغاز کنند؟ من تصور می‌کنم که چنین تضمین‌هائی وجود ندارد. پس، از این مطلب چنین بر می‌آید که ناگزیری جنگ‌ها بین کشورهای سرمایه‌داری به اعتبار خود باقی است.

می‌گویند حکم لنین را درباره‌ی این که امپریالیسم به طور ناگزیر مولد جنگ است؛ باید کهنه شده محسوب داشت، زیرا در حال حاضر نیروهای مقتدری رشد کرده‌اند که به دفاع از صلح و علیه جنگ جهانی بر خاسته‌اند. این درست نیست.

جنبش کنونی به خاطر صلح هدفش این است که توده‌های مردم را به مبارزه برای حفظ صلح، برای جلوگیری از جنگ جهانی بپا خیزاند. لذا، این جنبش هدف واژگون ساختن سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب نمی‌کند، بلکه به هدف‌های دموکراتیک مبارزه به خاطر حفظ صلح محدود می‌گردد. از این لحاظ جنبش کنونی به خاطر حفظ صلح، از جنبش دوران جنگ جهانی اول به خاطر تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، متفاوت

است، زیرا جنبش اخیر جلوتر می رفت و هدف‌های سوسیالیستی را تعقیب می کرد. ممکن است که در اوضاع و احوال معینی، مبارزه به خاطر صلح، اینجا و آنجا، به مبارزه به خاطر سوسیالیسم گسترش یابد، ولی این دیگر جنبش کنونی به خاطر صلح نخواهد بود، بلکه جنبشی به خاطر واژگونی سرمایه‌داری خواهد بود.

پیش از همه این احتمال می‌رود که جنبش کنونی به خاطر صلح، به مثابه‌ی جنبش به خاطر حفظ صلح، در صورت موفقیت، منجر به جلوگیری از جنگ مفروض گردد، منجر به تعویق موقتی آن، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض، منجر به استعفاء حکومتی جنگجو و تعویض آن به وسیله‌ی حکومت دیگری گردد که حاضر باشد موقتاً صلح را حفظ کند. این البته خوب است. حتی بسیار خوبست. معذالک برای محو ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری به طور کلی، این کافی نیست؛ کافی نیست، زیرا با همه‌ی این موفقیت‌های جنبش به خاطر صلح، امپریالیسم باز هم حفظ می‌گردد، به اعتبار خود باقی است، و بنابراین ناگزیری جنگ‌ها نیز به قوت خود باقی است. برای محو ناگزیری جنگ‌ها باید امپریالیسم را نابود ساخت.

۷ - مسئله‌ی قوانین اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر و سوسیالیسم

چنان که معلوم است، مسئله‌ی قوانین اساسی اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیسم، چندین بار در مباحثه پیش کشیده شده. در این باره نظریات گوناگونی و حتی خیال بافانه ترین نظریات ابراز می گردد. درست است که اکثریت شرکت کنندگان مباحثه نسبت به این امر عکس العمل ضعیفی نشان دادند و هیچ گونه تصمیمی در این باره در نظر گرفته نشد. ولی، هیچ یک از شرکت کنندگان مباحثه وجود چنین قوانینی را انکار نکرد.

آیا قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری وجود دارد؟ آری وجود دارد. این چه قانونی است و خطوط مشخص آن عبارت از چیست؟ قانون اساسی سرمایه‌داری چنان قانونی است که جهات عمده و همه‌ی جریانات عمده‌ی این تکامل را مشخص می سازد، نه آن که یکی از جهات یا جریانات تکامل تولید سرمایه‌داری را، و بنابراین خصلت تولید سرمایه‌داری، ماهیت آن را معین می نماید.

آیا قانون ارزش، قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری نیست؟ خیر. قانون ارزش بیش از هر چیز قانون تولید کالائی است. این قانون پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشت و پس از سرنگونی سرمایه‌داری مانند تولید کالائی، مثلاً در کشور ما اگر چه با میدان عمل محدود، به موجودیت خود ادامه می دهد. البته، قانون ارزش که میدان عمل وسیعی در شرایط سرمایه‌داری دارد، نقش بزرگی در امر تکامل تولید بازی می کند، ولی این قانون نه تنها ماهیت تولید سرمایه‌داری و مبانی سود سرمایه‌داری را مشخص نمی سازد، بلکه چنین مسائلی را حتی طرح هم نمی کند.

بنابراین، این قانون نمی تواند قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر باشد.

به همین ملاحظات، قانون رقابت و هرج و مرج تولید یا قانون تکامل ناموزون سرمایه‌داری در کشورهای مختلف، نمی تواند قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری باشد.

می گویند که قانون میزان متوسط سود، قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر است. این درست نیست. سرمایه‌داری معاصر،

سرمایه‌داری انحصاری، نمی‌تواند با سود متوسط ارضاء گردد، سودی که به علاوه به علت ارتقاء ترکیب آلی (ارگانیک) سرمایه تمایلی به کاهش دارد. سرمایه‌داری انحصاری معاصر نه سود متوسط، بلکه حداکثر سود را که برای انجام کم و بیش منظم تجدید تولید گسترش یافته ضرور است، طلب می‌کند.

مفهوم قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری بیش از همه با قانون ارزش اضافی، قانون تولید و رشد سود سرمایه‌داری مطابقت می‌کند. این قانون واقعاً خطوط اساسی تولید سرمایه‌داری را مشخص و معین می‌سازد.

ولی قانون ارزش اضافی قانونی بیش از اندازه عمومی است که به مسئله‌ی بالاترین میزان سود که تأمین آن شرط تکامل سرمایه‌داری انحصاری است، مربوط می‌گردد.

برای جبران این نقص؛ باید قانون ارزش اضافی را مشخص ساخت و آن را به تناسب شرایط سرمایه‌داری انحصاری تکامل بخشید، و ضمناً در نظر گرفت که سرمایه‌داری انحصاری نه هر نوع سود، بلکه به ویژه حداکثر سود را می‌طلبد. و این همان قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر خواهد بود.

خطوط و مطالبات عمده‌ی قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر را می‌شد تقریباً به این شکل فرموله کرد: تأمین حداکثر سود سرمایه‌داری از طریق استثمار، خانه خرابی و فقیر شدن اکثریت اهالی کشور مفروض، از طریق اسیر ساختن و غارت منظم خلق‌های سایر کشورها، بخصوص کشورهای عقب مانده و بالاخره از طریق جنگ‌ها و نظامی کردن اقتصاد ملی که برای تأمین بالاترین سودها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

می‌گویند که سود متوسط را با این همه میشد برای تکامل سرمایه‌داری در شرایط معاصر کاملاً کافی دانست. این صحیح نیست. سود متوسط حداقل سود آوری است، که پائین تر از آن، تولید سرمایه‌داری غیر ممکن می‌گردد. ولی تصور این که، گردانندگان سرمایه‌داری انحصاری معاصر که مستعمرات را تسخیر می‌کنند، ملل را اسیر می‌سازند و جنگ‌ها را بر پا می‌نمایند، فقط می‌کوشند برای خود سود متوسط را تأمین کنند، خنده آور می‌بود. خیر، نه سود متوسط و نه اضافه سود که قاعدتاً فقط افزایش مختصری بر سود متوسط است، بلکه به ویژه حداکثر سود، محرک سرمایه‌داری انحصاری است. همانا لزوم تحصیل حداکثر سودها، سرمایه‌داری انحصاری را به یک چنین اقدامات پر مخاطره‌ای مانند اسیر ساختن و غارت نمودن منظم مستعمرات و سایر کشورهای عقب مانده، تبدیل یک رشته کشورهای مستقل به کشورهای وابسته، ترتیب جنگ‌های جدید که برای گردانندگان سرمایه‌داری معاصر بهترین « بیزنس » (کار و کسب) برای تحصیل سودهای حداکثر است و بالاخره مساعی به دست آوردن تسلط اقتصادی جهانی، سوق میدهد.

اهمیت قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری از آن جمله در آن است که این قانون همه‌ی مهم‌ترین پدیده‌ها در زمینه‌ی تکامل شیوه‌ی سرمایه‌داری تولید، رونق‌ها و بحران‌های آن، پیروزی و شکست‌های آن، محاسن و معایب آن، سراسر جریان تکامل پر تناقض آن را معین ساخته، امکان می‌دهد این پدیده‌ها درک شود و توجیه گردد.

اینک یکی از نمونه‌های «شگفت‌آور» متعدد:

همه از واقعیاتی در تاریخ و پراتیک سرمایه‌داری اطلاع دارند که نشان دهنده‌ی تکامل سریع و پر شور تکنیک در دوران سرمایه‌داری است، زمانی که سرمایه‌داران به عنوان پرچم داران تکنیک پیشرو، به عنوان انقلابیون در زمینه‌ی تکامل تولید اقدام می‌کنند. ولی واقعیاتی از نوع دیگر نیز معلوم هستند که نشان دهنده‌ی توقف تکامل تکنیک در سرمایه‌داریست، زمانی که سرمایه‌داران به عنوان مرتجعین در زمینه‌ی تکامل تکنیک جدید اقدام می‌نمایند و اغلب به کار دستی می‌پردازند.

به چه وسیله می‌توان این تناقض بارز را توجیه نمود؟

این تناقض را فقط به کمک قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر، یعنی ناگزیر بودن تحصیل حداکثر سودها می‌توان توجیه کرد. سرمایه‌داری طرفدار تکنیک جدید است، موقعی که این تکنیک بالاترین سودها را به وی نوید می‌دهد.

سرمایه‌داری مخالف تکنیک جدید و طرفدار انتقال به کار دستی است، زمانی که تکنیک جدید دیگر بالاترین سودها را نوید نمی‌دهد.

چنین است امر قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر.

آیا قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم وجود دارد؟

آری، وجود دارد. خطوط مشخصه و مطالبات این قانون عبارت از چیست؟

خطوط مشخصه و مطالبات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم را می‌شد تقریباً به این شکل فرموله کرد: تأمین ارضاء حداکثر نیازمندی‌های دائم التزاید مادی و فرهنگی همه‌ی اجتماع از طریق رشد و تکامل بدون انتقاع تولید سوسیالیستی بر پایه‌ی تکنیک عالی.

بنابراین: به جای تأمین سودهای حداکثر، تأمین ارضاء حداکثر نیازمندی‌های مادی و فرهنگی اجتماع؛ به جای تکامل تولید با گسیختگی‌هایی از رونق به بحران و از بحران به رونق - رشد بدون انقطاع تولید؛ به جای وقفه‌های متناوب در تکامل تکنیک که با انهدام نیروهای تولیدی اجتماع ملازم است؛ تکامل بدون وقفه‌ی تولید بر پایه‌ی تکنیک عالی.

می گویند که قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم قانون تکامل طبق نقشه و متناسب اقتصاد ملی است. این درست نیست. تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی، ولاجرم تنظیم نقشه‌ی اقتصاد ملی - که انعکاس کم و بیش درست این قانون است - به خودی خود، اگر معلوم نباشد به خاطر چه هدفی، تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی انجام می پذیرد و یا اگر هدف روشن نباشد، نمی توانند چیزی به دست بدهند. قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی تنها در صورتی می تواند اثر مطلوب را به بار آورد که هدفی موجود باشد و به خاطر نیل به آن، تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی انجام پذیرد. این هدف را خود قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی نمی تواند به دست دهد. به طریق اولی این هدف را تنظیم نقشه‌ی اقتصاد ملی هم نمی تواند به دست دهد. این هدف در قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم، به صورت مطالبات آن که در بالا بیان شد، گنجانده شده است. بنابراین تأثیرات قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی تنها در آن صورت می توانند میدان عمل کامل پیدا کنند که بر قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم متکی باشند.

و اما آن چه مربوط به تنظیم نقشه‌ی اقتصاد ملی است. این تنظیم تنها در صورت رعایت دو شرط زیر می تواند نتایج مثبت به دست آورد:

الف) اگر این تنظیم، مطالبات قانون تکامل طبق نقشه‌ی اقتصاد ملی به درستی منعکس سازد.

ب) اگر این تنظیم با کلیه‌ی مطالبات قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم منطبق گردد.

۸ - مسائل دیگر

۱) مسئله‌ی اجبار غیر اقتصادی در دوران فنودالیسم.
البته غیر اقتصادی در امر استحکام قدرت اقتصادی ملاکین سرف دار
نقشی داشته است ولی مالکیت فنودالی بر زمین مبنای فنودالیسم بود، نه این
اجبار.

۲) مسئله‌ی مالکیت خصوصی خانوار کلخوزی.
صحیح نیست اگر در طرح کتاب درسی گفته شود: « هر خانوار
کلخوزی در استفاده‌ی خصوصی خود، گاو، اغنام کوچک و طیور دارد ». در
واقع امر چنان که معلوم است، گاو، اغنام کوچک، طیور و غیره نه در
استفاده‌ی خصوصی بلکه در مالکیت خصوصی خانوار کلخوزی است.
اصطلاح « در استفاده‌ی خصوصی » ظاهراً از اساسنامه‌ی نمونه‌ای آرئل
کشاورزی برداشته شده است. ولی در اساسنامه‌ی نمونه‌ای آرئل کشاورزی
اشتباهی رخ داده است. در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی که با دقت
بیشتری تنظیم شده است چیز دیگری گفته شده و بخصوص گفته شده که:

« هر خانوار کلخوزی در مالکیت شخصی خود یک اقتصاد فرعی روی
قطعه زمین مجاور خانه، خانه‌ی مسکونی، دام محصول ده، مرغ خانگی و
ابزار کوچک کشاورزی دارد ». این البته صحیح است.

لازم بود علاوه بر آن با تفصیل بیشتری بیان کرد که هر خانوار
کلخوزی در مالکیت شخصی خود از یک تا فلان گاو، بسته به شرایط محلی،
فلان مقدار گوسفند، بز، خوک (باز هم از فلان مقدار تا فلان مقدار بسته به
شرایط محلی) و تعدادی نامحدود مرغ خانگی (اردک، غاز و بوقلمون) دارد.
این جزئیات برای رفقای خارجی ما واجد اهمیت بزرگی است. رفقای
که مایلند به دقت بدانند پس از آن که اشتراکی کردن کشاورزی در کشور ما
انجام پذیرفته، چه چیز بخصوص در مالکیت شخصی خانوار کلخوزی باقی
مانده است؟

۳) مسئله‌ی ارزش اجاره‌ی زمین که به وسیله‌ی دهقانان پرداخت میشد
و هم چنین ارزش هزینه‌های خرید زمین.

در طرح کتاب درسی گفته شده که در اثر ملی کردن زمین « دهقانان از
پرداخت اجاره زمین به ملاکین به مبلغ قریب پانصد میلیون روبل در سال معاف
گرفته‌اند ». (باید گفت « روبل طلا »). این رقم را می بایست دقیق تر محاسبه

نمود زیرا به طوری که به نظر من می رسد، این رقم نشان دهنده‌ی اجاره‌ی زمین در تمام روسیه نبوده، بلکه شامل اکثر ایالات روسیه می باشد. ضمناً باید در نظر داشت که در یک رشته از نواحی اکناف روسیه اجاره‌ی زمین به طور جنسی پرداخت می شد که از قرار معلوم مورد توجه نویسندگان طرح کتاب درسی قرار نگرفته است.

علاوه بر آن، باید در نظر داشت که دهقانان نه تنها از پرداخت اجاره زمین، بلکه هم چنین از هزینه‌های سالیانه برای خرید زمین معاف گردیده‌اند. آیا این موضوع در طرح کتاب درسی منظور شده است؟ من تصور می کنم که منظور نشده و حال آن که می بایست منظور شود.

۴ (مسئله‌ی بهم پیوستن انحصارات با دستگاه دولتی.

اصطلاح « بهم پیوستن » مناسب نیست. این اصطلاح به طور سطحی و وصفی به نزدیک شدن انحصارات و دولت اشاره می کند، ولی مفهوم اقتصادی این نزدیکی را فاش نمی نماید. مطلب آن است که در جریان این نزدیک شدن، نه فقط بهم پیوستن ساده، بلکه تبعیت دستگاه دولتی از انحصارها صورت می گیرد. بنابراین لازم بود کلمه‌ی « بهم پیوستن » را بدور افکند و آن را با کلمات « تبعیت دستگاه دولتی از انحصارها » جایگزین ساخت.

۵ (مسئله‌ی بکار بردن ماشین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. در طرح کتاب درسی گفته شده که « در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ماشین‌ها در کلیه‌ی مواردی که کار را برای اجتماع صرفه جوئی می نمایند، به کار برده می شوند ». این به هیچ وجه آن چیزی نیست که می بایست گفته شود. اولاً، ماشین‌ها در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، همیشه کار را برای اجتماع صرفه جوئی می کنند و به همین جهت ما مواردی سراغ نداریم که آنها در شرایط اتحاد شوروی، کار را برای اجتماع صرفه جوئی نمی کرده‌اند. ثانیاً ماشین‌ها نه تنها کار را صرفه جوئی می کنند، بلکه همراه با آن، کار کارکنان را تسهیل می نمایند. به همین جهت در شرایط ما، بر خلاف شرایط سرمایه‌داری، کارگران با رغبت فراوانی ماشین‌ها را در جریان کار مورد استفاده قرار می دهند. بنابراین می باید گفته می شد که هیچ کجا مانند اتحاد جماهیر شوروی این گونه با رغبت ماشین‌ها به کار برده نمی شوند، زیرا ماشین‌ها کار اجتماع را صرفه جوئی می کنند و کار کارگران را تسهیل می نمایند و از آنجا که در اتحاد جماهیر شوروی بی کاری وجود ندارد، کارگران با میل فراوانی ماشین‌ها را در اقتصاد ملی مورد استفاده قرار می دهند.

۶ (مسئله‌ی وضع مادی طبقه‌ی کارگر در کشورهای سرمایه‌داری.

هنگامی که از وضع مادی طبقه‌ی کارگر صحبت می‌کنند، معمولاً کارگران مشغول در تولید را در نظر دارند و وضع مادی به اصطلاح ارتش ذخیره‌ی بیکاران را به حساب نمی‌آورند. آیا این روش در مسئله‌ی وضع مادی طبقه‌ی کارگر صحیح است؟ من گمان می‌کنم که صحیح نیست. اگر ارتش ذخیره‌ی بیکاران وجود دارد که افراد آن برای زندگی وسیله‌ای جز فروش نیروی کار خود ندارند، در آن صورت بیکاران نمی‌توانند در ترکیب طبقه‌ی کارگر وارد نشوند، ولی اگر آنها وارد ترکیب طبقه‌ی کارگر می‌شوند وضع فقیرانه‌ی آنها نمی‌تواند در وضع مادی کارگران مشغول در تولید تأثیر ننماید. بنابراین من فکر می‌کنم که هنگام توصیف وضع مادی طبقه‌ی کارگر در کشورهای سرمایه‌داری، باید وضع ارتش ذخیره‌ی کارگران بیکار را نیز به حساب آورد.

۷ (مسئله‌ی درآمد ملی.

من فکر می‌کنم که حتماً باید در طرح کتاب درسی فصل جدیدی درباره‌ی درآمد ملی افزود.

۸ (مسئله‌ی فصل مخصوص در کتاب درسی درباره‌ی لنین و استالین، به عنوان موجدین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم.

من فکر می‌کنم که فصل « آموزش مارکسیستی درباره‌ی سوسیالیسم. ایجاد اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به وسیله‌ی و. ای. لنین و ای. و. استالین » را باید از کتاب درسی حذف نمود. این فصل در کتاب درسی به هیچ وجه لزومی ندارد، زیرا هیچ چیز تازه‌ای نمی‌دهد و فقط به طور رنگ پریده آن چه را که در فصول قبلی کتاب درسی با تفصیل بیشتری بیان شده، تکرار می‌کند. و آن چه مربوط به سایر مسائل است، من نظریات دیگری در باره‌ی پیشنهادات رفقا استرو ویتیانف^۲، لئونتیف^۳، شپیلوف^۴، گاتووسکی^۵ و دیگران ندارم.

۹ (اهمیت بین‌المللی کتاب درسی مارکسیستی اقتصاد سیاسی.

من فکر می‌کنم که رفقا تمام اهمیت کتاب درسی مارکسیستی اقتصاد سیاسی را در نظر نمی‌گیرند. کتاب درسی تنها برای جوانان شوروی ما لازم نیست. این کتاب مخصوصاً برای کمونیست‌های کلیه‌ی کشورها و برای کسانی که هوادار کمونیست‌ها هستند لازم است. رفقای خارجی ما مایل هستند بدانند چه گونه ما از اسارت سرمایه‌داری خلاصی یافتیم؟، چه گونه اقتصادیات کشور

Ostrovitianov – ۱

Leontiev – ۲

Chepilov – ۳

Gatovsky – ۴

را با روح سوسیالیسم تغییر شکل دادیم؟، چه گونه دوستی با دهقانان را بدست آوردیم؟، چه گونه ما موفق شدیم که کشور خود را که هنوز چندی پیش کشوری فقیر و ضعیف بود، به کشوری غنی و توانا مبدل سازیم؟، کلخوزها چگونه چیزی هستند؟، چرا ما با وجود اجتماعی کردن وسایل تولید، تولید کالائی، پول، بازرگانی و غیره را از بین نمی بریم؟. آنها مایلند همه‌ی اینها و بسیاری مطالب دیگر را بدانند، نه به صرف کنجکاوی، بلکه برای آن که از ما درس بگیرند و تجربه‌ی ما را برای کشور خود مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین پیدایش یک کتاب درس مارکسیستی خوب، در موضوع اقتصاد سیاسی، نه تنها اهمیت سیاسی داخلی، بلکه هم چنین اهمیت بزرگ بین المللی دارد.

بنابراین چنان کتاب درسی لازم است که بتواند نه تنها در داخل کشور بلکه در خارج از آن نیز، کتاب رومیزی جوانان انقلابی باشد. این کتاب نباید زیاد حجیم باشد، زیرا کتاب درسی که زیاد حجیم باشد نمی تواند کتاب رومیزی باشد و فراگرفتن و مسلط شدن بر آن مشکل خواهد بود. ولی این کتاب باید حاوی تمام مطالب اساسی، هم مربوط به اقتصاد کشور ما و هم به اقتصاد سرمایه‌داری و سیستم مستعمراتی باشد.

پاره‌ای از رفقا ضمن مباحثه پیشنهاد می کردند که یک رشته فصول جدید به کتاب درسی اضافه شود، مورخین درباره‌ی تاریخ، سیاسیون - درباره‌ی سیاست، فلاسفه - درباره‌ی فلسفه، اقتصاددانان - درباره‌ی اقتصاد. ولی این سبب میشد که کتاب درسی حجم نامحدودی پیدا کند. این را البته نمی توان اجازه داد. کتاب درسی شیوه‌ی تاریخی را برای تشریح مسائل اقتصاد سیاسی مورد استفاده قرار می دهد ولی این هنوز به آن معنی نیست که ما باید کتاب درسی اقتصاد سیاسی را به تاریخ مناسبات اقتصادی تبدیل نمائیم.

برای ما کتابی در ۵۰۰، حداکثر ۶۰۰ صفحه لازم است نه بیش از آن. این یک کتاب رومیزی در موضوع اقتصاد سیاسی مارکسیستی و ارمغان خوبی برای کمونیست‌های جوان کلیه‌ی کشورها خواهد بود.

ضمناً به علت سطح غیر کافی رشد مارکسیستی اکثر احزاب کمونیست کشورهای خارج، چنین کتاب درسی می تواند سود فراوانی برای کمونیست‌های کادر غیر جوان این کشورها نیز داشته باشد.

۱۰) طرق اصلاح کتاب درسی اقتصاد سیاسی.

پاره‌ای از رفقا در موقع مباحثه با جدیتی بیش از اندازه طرح کتاب درسی را « به باد انتقاد » می گرفتند، نویسندگان آن را به خاطر اشتباهات و مطالب از قلم افتاده مورد سرزنش قرار می دادند و اظهار می نمودند که طرح توفیقی نیافت. این عاقلانه نیست. البته اشتباهات و مطالب از قلم افتاده در کتاب درسی وجود دارد، چنین چیزهائی تقریباً همیشه در کار بزرگی وجود دارد. ولی

به هر حال، اکثریت قاطع شرکت کنندگان مباحثه، با این وجود پذیرفتند که طرح کتاب درسی می تواند مبنای کتاب درسی آینده باشد و فقط به پاره‌ای اصلاحات و مطالب تکمیلی احتیاج دارد. در واقع نیز، کافی است فقط طرح کتاب درسی با کتب درسی اقتصاد سیاسی که در جریان هستند مقایسه شود تا این نتیجه بدست آید که طرح کتاب درسی یک سر و گردن تمام بالاتر از کتب درسی موجود است. و این خدمت بزرگ نویسندگان طرح کتاب درسی است.

من فکر می کنم برای اصلاح طرح کتاب درسی می بایستی کمیسیونی که اعضاء آن زیاد نباشد با شرکت نه تنها نویسندگان کتاب درسی و نه تنها طرفداران اکثریت شرکت کنندگان مباحثه، بلکه هم چنین مخالفین اکثریت، انتقاد کنندگان شدید طرح کتاب درسی، معین نمود.

خوب می بود که در کمیسیون هم چنین یک متخصص با تجربه‌ی آمار برای کنترل ارقام و وارد کردن مواد آماری جدید و نیز یک حقوق‌دان با تجربه برای کنترل دقت فرمول‌ها وارد نمود.

اعضاء کمیسیون را می بایستی موقتاً از هر کار دیگر آزاد ساخت، آنها را از نظر مادی کاملاً تأمین نمود تا این که بتوانند تماماً به کار روی کتاب درسی بپردازند.

علاوه بر آن می بایستی یک کمیسیون تصحیح مثلاً از سه نفر برای تصحیح نهائی کتاب درسی تعیین نمود. این کار برای آن نیز لازم است که وحدت سبک نگارش که متأسفانه در طرح کتاب درسی موجود نیست، تأمین شود.

مهلت ارائه‌ی کتاب درسی حاضر به کمیته‌ی مرکزی یک سال است.

ی. استالین

اول فوریه سال ۱۹۵۲

پاسخ به رفیق آکساندر ایلیچ نوتکین^۶

رفیق نوتکین.

من در پاسخ عجله‌ای نکردم، زیرا مسائلی را که شما طرح کرده‌اید فوری نمی‌دانم. بخصوص که مسائل دیگری هستند که جنبه‌ی فوری دارند و مسلماً توجه را از نامه‌ی شما منحرف می‌کنند. به موضوع‌ها یکی یکی پاسخ می‌دهم.

موضوع اول

در «ملاحظات» حکمی است دایر بر این که اجتماع در مقابل قوانین علم عاجز نیست، انسان‌ها می‌توانند بر قوانین اقتصادی وقوف حاصل نموده از آنان به نفع اجتماع استفاده کنند. شما می‌گوئید که این حکم نمی‌تواند شامل فرماسیون‌های (اشکال) دیگر اجتماع گردد و فقط در سوسیالیسم و کمونیسم اعتبار دارد و جنبه‌ی قهری (خود به خودی) جریان‌ات اقتصادی، مثلاً در سرمایه‌داری، به اجتماع امکان نمی‌دهد از قوانین اقتصادی به نفع اجتماع استفاده نماید.

این درست نیست. در عصر انقلاب بورژوازی، مثلاً در فرانسه، بورژوازی، قانون معلوم هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده را علیه فنوئدالیسم مورد استفاده قرار داد، مناسبات تولیدی فنوئدالی را واژگون ساخت، مناسبات تولیدی تازه‌ی بورژوائی ایجاد نمود و این مناسبات تولیدی را با خصلت نیروهای مولده که در اعماق نظام فنوئدالی رشد کرده بود هم آهنگ ساخت. انجام این کار به وسیله‌ی بورژوازی به حکم استعدادهای مخصوص او نبوده است، بلکه از این رو بود که بورژوازی در این کار نفع حیاتی داشت. فنوئدال‌ها به حکم کند ذهنی خود نبود که در برابر این کار مقاومت می‌کردند، بلکه از این رو بود که در عقیم‌گذاردن اجرای این قانون نفع حیاتی داشتند.

درباره‌ی انقلاب سوسیالیستی در کشور ما نیز همین را باید گفت. طبقه‌ی کارگر از قانون هم آهنگی اجباری مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده استفاده کرده، مناسبات تولیدی بورژوائی را واژگون ساخت، مناسبات تولیدی

نو، مناسبات سوسیالیستی ایجاد نمود و آنها را با خصلت نیروهای مولده هم آهنگ ساخت. طبقه‌ی کارگر به حکم استعدادهای خاص خود نبود که توانست این کار را انجام دهد، بلکه به جهت آن بود که در این کار نفع حیاتی داشت. بورژوازی که در آغاز انقلاب بورژوازی نیروی پیشروئی بود، دیگر به نیروی ضد انقلابی تبدیل شده و در برابر عملی شدن این قانون همه گونه مقاومت می کرد. و این مقاومت به خاطر عدم تشکل خود نبود، به خاطر آن نبود که خصلت قهری (خود به خودی) جریانات اقتصادی او را به مقاومت میراند، بلکه بیشتر از این رو بود که علیه اجرای این قانون نفع حیاتی داشت.

بنابراین:

۱ - استفاده‌ی کم و بیش از جریانات اقتصادی، از قوانین اقتصادی به نفع اجتماع، تنها در سوسیالیسم و کمونیسم نیست، بلکه در فرمسیون‌های دیگر هم انجام می گیرد.

۲ - استفاده از قوانین اقتصادی همواره و همه جا در اجتماع طبقاتی، انگیزه‌ی درونی طبقاتی دارد، ضمناً پرچم دار استفاده از قوانین اقتصادی به نفع اجتماع همواره و در همه جا طبقه‌ی پیشرو است، حال آن که طبقات عمر سرآمده در مقابل آن مقاومت می کنند.

در این مورد تفاوت بین پرولتاریا از یک طرف و طبقات دیگری که در طول تاریخ در مناسبات تولیدی انقلاب کرده‌اند از طرف دیگر، در آن است که منافع طبقاتی پرولتاریا با منافع اکثریت قاطع اجتماع تلفیق می شود، زیرا انقلاب پرولتاریا به مفهوم محو این یا آن شکل بهره کشی نیست، بلکه محو هر گونه بهره کشی است، و حال آن که انقلابات طبقات دیگر تنها این یا آن شکل استثمار را از بین برده، در چهارچوب‌های منافع تنگ طبقاتی خود که با منافع اکثریت اجتماع در تناقض بود، محدود می شدند.

در « ملاحظات » از انگیزه‌ی درونی طبقاتی؛ امر استفاده از قوانین اقتصادی به نفع اجتماع سخن رفته. آنجا گفته شده است که « برخلاف قوانین علوم طبیعی که کشف و بکار بستن قانون جدید در آن کم و بیش با نرمی برگزار می شود، در زمینه‌ی اقتصادی کشف و بکار بستن قانون جدیدی که به منافع نیروهای عمر سرآمده لطمه می زند، از طرف این نیروها با شدید ترین مقاومت برخورد می کنند ». ولی شما به این نکته توجه نکرده‌اید.

در موضوع دوم

شما ادعا می کنید که هم آهنگی کامل مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده فقط در سوسیالیسم و کمونیسم می تواند حاصل گردد و در فرم‌اسیون‌های دیگر تنها هم آهنگی ناقص می تواند تحقق یابد. این درست نیست. در عصر پس از انقلاب بورژوازی، هنگامی که بورژوازی مناسبات تولیدی فنودالی را ویران ساخت و مناسبات تولیدی بورژوائی بر قرار کرد، بدون تردید ادواری بود که مناسبات تولیدی بورژوائی با خصلت نیروهای مولده کاملاً هم آهنگی داشت. در غیر این صورت سرمایه‌داری نمی توانست با سرعتی که پس از انقلاب بورژوازی تکامل می یافت، تکامل یابد.

سپس کلمات « هم آهنگی کامل » را نمی توان به مفهوم مطلق گرفت، نمی توان آن را این طور درک کرد که گویا در سوسیالیسم هیچ گونه عقب ماندگی مناسبات تولیدی از رشد نیروهای مولده، وجود ندارد. نیروهای مولده متحرک ترین و انقلابی ترین نیروهای تولید می باشند. این نیروها بدون شک در سوسیالیسم هم در جلوی مناسبات تولیدی می روند. مناسبات تولیدی فقط پس از مدتی به تناسب خصلت نیروهای مولده تغییر می یابند.

پس، در این صورت کلمات « هم آهنگی کامل » را چه گونه باید فهمید؟ آنها را چنین باید درک کرد که در سوسیالیسم کار معمولاً به تصادم بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده نمی رسد، اجتماع امکان دارد به موقع خود مناسبات تولیدی را که عقب می افتند، با خصلت نیروهای مولده هم آهنگ سازد. اجتماع سوسیالیستی امکان دارد این را انجام دهد، زیرا در ترکیب خود، طبقات میرنده که قادر باشند مقاومتی سازمان دهند، ندارد. البته در سوسیالیسم هم نیروهای راکدی که عقب می مانند و فاقد تحرک‌اند و ضرورت تغییر مناسبات تولیدی را درک نمی کنند، وجود خواهند داشت، لکن غلبه بر آنها، بدون رساندن کار به تصادم، مشکل نخواهد بود.

در موضوع سوم

از استدلال‌ات شما بر می آید که شما وسایل تولید و قبل از همه ابزار تولید را که به وسیله‌ی مؤسسات ملی شده‌ی ما فراورده می شود، کالا تلقی می کنید.

آیا می توان وسایل تولید را در نظام سوسیالیستی ما به منزله‌ی کالا در نظر گرفت؟ به عقیده‌ی من، به هیچ وجه نمی توان.

کالا آن چنان محصول تولید است که به هر خریداری فروخته می شود، در ضمن هنگام فروش کالا، صاحب کالا حق مالکیت بر آن را از دست می دهد و خریدار، مالک کالا می شود، مالکی که می تواند آن را مجدداً به فروش برساند، به رهن بگذارد و بیوساند. آیا وسایل تولید مشمول چنین تعریفی می گردد؟ روشن است که مشمول نمی شود. اولاً، وسایل تولید به هر خریداری «فروخته نمی شود»، حتی به کلخوزها هم «فروخته نمی شود»، بلکه فقط به وسیله‌ی دولت بین مؤسسات آن توزیع می گردد. ثانیاً، صاحب وسایل تولید، - یعنی دولت -، هنگام واگذاری آنها به این یا آن مؤسسه، به هیچ وجه حق مالکیت را بر وسایل تولید از دست نمی دهد، بلکه بر عکس کاملاً آن را حفظ میکند. ثالثاً مدیران مؤسساتی که از دولت وسایل تولید دریافت داشته‌اند، نه تنها مالک آنها نمی شوند، بلکه به عکس به عنوان نمایندگان مختار دولت شوروی برای استفاده از وسایل تولید بر طبق نقشه‌هایی که از طرف دولت داده شده، تعیین می گردند.

چنان که معلوم است، وسایل تولید را در نظام ما به هیچ وجه نمی توان مشمول مقوله‌ی کالا نمود.

پس چرا در این صورت از ارزش وسایل تولید، از ارزش تمام شده، از بهای آن و غیره صحبت می کنند؟
به دو علت:

اولاً، این امر برای محاسبه، برای تسویه حساب‌ها، برای تعیین سود آوری مؤسسات، برای بازرسی و کنترل مؤسسات ضرورت دارد. لکن این تنها جنبه‌ی ظاهری کار است.

ثانیاً ضرورت این کار برای آن است که امر فروش وسایل تولید به دولت‌های خارجی، به نفع تجارت خارجی انجام گیرد. در این جا، در زمینه‌ی تجارت خارجی، ولی تنها در این زمینه، وسایل تولید ما واقعاً کالا هستند و واقعاً فروخته می شوند. (بدون گیومه).

بدین ترتیب معلوم می شود که در زمینه‌ی گردش تجارت خارجی، وسایل تولیدی که به وسیله‌ی مؤسسات ما ساخته می شود، چه از لحاظ ماهیت و چه از لحاظ ظاهر، خواص کالا را حفظ می کند، و حال آن که در زمینه‌ی گردش اقتصادی داخل کشور، وسایل تولید خواص کالا را از دست می دهند، دیگر کالا نیستند و از حدود میدان عمل قانون ارزش در آمده، فقط پوسته‌ی خارجی کالاها (محاسبه و غیره) را حفظ می کنند.

چه گونه می توان این وضع بخصوص را توجیه نمود؟
مطلب در آن است که در شرایط سوسیالیستی ما، تکامل اقتصادی نه به شکل انقلابات بلکه به شکل تغییرات تدریجی انجام می گیرد، به شکلی که در آن

پدیده‌ی کهنه به طور ساده کاملاً لغو نشده، بلکه طبیعت خود را به تناسب وضع نوین تغییر می‌دهد. در حالی که فقط شکل خود را حفظ می‌کند و پدیده‌ی نو به طور ساده کهنه را نابود نمی‌سازد، بلکه در کهنه رسوخ می‌کند، طبیعت و وظایف آن را تغییر می‌دهد، بدون این که شکل آن را بشکند، این شکل را برای تکامل پدیده‌ی نو مورد استفاده قرار می‌دهد. این وضع تنها در مورد کالاها صدق نمی‌کند بلکه در مورد پول در گردش اقتصادی ما، هم چنین در مورد بانک‌ها نیز صدق می‌کند. بانک‌هایی که وظایف قدیم خود را از دست داده، وظایف جدیدی کسب می‌نمایند ولی شکل سابق خود را که به وسیله‌ی نظام سوسیالیستی مورد استفاده قرار می‌گیرند، حفظ می‌نمایند.

اگر از نقطه نظر ظاهر، از نقطه نظر جریاناتی که در سطح پدیده‌ها انجام می‌گیرند، مسئله را بررسی کنیم، ممکن است به استنباط نا درستی برسیم مبنی بر این که مقوله‌های سرمایه‌داری گویا اعتبار خود را در اقتصاد ما حفظ می‌کنند. اما اگر با تحلیل مارکسیستی که بین محتوی اقتصادی جریان و شکل آن، بین جریانات عمقی تکامل و پدیده‌های سطحی تفاوت جدی می‌گذارد، به موضوع نزدیک شویم به این تنها استنباط درست می‌توان رسید دائر بر این که از مقولات قدیم سرمایه‌داری نزد ما بیش تر، شکل، ظاهر خارجی حفظ شده و اما از لحاظ ماهیت این مقولات نزد ما به تناسب حوائج تکامل اقتصاد ملی سوسیالیستی تغییر اساسی یافته‌اند.

در موضوع چهارم

شما اظهار می‌کنید که قانون ارزش، بر قیمت‌های «وسایل تولید» که در اقتصاد روستائی فراورده و طبق قیمت‌های دولتی به دولت تسلیم می‌شوند، تأثیر تنظیم‌کننده دارد. ضمناً شما «وسایل تولیدی» نظیر مواد خام، مثلاً پنبه را در نظر دارید. شما می‌توانستید کتان، پشم و سایر مواد خام کشاورزی را هم به آن اضافه کنید.

قبل از همه باید خاطر نشان ساخت که در این مورد، اقتصاد روستائی «وسایل تولید» تولید نمی‌کند، بلکه یکی از وسایل تولید، مواد خام تهیه می‌کند. نمی‌توان با کلمات «وسایل تولید» بازی کرد. هنگامی که مارکسیست‌ها از تولید وسایل تولید سخن می‌گویند، آنها قبل از همه تولید ابزار تولید را در نظر دارند، آن چه را که مارکس «وسایل مکانیکی کار که مجموعه‌ی آن را می‌توان سیستم استخوانی و عضله‌ای تولید نامید» می‌خواند که نشانه‌های ممیزه‌ی عصر معین تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

قسمتی از وسایل تولید (مواد خام) و وسایل تولید منجمله ابزار تولید را، در یک ردیف قرار دادن، یعنی در مقابل مارکسیسم مرتکب گناه شدن، زیرا مارکسیسم نقش ابزار تولید را در مقایسه با همه‌ی سایر وسایل تولید، تعیین کننده می‌داند. هر کسی می‌داند که مواد خام به خودی خود نمی‌تواند ابزار تولید، تولید نماید، گر چه پاره‌ای از انواع مواد خام به مثابه‌ی مصالح تولید ابزار تولید لازم‌اند، و حال آن که هیچ ماده‌ی خامی بدون ابزار تولید نمی‌تواند، تولید شود. سپس. آیا آن چنان که شما، رفیق نوتکین می‌گوئید تأثیر قانون ارزش بر

قیمت مواد خامی که در اقتصاد روستائی تولید می‌شود، تأثیر تنظیم کننده است؟ اگر بازی « آزاد » قیمت‌های مواد خام کشاورزی نزد ما وجود داشت، اگر قانون رقابت و هرج و مرج تولید نزد ما عمل می‌کرد، اگر ما اقتصاد با نقشه نداشتیم، اگر تولید مواد خام با نقشه تنظیم نمی‌شد، تأثیر مذکور هم تنظیم کننده می‌بود ولی چون همه‌ی این‌ها وجود ندارند، تأثیر قانون ارزش بر قیمت مواد خام کشاورزی به هیچ وجه نمی‌تواند تنظیم کننده باشد. اولاً، قیمت‌های مواد خام کشاورزی ما ثابت و به وسیله‌ی نقشه تعیین شده‌اند و « آزاد » نیستند. ثانیاً، اندازه‌های تولید مواد خام، خود به خودی و یا به وسیله‌ی عوامل تصادفی تعیین نشده بلکه به وسیله‌ی نقشه تعیین می‌گردد.

ثالثاً، ابزار تولید لازم برای تولید مواد خام کشاورزی در دست‌های افراد جداگانه یا گروهی از افراد متمرکز نشده، بلکه در دست‌های دولت است. لذا پس از این از نقش تنظیم کننده دیگر چه چیز باقی می‌ماند؟ معلوم می‌شود که خود قانون ارزش به وسیله‌ی واقعیت‌هایی که در بالا به آن اشاره شده است و خاص تولید سوسیالیستی می‌باشد، تنظیم می‌گردد.

بنابراین نمی‌توان نفی کرد که قانون ارزش در به وجود آمدن قیمت‌های مواد خام کشاورزی تأثیر دارد و یکی از عوامل آن است. به طریق اولی نمی‌توان نفی نمود که این تأثیر تنظیم کننده نیست و نمی‌تواند هم باشد.

در موضوع پنجم

هنگام بحث درباره‌ی سودآوری اقتصاد ملی، من در « ملاحظات » خود با برخی از رفقا که می‌گویند: از آنجا که اقتصاد ملی با نقشه‌ی ما برای مؤسسات سودآور مزیت بزرگی قائل نمی‌شود و وجود مؤسسات غیر سودآور را هم در ردیف مؤسسات فوق مجاز می‌داند، خود اصل سودآوری را در اقتصاد نابود می‌کند، مخالفت کرده‌ام. در « ملاحظات » گفته شده است که سودآوری از نقطه نظر مؤسسات و رشته‌های جداگانه‌ی تولید، با آن سودآوری

عالی‌ای که تولید سوسیالیستی با نجات ما از بحران‌های اضافه تولید و تأمین رشد بلاانقطاع تولید برای ما میدهد، به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. لکن نادرست می بود اگر از این جا چنین استنباط می شد که موضوع سودآوری بعضی مؤسسات و رشته‌های تولید ارزش مخصوصی ندارد و ارزش آن را ندارد که توجه جدی به آن مبذول گردد. این، البته نادرست است. سودآوری بعضی مؤسسات و رشته‌های تولید از نقطه نظر تکامل تولید ما اهمیت عظیمی دارد. این موضوع چه در طرح نقشه‌ی ساختمان و چه در تنظیم نقشه‌ی تولید باید منظور گردد. این در مرحله‌ی کنونی تکامل، الفبای فعالیت اقتصادی ماست.

در موضوع ششم

معلوم نیست که کلمات شما درباره‌ی سرمایه‌داری: «تولید منبسط به شکلی که به طور فاحش مسخ شده است»، چه گونه باید فهمیده شود که این چنین تولیدهایی آن هم منبسط، در جهان یافت نمی شود. آشکار است، پس از آن که بازار جهانی انشقاق یافت و میدان به کار انداختن نیروهای کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری (کشورهای متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه) در مورد منابع جهانی رو به تقلیل گذاشت، خصالت سیکلی (دوره‌ای، متناوب) تکامل سرمایه‌داری - توسعه و تقلیل تولید - باز هم باید حفظ گردد. لکن رشد تولید در این کشورها بر پایه‌ی محدود شده‌ای انجام خواهد گرفت، زیرا حجم تولید در این کشورها تقلیل خواهد یافت.

در موضوع هفتم

بحران عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری در دوران جنگ جهانی اول، بخصوص در نتیجه‌ی جدا شدن اتحاد شوروی از سیستم سرمایه‌داری، آغاز شد. این مرحله‌ی اول بحران عمومی بود. در دوران جنگ جهانی دوم، بخصوص پس از آن که کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپا و آسیا از سیستم سرمایه‌داری جدا شدند، مرحله‌ی دوم بحران عمومی گسترش یافت. بحران اول در دوران جنگ جهانی اول و بحران دوم را در دوران جنگ دوم جهانی، باید به مثابه‌ی مراحل تکامل بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری جهانی بررسی کرد و نه به مثابه‌ی بحران‌های مستقل و جداگانه و غیر مربوط به هم.

آیا بحران عمومی سرمایه‌داری تنها بحران سیاسی است و یا تنها بحران اقتصادی؟ نه این است و نه آن. این بحران، بحران عمومی است، یعنی بحران

همه جانبه‌ی سیستم جهانی سرمایه‌داری است که هم شامل اقتصاد است و هم شامل سیاست. ضمناً روشن است که اساس آن از یک طرف تجزیه و تلاشی سیستم اقتصادی جهانی سرمایه‌داری است که بیش از پیش شدت می‌یابد و از طرف دیگر قدرت روز افزون اقتصادی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چین و سایر کشورهای دموکراسی توده‌ای است که از سیستم سرمایه‌داری جدا شده‌اند.

ای. استالین

۲۱ آوریل سال ۱۹۵۲

درباره‌ی اشتباهات رفیق ل. د. یاروشنکو^۷

چندی پیش از طرف رفیق یاروشنکو نامه‌ی مورخ ۲۰ مارس سال جاری درباره‌ی یک رشته از مسائل اقتصادی که در مباحثه‌ی معروف نوامبر مورد بحث قرار گرفته بود، برای اعضای پולیت بوروی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسر شوروی فرستاده شد. نامه حاوی شکایت نویسنده است از این که، در مدارک اساسی که نتایج را تعمیم داده بود و هم چنین در « ملاحظات » رفیق استالین، « نقطه نظر (رفیق یاروشنکو) به هیچ وجه منعکس نشده است ». علاوه بر آن یادداشت حاوی پیشنهاد رفیق یاروشنکو است درباره‌ی این که به او اجازه داده شود طی یک سال یا یک سال و نیم « اقتصاد سیاسی سوسیالیسم » را تهیه نماید و برای این منظور دو معاون به او بدهند. من تصور می کنم که لزوماً باید هم ماهیت شکایت و هم ماهیت پیشنهاد رفیق یاروشنکو را بررسی کرد. از شکایت او شروع می کنیم. به بینیم « نقطه نظر » رفیق یاروشنکو که به هیچ وجه در مدارک مذکور انعکاسی نیافته است، عبارت از چیست؟

بخش ۱

اشتباه اصلی رفیق یاروشنکو

اگر نقطه نظر رفیق یاروشنکو را در دو کلمه توصیف کنیم، باید بگوئیم که این نقطه نظر غیر مارکسیستی و بنابراین عمیقاً اشتباه آمیز است. اشتباه اصلی رفیق یاروشنکو عبارت از آن است که او در موضوع مربوط به نقش نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در تکامل اجتماع، از مارکسیسم عدول می کند، نقش نیروهای مولده را بیش از اندازه بزرگ می کند و هم چنین نقش مناسبات تولیدی را بیش از اندازه کوچک می کند و کار را به جایی می رساند که مناسبات تولیدی دوران سوسیالیسم را قسمتی از نیروهای مولده اعلام می نماید.

رفیق یاروشنکو حاضر است برای مناسبات تولیدی در شرایط « تناقضات طبقاتی لاینحل » نقشی قائل گردد، زیرا در اینجا مناسبات تولیدی با « تکامل نیروهای مولده در تناقض هستند ». ولی او این نقش را به نقش منفی محدود می سازد، به نقش عاملی که تکامل نیروهای مولده را ترمز می کند، تکامل آنها را مقید می سازد. وظایف دیگر، وظایف مثبتی برای مناسبات تولیدی، رفیق یاروشنکو نمی بیند.

و اما درباره‌ی نظام سوسیالیستی، جایی که آنجا دیگر « تناقضات طبقاتی لاینحل » وجود ندارد و مناسبات تولیدی « دیگر با تکامل نیروهای مولده در تناقض نیستند »؛ رفیق یاروشنکو عقیده دارد که در اینجا هر گونه نقش مستقل مناسبات تولیدی ناپدید می گردد، مناسبات تولیدی دیگر عامل جدی تکامل نیست و به مثابه‌ی جزئی که در کل تحلیل برود، به وسیله‌ی نیروهای مولده مستحیل می شود. رفیق یاروشنکو می گوید که در سوسیالیسم « مناسبات تولیدی انسان‌ها به مثابه‌ی وسیله، عاملی در سازمان نیروهای مولده وارد آن می گردد » (رجوع شود به نامه‌ی رفیق یاروشنکو به پولیت بوروی کمیته‌ی مرکزی). پس در این صورت وظیفه‌ی اصلی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم چیست؟ رفیق یاروشنکو پاسخ می دهد « مسئله‌ی اصلی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم از این رو در آن نیست که مناسبات تولیدی انسان‌های اجتماع سوسیالیستی را مطالعه کند، بلکه در آن است که، تئوری علمی سازمان نیروهای مولده در تولید اجتماعی،

تئوری طرح نقشه‌ی تکامل اقتصاد ملی را بسط و گسترش دهد». (رجوع شود به سخن رانی رفیق یاروشنکو در پلنوم مباحثه).

این است همانا علت این که رفیق یاروشنکو به چنین مسائل اقتصادی رژیم سوسیالیستی، نظیر وجود اشکال مختلف مالکیت در اقتصاد ما، گردش کالائی، قانون ارزش و غیره علاقه‌ای نشان نداده، آنها را مسائل درجه دومی می داند که فقط موجب مباحثات سکولاستیک^۸ می گردد. او صریحاً که در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم وی، « مباحثات درباره‌ی نقش این یا آن مقوله‌ی اقتصاد سوسیالیسم - ارزش، کالا، پول، اعتبار و غیره - که غالباً نزد ما جنبه‌ی سکولاستیک به خود می گیرد، مباحثات سالم درباره‌ی سازمان معقول (راسیونل) نیروهای مولده در تولید اجتماعی و درباره‌ی پایه گذاری علمی چنین سازمان، جای گزین می شود » (رجوع شود به نطق رفیق یاروشنکو در شعبه‌ی پلنوم مباحثه).

پس اقتصاد سیاسی بدون مسائل اقتصادی.

رفیق یاروشنکو تصور می کند کافی است « سازمان معقول نیروهای مولده » را روبراه کرد تا انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم بدون مشکلات خاص برگزار گردد. او عقیده دارد که این کار برای انتقال به کمونیسم کاملاً کافی است. او صراحتاً می گوید که « در سوسیالیسم مبارزه‌ی اساسی به خاطر ساختمان اجتماع کمونیستی منجر به مبارزه به خاطر سازمان صحیح نیروهای مولده و استفاده‌ی معقول از آنها در تولید اجتماعی می گردد ». (رجوع شود به سخن رانی در پلنوم مباحثه).

رفیق یاروشنکو با طنطنه اعلام می دارد که « کمونیسم سازمان عالی علمی نیروهای مولده در تولید اجتماعی است ». از قرار، معلوم می شود که ماهیت نظام کمونیستی به « سازمان معقول نیروهای مولده » محدود می گردد.

از همه‌ی اینها رفیق یاروشنکو چنین استنباط می کند که نمی تواند برای همه‌ی فرم‌اسیون‌های اجتماعی - اقتصاد سیاسی واحدی وجود داشته باشد، دو اقتصاد سیاسی باید باشد: یکی برای فرم‌اسیون‌های ماقبل سوسیالیستی که هدفش مطالعه‌ی مناسبات تولیدی انسان‌هاست، دیگری برای نظام سوسیالیستی که هدفش باید مطالعه‌ی مسائل سازمان معقول نیروهای مولده باشد و نه مطالعه‌ی مناسبات تولیدی یعنی اقتصادی.

چنین است نقطه نظر رفیق یاروشنکو.

درباره‌ی این نقطه نظر چه می توان گفت؟.

۸ - Scolastique - مدرسی، مکتب قرون وسطائی که نمایندگانش به بحث‌های توخالی، صوری می پرداختند - یادداشت مترجم

اولاً صحیح نیست که نقش مناسبات تولیدی در تاریخ اجتماع فقط به نقش ترمزی که تکامل نیروهای مولده را مقید می سازد، محدود گردد. هنگامی که مارکسیست‌ها از نقش ترمز کننده‌ی مناسبات تولیدی سخن می گویند، منظورشان هر گونه مناسبات تولیدی نیست، بلکه فقط مناسبات کهنه است که دیگر با رشد نیروهای مولده متناسب نبوده، بنابراین تکامل آنها را ترمز می کند ولی غیر از مناسبات تولیدی کهنه، چنان که معلوم است، مناسبات تولیدی نوینی نیز وجود دارند که جای کهنه را می گیرند. آیا می توان گفت که نقش مناسبات تولیدی نوین نقش ترمز نیروهای مولده است؟، خیر، نمی توان. برعکس، مناسبات تولیدی نوین، آن نیروی اصلی و قطعی است که به ویژه تکامل بعدی، آن هم تکامل نیرومند نیروهای مولده را تعیین می سازد و بدون این مناسبات تولیدی جدید نیروهای مولده مانند نیروهای مولده‌ی کنونی کشورهای سرمایه‌داری، محکوم به رکود می باشند.

هیچ کس نمی تواند تکامل غول‌آسای نیروهای مولده‌ی صنایع شوروی را طی پنجساله‌ها نفی کند. اما اگر ما مناسبات کهنه‌ی سرمایه‌داری را در اکتبر سال ۱۹۱۷ به وسیله‌ی مناسبات تولیدی نو، مناسبات تولیدی سوسیالیستی عوض نمی کردیم، این تکامل روی نمی داد، بدون این انقلاب در مناسبات تولیدی، در مناسبات اقتصادی کشور ما، نیروهای مولده‌ی ما هم نظیر نیروهای مولده‌ی کنونی کشورهای سرمایه‌داری راکد می ماندند.

هیچ کس نمی تواند تکامل غول‌آسای نیروهای مولده را در اقتصاد روستائی ما طی ۲۰ - ۲۵ سال اخیر انکار کند. اما اگر در سال‌های ۳۰ مناسبات تولیدی را در ده عوض نکرده و مناسبات تولیدی جدید، مناسبات تولیدی کلکتیویستی (دسته جمعی) را جانشین آن نمی ساختیم، این تکامل انجام نمی‌گرفت. بدون این انقلاب تولیدی نیروهای مولده، اقتصاد روستائی ما نیز مانند کشورهای سرمایه‌داری کنونی راکد می ماند.

البته مناسبات تولیدی جدید نمی توانند تا ابد جدید بمانند و جدید هم نمی‌مانند، شروع می کنند به کهنه شدن و با تکامل بعدی نیروهای مولده وارد تناقض می گردند، آنها به تدریج نقش محرک اصلی نیروهای مولده را از دست داده، به ترمز آنها تبدیل می شوند. آنگاه به جای چنین مناسبات تولیدی که دیگر کهنه شده‌اند، مناسبات تولیدی جدیدی ظاهر می شوند که نقششان در آن است که محرک اصلی تکامل بعدی نیروهای مولده باشند. این وضع مخصوص به خود تکامل مناسبات تولیدی از نقش ترمز نیروهای مولده به نقش محرک اصلی آنها به جلو و از نقش محرک اصلی به جلو به نقش ترمز نیروهای مولده، یکی از عناصر اصلی دیالکتیک ماتریالیستی مارکسیستی است. این را حالا همه‌ی

شاگردان کلاس تهیه‌ی مارکسیسم می‌دانند. معلوم می‌شود رفیق یاروشنکو آن را نمی‌داند.

ثانیاً، نادرست است که نقش مستقل مناسبات تولیدی یعنی اقتصادی، در سوسیالیسم ناپدید می‌شود، نادرست است که مناسبات تولیدی به وسیله‌ی نیروهای مولده مستحیل می‌شوند و تولید اجتماعی در سوسیالیسم به سازمان نیروهای مولده محدود می‌گردد. مارکسیسم تولید اجتماعی را به مثابه‌ی واحد یک پارچه‌ای در نظر می‌گیرد که دو جنبه‌ی تفکیک‌ناپذیر دارد. نیروهای مولده‌ی اجتماع (روابط اجتماع با نیروهای طبیعت، نیروهائی که اجتماع در مبارزه با آنها نعم مادی لازم را تهیه می‌کند) و مناسبات تولیدی (مناسبات انسان‌ها نسبت به هم در جریان تولید). اینها دو جنبه‌ی مختلف تولید اجتماعی‌اند، گرچه به طور تفکیک‌ناپذیری به هم مربوط می‌باشند. و بخصوص، چون جنبه‌های مختلف تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند، می‌توانند بر یک دیگر تأثیر کنند. ادعای این که یکی از این جنبه‌ها می‌تواند به وسیله‌ی جنبه‌ی دیگر مستحیل شود و به جزء ترکیبی آن تبدیل گردد، به منزله‌ی ارتکاب جدی‌ترین گناه در مارکسیسم می‌باشد.

مارکس می‌گوید:

« در تولید، انسان‌ها نه تنها بر طبیعت، بلکه بر هم دیگر نیز تأثیر می‌کنند. آنها نمی‌توانند تولید کنند، مگر این که برای فعالیت مشترک و برای مبادله‌ی متقابل فعالیت خود، به نحوی متحد گردند. برای تولید کردن، انسان‌ها وارد مناسبات و روابط معینی می‌گردند و تنها از طریق این روابط و مناسبات اجتماعی است که رابطه‌ی آنها با طبیعت موجودیت پیدا می‌کند و تولید انجام می‌پذیرد ». (کارل مارکس و ف. انگلس - جلد ۵، ص ۴۲۹).

بنابر این تولید اجتماعی از دو جنبه تشکیل یافته است که با وجود این که به طور تفکیک‌ناپذیری به هم مربوط می‌باشند، معذالک دو رشته مناسبات مختلف را منعکس می‌سازند: رابطه‌ی انسان با طبیعت (نیروهای مولده) و روابط انسان‌ها نسبت به یک دیگر در جریان تولید (مناسبات تولیدی). تنها وجود هر دو جنبه‌ی تولید است که تولید اجتماعی را به ما می‌دهد، قطع نظر از این که سخن از نظام سوسیالیستی در میان باشد و یا فرماسیون‌های اجتماعی دیگر.

رفیق یاروشنکو یقیناً با مارکس کاملاً موافق نیست. او عقیده دارد که این حکم مارکس قابل انطباق با نظام سوسیالیستی نیست. همانا از این روست که

مسئله‌ی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را او به مسئله‌ی سازمان معقول نیروهای مولده محدود ساخته، مناسبات تولیدی، مناسبات اقتصادی را دور می‌اندازد و نیروهای مولده را از آن جدا می‌کند.

بنابراین، به جای اقتصاد سیاسی مارکسیستی در نظریات رفیق یاروشنکو، چیزی نظیر « علم سازمانی عمومی » بوگدانف پدیدار میشود. بدین ترتیب رفیق یاروشنکو این فکر صحیح را دائر بر این که نیروهای مولده انقلابی‌ترین و محرک‌ترین نیروهای تولید می‌باشند، گرفته آن را تا حد چیزی بی‌معنی تا حد نفی نقش مناسبات تولیدی، اقتصادی در سوسیالیسم می‌رساند و ضمناً به جای تولید اجتماعی جاندار او تکنولوژی بی‌جان و یک جانبه را که چیزی شبیه به « تکنیک اجتماعی سازمانی » بوخارین است، پیش می‌کشد.

مارکس می‌گوید:

« در تولید اجتماعی زندگی خود (یعنی در تولید نعم مادی ضروری برای زندگی انسان‌ها - ی. استالین) انسان‌ها وارد مناسبات معین و ضروری می‌گردند که مستقل از اراده‌ی آنها می‌باشد. این مناسبات، مناسبات تولیدی می‌باشند که با درجه‌ی معینی از تکامل نیروهای مولده‌ی آنها هم‌آهنگی دارند. مجموعه‌ی این مناسبات تولیدی، بنای اقتصادی اجتماع، زیر بنای واقعی آن را تشکیل می‌دهد که رובنای حقوقی و سیاسی بر روی آن بالا رفته و اشکال معین آگاهی اجتماعی با آن مطابقت دارند. » (رجوع شود به مقدمه « در باره‌ی انتقاد اقتصاد سیاسی »).

این بدین معنی است که هر فرماسیون اجتماعی، منجمله اجتماع سوسیالیستی هم، زیر بنای اقتصادی خود را دارد که از مجموعه‌ی مناسبات تولیدی انسان‌ها تشکیل شده است. پرسشی پیش می‌آید که مسئله‌ی زیر بنای اقتصادی نظام سوسیالیستی به عقیده‌ی رفیق یاروشنکو چه گونه است؟ چنان که معلوم است، رفیق یاروشنکو دیگر مناسبات تولیدی سوسیالیسم را به منزله‌ی رشته‌ی کم و بیش مستقل از بین برده است و جزء کوچک آن را هم که باقی مانده مشمول سازمان نیروهای مولده کرده است. این سؤال پیش می‌آید که آیا نظام سوسیالیستی زیر بنای مخصوص به خود دارد؟ یقیناً، چون مناسبت تولیدی در سوسیالیسم به مثابه‌ی نیروی کم و بیش مستقلی ناپدید شده، نظام سوسیالیستی بدون زیر بنای اقتصادی خود می‌ماند.

بنابراین، نظام سوسیالیستی بدون زیر بنای اقتصادی خود، داستان بس مضحکی از آب در می‌آید....

آیا به طور کلی نظام اجتماعی بدون زیر بنای اقتصادی ممکن است؟ رفیق یاروشنکو، یقیناً، عقیده دارد ممکن است. اما مارکسیسم عقیده دارد که چنین نظامات اجتماعی در جهان وجود ندارند.

بالاخره، صحیح نیست که کمونیسم سازمان معقول نیروهای مولده است و سازمان (معقول) نیروهای مولده تعریف ماهیت نظام کمونیستی را تماماً بیان می‌کند و برای انتقال بدون مشکلات مخصوص به کمونیسم کافی است که ما تولید را به طور معقول سازمان دهیم. در ادبیات ما تعریف فرمول دیگری برای کمونیسم وجود دارد که همانا فرمول لنین است: « کمونیسم حکومت شوروی است به اضافه‌ی الکتروفیکاسیون همه‌ی کشور ». لابد فرمول لنین مورد پسند رفیق یاروشنکو نمی‌باشد و او فرمول معین من درآوردی خود را به جای آن می‌گذارد: « کمونیسم سازمان علمی عالی نیروهای مولده در تولید اجتماعی است ».

اولاً، بر کسی معلوم نیست که این سازمان « علمی عالی » و یا « معقول » نیروهای مولده که رفیق یاروشنکو آن را تبلیغ می‌کند چیست؟ محتوی مشخص آن چه می‌باشد؟ رفیق یاروشنکو این فرمول افسانه‌ای را در سخن رانی‌های خود در پلنوم و شعبات مباحثه، در نامه‌ی خود به نام اعضای پولیت بورو، ده‌ها بار تکرار می‌کند، ولی در هیچ جا نمی‌کوشد حتی با کلمه‌ای توضیح دهد که « سازمان معقول » نیروهای مولده را که گویا تعریف تمام و کمال ماهیت نظام کمونیستی است، به طور مشخص چه گونه باید درک کرد. ثانیاً، اگر هم بنا شود بین دو فرمول، انتخابی به عمل آید، باید به اصطلاح فرمول یاروشنکو را که علناً اختراعی و غیر مارکسیستی است و از زرادخانه‌ی بوگدانف - « علم سازمانی عمومی » - اقتباس شده است، به دور انداخت و نه فرمول لنین را که تنها فرمول درست می‌باشد.

رفیق یاروشنکو تصور می‌کند برای این که فراوانی محصولات حاصل شود و به کمونیسم منتقل شویم، از فرمول: « به هر کس بر حسب کارش » به فرمول: « به هر کس بر حسب حوائجش » منتقل شویم، کافی است که نیروهای مولده را به نحوی معقول سازمان دهیم. این گمراهی بزرگی است که دال بر عدم فهم کامل قوانین تکامل اقتصادی سوسیالیسم می‌باشد. رفیق یاروشنکو نمی‌فهمد که با به قوت خود گذاردن چنین واقعیات اقتصادی مانند مالکیت گروهی کلخوزی، گردش کالائی و غیره، نه به فراوانی محصولاتی که بتواند حوائج اجتماع را تأمین سازد، می‌توان رسید و نه به انتقال به فرمول « به هر کس بر حسب حوائجش ». رفیق یاروشنکو نمی‌فهمد که قبل از انتقال به فرمول

« به هر کس برحسب حوائجش »، باید یک رشته مراحل تجدید تربیت فرهنگی و اقتصادی اجتماع را که طی آن کار در انظار اجتماع تنها وسیله‌ی امرار معاش، به احتیاج حیاتی درجه‌ی اول و مالکیت اجتماعی به اساس خلل ناپذیر و مصون موجودیت اجتماع تبدیل گردد، طی نمود.

برای آماده کردن انتقال به کمونیزم در واقع و نه در لفظ، لااقل باید سه شرط اساسی مقدماتی را عملی ساخت.

۱ - اولاً لازم است رشد لاینقطع همه‌ی تولید اجتماعی با رشد سریع تر تولید وسائل تولید را به طور ثابت تأمین نمود و نه « سازمان معقول » افسانه‌ای نیروهای مولده را. ضرورت رشد بیشتر تولید وسائل تولید تنها از این رو نیست که این تولید باید هم تجهیزات مؤسسات خود را تأمین کند و هم تجهیزات مؤسسات همه‌ی رشته‌های دیگر اقتصاد ملی را، بلکه از این جهت نیز می باشد که بدون آن اساساً تجدید تولید گسترش یافته را نمی توان عملی ساخت.

۲ - ثانیاً لازم است از راه‌های انتقال‌های تدریجی که با صرفه برای کلخوزها و بنابراین برای همه‌ی اجتماع عملی می گردد، مالکیت کلخوزی را تا سطح مالکیت عموم خلق ارتقاء داد و گردش کالا را هم از راه انتقال‌های تدریجی به وسیله‌ی سیستم مبادله‌ی محصول تعویض نمود تا حکومت مرکزی و یا هر مرکز اقتصادی اجتماعی دیگر بتواند همه‌ی محصول همه‌ی محصول تولید اجتماعی را به نفع اجتماع فرا گیرد.

رفیق یاروشنکو که می گوید در سوسیالیسم هیچ گونه تناقضی بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده‌ی اجتماع وجود ندارد، اشتباه می کند. البته مناسبات تولیدی کنونی ما دورانی را می گذارند که کاملاً هم آهنگ با رشد نیروهای مولده، آنها را با گام‌های فرسنگی به جلو می برند. لکن نادرست می بود اگر به همین دلخوش می شدیم و تصور می کردیم که بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، هیچ گونه تناقضی وجود ندارد. تناقض بدون شک هست و خواهد بود، زیرا تکامل مناسبات تولیدی از تکامل نیروهای مولده عقب می ماند، عقب هم خواهد ماند. با سیاست درست مقامات رهبری کننده، این تناقض نمیتواند به تضاد تبدیل گردد و کار، اینجا نمی تواند به تضاد بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده‌ی اجتماع برسد. اگر ما سیاست نادرستی را نظیر آن چه که رفیق یاروشنکو توصیه می کند، اجراء کنیم، امری است علیحده. در این صورت تضاد ناگزیر خواهد بود و مناسبات تولیدی ما ممکن است به جدی ترین ترمز تکامل بعدی نیروهای مولده تبدیل گردند.

از این رو وظیفه‌ی ارگان‌های رهبری کننده در آن است که به موقع متوجه‌ی تناقضات شدت یابنده شوند و به موقع جهت بر طرف ساختن آنها از طریق هم آهنگ کردن مناسبات تولیدی با رشد نیروهای مولده، اقدام کنند. این

موضوع پیش از همه مربوط به پدیده‌های اقتصادی نظیر مالکیت گروهی کلخوزی و گردش کالائی است. البته در حال حاضر این پدیده‌ها برای تکامل اقتصادی سوسیالیستی به وسیله‌ی ما با موفقیت مورد استفاده قرار می‌گیرند و به اجتماع ما فایده‌ی مسلمی می‌رسانند. بدون شک در آینده‌ی نزدیک هم آنها فایده خواهند رساند. ولی نابینائی بخشش ناپذیر می‌بود اگر نمی‌دیدیم که این پدیده‌ها در عین حال از هم اکنون بنای ترمز کردن تکامل سریع نیروهای مولده‌ی ما را گذارده‌اند، زیرا آنها در مقابل فرا گرفتن کامل همه‌ی اقتصاد ملی، بخصوص اقتصاد روستائی به وسیله‌ی طرح نقشه‌های دولتی، موانعی ایجاد می‌کنند. شکی نمی‌توان داشت که هر چه بیشتر پیش برویم این پدیده‌ها رشد بیشتر نیروهای مولده‌ی کشور ما را بیشتر ترمز خواهند کرد. بنابراین وظیفه این است که این تناقضات را از راه تبدیل تدریجی مالکیت کلخوزی به مالکیت عموم خلق و متداول ساختن مبادله‌ی محصول - به جای گردش کالا - آن هم به تدریج از بین بُرد.

۳ - ثالثاً، لازم است به چنان رشد فرهنگی اجتماع نائل شد که تکامل همه‌جانبه‌ی استعدادهای بدنی و فکری را برای همه‌ی اعضاء جامعه تأمین نماید، همه‌ی اعضاء جامعه امکان داشته باشند تحصیلات لازم برای این که کارکنان فعال تکامل اجتماعی باشند، فرا گیرند، امکان داشته باشند آزادانه شغل خود را انتخاب کنند و برای همه‌ی عمر به حکم تقسیم کار موجود به یک شغل معینی میخ کوب نگردند. چه چیزی برای این کار لازم است؟

نادرست می‌بود اگر فکر می‌کردیم که بدون تغییرات جدی در وضع کنونی کار می‌توان به رشد فرهنگی جدی رسید. برای این کار لازم است قبل از همه ساعات کار روزانه را حداقل تا ۶ و بعد تا ۵ ساعت تقلیل داد. ضرورت این کار از این روست که افراد اجتماع به قدر کافی وقت آزاد که برای تحصیل و کسب معلومات همه‌جانبه لازم است، داشته باشند. سپس برای این کار ضرورت دارد تحصیلات پُلی تکنیک (تحصیلات همه‌جانبه‌ی دارالفنونی) داشته باشند، آزادانه حرفه‌ی خود را انتخاب نمایند و برای همه‌ی عمر به یک حرفه‌ی معینی میخ کوب نباشند، باز برای این کار لازم است شرایط سکنی را به طرز اساسی اصلاح کرد و دستمزد واقعی کارگران و کارمندان را، چه از راه ارتقاء مستقیم دستمزد پولی و چه بخصوص، از راه تقلیل سیستماتیک بیشتر قیمت‌های اشیاء عام‌المصرف، حداقل دو برابر کرد، بلکه بیشتر.

چنین است شرایط اساسی تدارک انتقال به کمونیسم .
فقط پس از اجرای همه‌ی این شرایط مقدماتی، من حیث المجموع، میتوان امیدوار بود که کار در انظار اعضاء اجتماع از سر بار به « نخستین

احتیاج حیاتی» (مارکس) تبدیل شود، « کار از بار سنگین به لذت تبدیل گردد» (انگلس) ، مالکیت اجتماعی به وسیله‌ی همه‌ی اعضاء جامعه به منزله‌ی اساس تزلزل ناپذیر و مصون موجودیت اجتماع، تلق شود.

فقط پس از اجراء همه‌ی این شرایط مقدماتی، من حیث المجموع، است که می توان از فرمول سوسیالیستی - « از هر کس برحسب استعدادهایش و به هر کس برحسب کارش » به فرمول کمونیستی - « از هر کس برحسب استعدادهایش، به هر کس برحسب حوائجش » عبور کرد.

این انتقال اساسی از یک اقتصاد، اقتصاد سوسیالیسم به اقتصاد دیگر، اقتصاد عالی، اقتصاد کمونیستی خواهد بود. چنان که معلوم است کار انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم آن طور که رفیق یاروشنکو تصور می کند، ساده نیست.

کوشش منحصر نمودن همه‌ی این کار بغرنج و متنوع که مستلزم جدی ترین تغییرات اقتصادی است، به « سازمان معقول نیروهای مولده » آن طور که رفیق یاروشنکو می کند، در حکم قالب زدن بوگدانویسم^۹ به جای مارکسیسم است.

بخش ۲

« اشتباهات دیگر رفیق یاروشنکو »

۱ - رفیق یاروشنکو از نقطه نظر نادرست خود درباره‌ی خصلت و موضوع اقتصاد سیاسی استنباطات غلطی می‌کند. رفیق یاروشنکو ضرورت اقتصاد سیاسی واحد برای همه‌ی فرماسیون‌های اجتماعی را بر این مبنا که هر فرماسیون اجتماعی قوانین اقتصادی مخصوص به خود دارد، نفی می‌کند. لکن او به هیچ وجه محق نیست و در اینجا با مارکسیست‌هائی نظیر انگلس و لنین اختلاف نظر پیدا می‌کند. انگلس می‌گوید، که اقتصاد سیاسی

« علم شرایط و اشکالی است که در آنها - در اجتماعات انسانی مختلف - تولید و مبادله انجام می‌گیرد و متناسب با آن هر بار توزیع محصولات انجام می‌پذیرد » (آنتی دورینگ).

بنابراین اقتصاد سیاسی، قوانین تکامل اقتصادی فرماسیون‌های اجتماعی مختلف را مطالعه می‌کند و نه یک فرماسیون اجتماعی معین. به طوری که معلوم است لنین با این موضوع کاملاً موافق است و در ملاحظات انتقادی درباره‌ی کتاب « اقتصاد دوران انتقالی » بوخارین، گفته است، که بوخارین محق نیست که میدان عمل اقتصاد سیاسی را با تولید کالائی و قبل از همه سرمایه‌داری محدود می‌کند و در ضمن اضافه نموده است که بوخارین در این جا « یک گام در مقابل انگلس عقب نشینی می‌کند ».

تعریفی که در طرح کتاب درسی اقتصاد سیاسی از اقتصاد سیاسی شده است: اقتصاد سیاسی علمی است که « قوانین تولید اجتماعی و توزیع نعم مادی را در مراحل مختلف تکامل اجتماع انسانی. . » مطالعه می‌کند کاملاً با تعریف بالا مطابقت دارد. دلیلش هم واضح است. فرماسیون‌های مختلف اجتماعی در تکامل اقتصادی خود تنها تابع قوانین اقتصادی خاص خود نیستند، بلکه تابع آن قوانین اقتصادی هم که برای همه‌ی فرماسیون‌ها مشترک‌اند، می‌باشند. مثلاً تابع قوانینی از قبیل قانون وحدت نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در تولید واحد

اجتماعی، قانون رابطه بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جریان تکامل همه‌ی فرم‌اسیون‌های اجتماعی می‌باشند. بنابراین، فرم‌اسیون‌های اجتماعی تنها با قوانین مختص به خود از هم جدا نیستند، بلکه به وسیله‌ی قوانین اقتصادی که برای همه‌ی فرم‌اسیون‌ها مشترک هستند، به هم مربوط می‌باشند.

انگلس کاملاً حق داشت وقتی که می‌گفت:

« برای این که این انتقاد از اقتصاد سیاسی بورژوائی را همه جانبه انجام دهیم، آشنائی با شکل سرمایه‌داری تولید و مبادله و توزیع کافی نبود. لازم بود هم چنین، لااقل در خطوط کلی خود، اشکالی را هم که ماقبل آن و یا اشکالی را که در کشورهای عقب مانده تر هم پای آن وجود داشت، مورد تحقیق قرار دهیم و با آن مقایسه کنیم » (آنتی دُورینگ).

آشکار است که در اینجا، در این مسئله رفیق یاروشنکو با بوخارین هم صدائی می‌کند.

سپس رفیق یاروشنکومی گوید که در « اقتصاد سیاسی سوسیالیسم » او « مقولات اقتصاد سیاسی - ارزش، کالا، پول، اعتبار و غیره - به وسیله‌ی بحث‌های سالم درباره‌ی سازمان معقول نیروهای مولده در تولید اجتماعی **جانشین می‌شوند** » و بنابراین، موضوع **این** اقتصاد سیاسی نه مناسبات تولیدی سوسیالیسم بلکه « تنظیم و تکامل علمی سازمان نیروهای مولده، تئوری طرح نقشه‌ی اقتصاد ملی و غیره » است و مناسبات تولیدی در سوسیالیسم اهمیت مستقل خود را از دست می‌دهد و به منزله‌ی جزء ترکیبی نیروهای مولده به وسیله‌ی آن بلعیده می‌شوند.

باید گفت که این چنین ترهات عجیب و غریبی تا کنون در نزد ما هیچ « مارکسیست » عقل باخته‌ای نگفته است. آخر، اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بدون مسائل اقتصادی تولیدی یعنی چه؟

مگر چنین اقتصاد سیاسی در جهان می‌تواند وجود داشته باشد؟ مسائل سازمان نیروهای مولده را در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به جای مسائل اقتصادی قرار دادن یعنی چه؟ این به معنای محو اقتصاد سیاسی سوسیالیسم است. رفیق یاروشنکو همین طور رفتار می‌کند. او اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را نابود می‌کند، او در اینجا کاملاً به بوخارین می‌پیوندد. بوخارین **می‌گفت** که با محو سرمایه‌داری اقتصاد سیاسی هم باید محو شود، رفیق یاروشنکو این را نمی‌گوید، ولی با محو اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، او این کار را **می‌کند**. درست است که ضمن این کار او چنان وانمود می‌سازد که با بوخارین کاملاً موافق

نیست ولی این حيله گری است، آن هم حيله گری ابلهانه. در واقع امر، او همان کار را می کند که بوخارین آن را تبلیغ می کرد و لنین با آن مخالفت می نمود. رفیق یاروشنکو از بوخارین پیروی می کند.

و بعد، رفیق یاروشنکو مسائل اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را به مسائل سازمان معقول نیروهای مولده، به مسائل طرح نقشه‌ی اقتصاد ملی و غیره محدود می کند، ولی او در گمراهی عمیقی است. مسائل سازمان معقول نیروهای مولده، طرح نقشه‌ی اقتصاد با نقشه و غیره، موضوع اقتصاد سیاسی نبوده بلکه موضوع سیاست اقتصادی ارگان‌های رهبری کننده می باشند. این، دو رشته‌ی مختلف است که نباید آنها را مشتبه ساخت، رفیق یاروشنکو این دو چیز مختلف را مخلوط کرده و به مخمصه افتاده است. اقتصاد سیاسی، قوانین تکامل مناسبات تولیدی انسان‌ها را مطالعه می کند، سیاست اقتصادی از آن استنباطات عملی کرده، آنها را به شکل مشخص در می آورد و بر روی آن کار روزمره‌ی خود را می سازد.

مسائل سیاست اقتصادی را سربار اقتصاد سیاسی کردن، در حکم محو اقتصاد سیاسی به مثابه‌ی علم است. موضوع اقتصاد سیاسی، مناسبات تولیدی، مناسبات اقتصادی انسان‌هاست، از آن جمله: الف) اشکال مالکیت بر وسائل تولید؛ ب) موقعیت دستجات اجتماعی مختلف در تولید که از آن ناشی می گردد هم چنین روابط متقابل آنها و یا همان طور که مارکس می گوید «مبادله‌ی متقابل فعالیت آنها»؛ ج) اشکال توزیع محصولات که کاملاً به این روابط وابستگی دارند. همه‌ی اینها من حیث المجموع موضوع اقتصاد سیاسی را تشکیل می دهند.

در این تعریف، کلمه‌ی «مبادله» که در تعریف انگلس هست، وجود ندارد. از این رو این کلمه وجود ندارد که بسیاری معمولاً «مبادله» را مبادله‌ی کالا می دانند که فقط خاص بعضی از فرم‌اسیون‌های اجتماعی است و نه همه‌ی آنها. چیزی که گاهی موجب سوء تفاهم می گردد، گرچه انگلس «مبادله» را تنها به مفهوم مبادله‌ی کالائی نمی گرفت، لکن چنان که معلوم است آن مفهومی که انگلس از کلمه‌ی «مبادله» منظور داشت، در تعریف فوق‌الذکر به منزله‌ی جزء ترکیبی آن انعکاس یافته است. بنابراین، این تعریف از موضوع اقتصاد سیاسی از لحاظ محتوی خود کاملاً با تعریف انگلس منطبق است.

۲ - هنگامی که از قانون اساسی اقتصادی این یا آن فرم‌اسیون اجتماعی سخن می گویند. معمولاً چنین حساب می کنند که این فرم‌اسیون اجتماعی نمی تواند چند قانون اساسی اقتصادی داشته باشد، بلکه فقط یک قانون اساسی اقتصادی، همانا به مثابه‌ی قانون اساسی، داشته باشد. در غیر این صورت ما برای هر فرم‌اسیون اجتماعی چندین قانون اساسی اقتصادی می داشتیم، چیزی

که با خود مفهوم قانون اساسی تناقض دارد. لکن رفیق یاروشنکو با این موضوع موافق نیست. او معتقد است که می توان چند قانون اساسی سوسیالیسم داشت و نه یکی. این باور نکردنی است، ولی واقعیت است. او در سخن رانی خود در پلنوم مباحثه گفت «مقادیر و تناسبات ذخایر مادی تولید و تجدید تولید اجتماعی، به وسیله‌ی وجود دورنمای افزایش نیروی کاری که به تولید اجتماعی جلب می گردد، تعیین می شود. این قانون اساسی اقتصادی اجتماع سوسیالیستی است که ساختمان تولید و تجدید تولید اجتماعی سوسیالیستی را مشروط می سازد. این قانون اساسی اقتصادی اول سوسیالیسم است» در همان سخن رانی رفیق یاروشنکو می گوید: «تناسب بین قسمت‌های I (تولید وسائل تولید) و II (تولید وسائل مصرفی) در اجتماع سوسیالیستی به وسیله‌ی احتیاج تولید وسائل تولید به میزانی که برای جلب همه‌ی اهالی مستعد به کار ضروری است، مشروط می گردد. این قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم و در عین حال این تقاضای قانون اساسی ماست که از حق کار انسان‌های شوروی ناشی می‌گردد». این به اصطلاح، قانون اساسی اقتصادی دوم سوسیالیسم است. بالاخره رفیق یاروشنکو در نامه‌ی خود به نام اعضاء پولیت بورو می گوید: «بر این اساس، خطوط و تقاضاهای مهم قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم را به نظر، می توان تقریباً بدین شکل فرموله کرد: تولید شرایط مادی و فرهنگی حیات اجتماعی که لاینقطع رشد می کند و تکامل می یابد».

این دیگر قانون اساسی اقتصادی سوم سوسیالیسم است.

یا همه‌ی این قوانین، قوانین اساسی اقتصادی سوسیالیسم هستند و یا یکی از آنها. و اگر تنها یکی از آنهاست، آن کدام است؟ به این پرسش‌ها رفیق یاروشنکو در نامه‌ی اخیر خود به نام اعضاء پولیت بورو پاسخ نمی دهد. او در حین فرموله کردن قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم در نامه‌ی خود به نام اعضاء پولیت بورو، از قرار «فراموش کرده بود» که در نطق خود در پلنوم مباحثه سه ماه پیش، او دو قانون اساسی اقتصادی دیگر سوسیالیسم هم فرموله کرده است. از قرار به این امید بود که متوجه‌ی این عمل لااقل مشکوک نخواهند شد. ولی چنان که معلوم است حساب‌های او درست در نیامد. فرض کنیم دو قانون اولی اساسی اقتصادی سوسیالیسم که به وسیله‌ی رفیق یاروشنکو بیان شده است، دیگر وجود ندارد و از امروز دیگر رفیق یاروشنکو فرمول سوم خود را که در نامه به نام اعضاء پولیت بورو نقل شده است، قانون اساسی اقتصاد سوسیالیسم می داند. به نامه‌ی رفیق یاروشنکو بپردازیم. رفیق یاروشنکو در این

۱۰ - توضیح داخل پرانتز برای درک بهتر مطالب از توفان است و در متن اصلی این توضیح نیامده است.

نامه می گوید که او با تعریفی که رفیق استالین از قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم در «ملاحظات» کرده است، موافق نیست. او می گوید:

«نکته‌ی اصلی در این تعریف» تأمین ارضاء حداکثر
حوائج همه‌ی اجتماع می باشد. تولید در اینجا به منزله‌ی وسیله برای نیل به این هدف اصلی ارضاء حوائج نشان داده شده است. این گونه تعریف به ما حق می دهد چنین حساب کنیم که قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم که شما فرموله کرده‌اید مبنایش بر تقدم مصرف است، نه تولید».

آشکار است که رفیق یاروشنکو ماهیت امر را به هیچ وجه نفهمیده است و نمی بیند که صحبت تقدم مصرف یا تولید ربطی به کار ندارد. هنگامی که از تقدم این یا آن جریان اجتماعی در برابر جریانات دیگر، سخن می گویند، معمولاً اساس قضاوتشان بر آن است که هر دوی این جریان کم یا بیش همگون هستند. می توان و باید هم از تقدم وسائل تولید در برابر تولید وسائل مصرف سخن گفت، زیرا در هر دو صورت ما با تولید سرو کار داریم. بنابراین آنها کم و بیش همگون هستند. ولی نمی شود، نادرست است اگر از تقدم مصرف در برابر تولید و یا تولید در برابر مصرف سخن بگوئیم. زیرا تولید و مصرف دو رشته‌ی کاملاً مختلف‌اند. درست است آنها به هم مربوطند ولی معذالک مختلف‌اند. رفیق یاروشنکو از قرار معلوم نمی فهمد که صحبت اینجا بر سر تقدم مصرف یا تولید نیست، بلکه بر سر آن است که اجتماع در مقابل تولید اجتماعی چه **هدفی** می گذارد. تولید اجتماعی را در سوسیالیسم، تابع چه وظیفه می کند. از این رو صحبت‌های رفیق یاروشنکو درباره‌ی آن که اساس حیات اجتماع سوسیالیستی را مانند هر اجتماع دیگر، تولید تشکیل می دهد به هیچ وجه ربطی به این کار ندارد. رفیق یاروشنکو فراموش می کند که انسان‌ها برای ارضاء حوائج خود تولید می کنند نه برای تولید. و فراموش می کند که تولید مجزا از ارضاء حوائج اجتماع، بی رمق می شود و هلاک می‌گردد.

آیا به طور کلی می توان درباره‌ی هدف تولید سرمایه‌داری یا سوسیالیستی، درباره‌ی وظایفی که تولید سرمایه‌داری یا سوسیالیستی تابع آن است، صحبت کرد؟ من تصور می کنم که می توان و باید هم صحبت کرد. مارکس می گوید:

« هدف بلاواسطه‌ی تولید سرمایه‌داری، تولید کالا نیست بلکه تولید ارزش اضافی یا تولید سود به شکل تکامل یافته‌ی آنست، نه تولید محصول، بلکه تولید محصول اضافی است. خود کار از این نقطه نظر تنها تا آنجا مولد است که برای سرمایه، سود یا محصول اضافی خلق می‌کند. آنجا که کارگر سود یا محصول اضافی خلق نمی‌کند، کارش غیر مولد است. بنابراین مقدار کار مولد مصرف شده تا آن حد برای سرمایه جالب است که از برکت آن - یا به تناسب آن - مقدار کار اضافی افزایش یابد. تنها تا آن حدی جالب است که آنچه را که ما زمان کار لازم نامیدیم، لازم باشد. در حدی که کار این نتیجه را نبخشد، زائد است و باید قطع گردد.

هدف تولید سرمایه‌داری همیشه عبارت است از ایجاد حداکثر ارزش اضافی یا حداکثر محصول اضافی با حداقل سرمایه‌ای که از پیش به کار انداخته شده است؛ چون این نتیجه به وسیله‌ی کار فوق‌العاده‌ی کارگران نیست که بدست می‌آید، تمایلی برای سرمایه پیدا می‌شود، که عبارت است از کوشش برای این که محصول مفروض حتی‌المقدور با هزینه‌ی کمتری تولید شود، عبارت است از کوشش برای صرفه جوئی نیروی کار و هزینه...

خود کارگران در زمینه‌ی چنین درکی همان طور به نظر می‌رسند که واقعاً هم در تولید سرمایه‌داری هستند، یعنی فقط وسائل تولید و نه خود هدف و نه هدف تولید « (رجوع شود به - تئوری‌های ارزش اضافی - جلد دوم قسمت دوم).

این سخنان مارکس تنها از این جهت جالب نیستند که هدف تولید سرمایه‌داری را به اختصار و به دقت تعیین می‌کند، بلکه هم چنین از این جهت جالب‌اند که این سخنان آن هدف اساسی، آن وظیفه‌ای را که باید در برابر تولید سوسیالیستی گذارده شود، از پیش مطرح می‌کند.

بنابراین هدف تولید سرمایه‌داری، در آوردن سود است. اما لزوم مصرف برای سرمایه‌داری تنها تا حدی است که وظیفه‌ی در آوردن سود را تأمین می‌سازد. در وراء آن، مسئله‌ی مصرف مفهوم خود را برای سرمایه‌داری از دست می‌دهد. انسان با حوائجش از میدان دید ناپدید می‌گردد.

اما هدف تولید سوسیالیستی چه گونه است؟ وظیفه‌ی اصلی که تولید اجتماعی در سوسیالیسم باید تابع انجام آن گردد کدام است؟ هدف تولید سوسیالیستی انسان با حوائجش می‌باشد، یعنی ارضاء حوائج مادی و فرهنگی اوست نه سود. هدف تولید سوسیالیستی به طوری که در « ملاحظات » رفیق

استالین گفته می شود: « تأمین حداکثر ارضاء حوائج دائم‌التزاید مادی و فرهنگی همه‌ی اجتماع » است.

رفیق یاروشنکو تصور می کند که او اینجا با « تقدم » مصرف بر تولید سروکار دارد. این البته بی فکری است. در واقع امر ما اینجا سروکارمان با **تبعیت** تولید سوسیالیستی از هدف اساسی خود تأمین حداکثر ارضاء حوائج دائم‌التزاید مادی و فرهنگی همه‌ی اجتماع است و نه با تقدم مصرف. بنابراین تأمین حداکثر ارضاء حوائج دائم‌التزاید مادی و فرهنگی همه‌ی اجتماع - **هدف** تولید سوسیالیستی است. تکامل رشد لاینقطع تولید سوسیالیستی بر پایه‌ی تکنیک عالی - **وسیله‌ی** نیل به هدف. چنین است قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم. رفیق یاروشنکو مایل است به اصطلاح تقدم تولید بر مصرف را، حفظ نماید. او اظهار می کند که « قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم » در « تکامل و رشد لاینقطع تولید و شرایط مادی و فرهنگی اجتماع » است. این کاملاً نادرست است. رفیق یاروشنکو فرمولی را که در « ملاحظات » رفیق استالین بیان شده است، به نحو فاحشی تحریف و خراب می کند. در فرمول او تولید از وسیله به هدف تبدیل می گردد و تأمین حداکثر ارضاء حوائج دائم‌التزاید مادی و فرهنگی اجتماع حذف می شود. چیزی که بدست می آید رشد تولید برای رشد تولید است و تولید به مثابه‌ی خود هدف، ولی انسان با حوائجش از میدان دید رفیق یاروشنکو ناپدید می گردد.

از این رو جای شگفتی نیست که با ناپدید شدن انسان به مثابه‌ی هدف تولید سوسیالیستی، آخرین بقایای مارکسیسم نیز از « نظرات » رفیق یاروشنکو ناپدید می شود.

بدین ترتیب آن چه رفیق یاروشنکو می گوید « تقدم » تولید بر مصرف نبوده بلکه چیزی شبیه « تقدم » ایدئولوژی بورژوازی بر ایدئولوژی مارکسیستی است.

۳ - مسئله‌ی تئوری تجدید تولید مارکس جای خاصی دارد. رفیق یاروشنکو اظهار می دارد که تئوری تجدید تولید مارکس، تنها تئوری تجدید تولید سرمایه‌داری است. و چیزی که بتواند برای فرم‌اسیون‌های اجتماع دیگر منجمله برای فرم‌اسیون اجتماعی سوسیالیستی، اعتبار داشته باشد، در بر ندارد. او می گوید:

« انتقال شمای تجدید تولید مارکس که او برای اقتصاد سرمایه‌داری طرح کرده بود، به تولید اجتماعی سوسیالیستی، محصول

فهم دگماتیک^{۱۱} تعالیم مارکس است و با ماهیت آموزش او تناقض دارد» (رجوع شود به نطق رفیق یاروشنکو در پلنوم مباحثه).

او سپس اظهار می دارد که « شمای تجدید تولید مارکس با قوانین اقتصادی اجتماع سوسیالیستی هم آهنگی ندارد و نمی تواند پایه‌ی مطالعه‌ی تجدید تولید سوسیالیستی قرار گیرد » (رجوع شود به همان جا). رفیق یاروشنکو به تئوری تجدید تولید ساده‌ی مارکس آنجا که تناسب معینی بین تولید وسائل تولید (قسمت اول) و تولید وسائل مصرفی (قسمت دوم) بر قرار می کند اشاره نموده، می گوید:

« تناسب بین قسمت‌های اول و دوم در اجتماع سوسیالیستی به وسیله‌ی فرمول مارکس $V + M$ قسمت اول و C قسمت دوم^{۱۲} مشروط نمی گردد. در شرایط سوسیالیسم رابطه‌ی متقابل مذکور در تکامل بین قسمت‌های اول و دوم نباید وجود داشته باشد. » (رجوع شود به همان جا).

او می گوید « تئوری مارکس درباره‌ی تناسب قسمت‌های I و II در شرایط سوسیالیستی، قابل قبول نیست زیرا اساس تئوری مارکس اقتصاد سرمایه‌داری با قوانین آن می باشد. » (رجوع شود به نامه‌ی رفیق یاروشنکو به نام اعضاء پولیت بورو).

رفیق یاروشنکو تئوری تجدید تولید مارکس را بدین سان به باد دشنام می گیرد. البته تئوری تجدید تولید مارکس که در نتیجه‌ی مطالعه‌ی قوانین تولید سرمایه‌داری تنظیم شده است خصیصه‌های متمایز تولید سرمایه‌داری را منعکس کرده و بالطبع در قالب روابط ارزشی کالائی و سرمایه‌داری ریخته شده است. غیر از این هم نمی توانست بشود. ولی در تئوری تجدید تولید مارکس تنها این قالب را دیدن و متوجه‌ی اساس آن نشدن، به محتوی اساسی آن که اعتبارش تنها برای فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری نیست توجه نکردن، بدین معنی است که انسان چیزی از این تئوری سر در نیآورد. اگر رفیق یاروشنکو چیزی از این کار سرش می شد، آن گاه این حقیقت مسلم را می فهمید که شماهای تجدید تولید مارکس به انعکاس خصیصه‌های متمایز تولید سرمایه‌داری محدود نشده، حاوی یک رشته احکام اساسی تجدید تولید می باشند که برای همه‌ی فرماسیون‌های اجتماعی منجمله و بخصوص برای فرماسیون اجتماعی سوسیالیستی اعتبار دارند. احکام اساسی تئوری تجدید تولید مارکس نظیر حکم مربوط به تقسیم تولید

۱۱ - Dogmatique

۱۲ - M علامت اختصاری ارزش اضافی. C - سرمایه ثابت و V - سرمایه متغیر است. مترجم

اجتماعی به تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف؛ حکم مربوط به رشد بیشتر تولید وسائل تولید در تجدیدتولید گسترش یافته، حکم مربوط به تناسب بین قسمت‌های I و II، حکم مربوط به محصول اضافی به مثابه‌ی تنها منبع تراکم، حکم مربوط به بوجود آمدن و هدف ذخایر اجتماعی، حکم مربوط به تراکم به مثابه‌ی تنها منبع تجدید تولید گسترش یافته، همه‌ی این احکام اساسی تئوری تجدید تولید مارکس همان احکامی هستند که اعتبارشان تنها برای فرم‌اسیون سرمایه‌داری نمی‌باشد و هیچ اجتماع سوسیالیستی نمی‌تواند بدون به کار بستن آنها نقشه‌ی اقتصاد ملی را تنظیم کند. جالب توجه است که خود رفیق یاروشنکو که با چنین تفرعی به روی «شماهای تجدید تولید» مارکس پوزخند می‌زند هنگام بحث مسائل تجدید تولید سوسیالیستی چپ و راست ناچار است به کمک «شماها» متوسل گردد.

لنین و مارکس به این مسئله چه گونه نگاه می‌کردند؟
ملاحظات انتقادی لنین به کتاب «اقتصاد دوران انتقالی» بوخارین بر همه روشن است. در این ملاحظات چنان که معلوم است لنین قبول کرده که فرمول تناسب بین قسمت‌های I و II که رفیق یاروشنکو علیه آن خروج کرده، چه برای سوسیالیسم، چه برای «کمونیسم خالص» یعنی برای فاز دوم کمونیسم به اعتبار خود باقی است. و اما مارکس، چنان که معلوم است، دوست نداشت از مطالعه‌ی قوانین تولید سرمایه‌داری منحرف شود و در (کاپیتال) خود به مسئله‌ی قابل استعمال بودن شماهای تجدید تولید خود سوسیالیسم نپرداخته است. معذالک در فصل ۲۰ جلد دوم «کاپیتال» تحت عنوان «سرمایه‌ی دائمی قسمت I» آنجا که مارکس درباره‌ی مبادله‌ی محصولات قسمت I، در داخل این قسمت بحث می‌کند، در ضمن اشاره می‌کند که مبادله‌ی محصولات در این قسمت اگر در سوسیالیسم هم بود با همان ثباتی که در تولید سرمایه‌داری انجام می‌گیرد، جریان می‌یافت.
مارکس می‌گوید:

«اگر تولید اجتماعی می‌بود و نه سرمایه‌داری، آن گاه روشن است که محصولات قسمت I به منظور تجدید تولید، با همان ثبات به مثابه‌ی وسائل تولید بین رشته‌های تولید این قسمت تقسیم می‌شدند: یک قسمت بلاواسطه در همان محیط تولیدی که به منزله‌ی محصول از آن در آمده است، باقی می‌ماند، قسمت دیگر، به عکس، به جاهای دیگر منتقل می‌شد و بدین ترتیب بین جاهای مختلف تولید این قسمت

حرکت دائمی در جهات متقابل بر قرار می شد» (رجوع شود به « کاپیتال» مارکس، جلد دوم چاپ هشتم ص ۳۰۷)

بنابراین مارکس هیچ گاه بر آن نبود که تئوری تجدید تولید او اعتبارش تنها برای تولید سرمایه‌داری است، اگر چه او به تحقیق قوانین تولید سرمایه‌داری اشتغال می ورزید. بر عکس چنان که معلوم است، او بر آن بود که تئوری تجدید تولیدش برای تولید سوسیالیستی هم می تواند اعتبار داشته باشد. باید خاطر نشان ساخت که مارکس در (انتقاد از برنامه‌ی گوتا) هنگام تحلیل اقتصاد سوسیالیسم و دوران انتقالی به کمونیسم بر احکام اساس تئوری تجدید تولید تکیه می کند و از قرار معلوم آنها را برای نظام کمونیستی هم اجباری محسوب می دارد.

لازم است هم چنین خاطر نشان ساخت که انگلس در (آنتی دُورینگ) خود هنگام انتقاد از « سیستم سوسیالیتر »^{۱۳} دُورینگ و توصیف اقتصاد نظام سوسیالیستی، نیز بر احکام اساسی تئوری تجدید تولید مارکس تکیه می نماید و آنها را برای نظام کمونیستی اجباری می داند. چنین است و اقیات.

معلوم می شود که در اینجا در مسئله‌ی تجدید تولید نیز رفیق یاروشنکو با وجود لحن گستاخانه‌اش نسبت به « شِماهای » مارکس مجدداً پایش به گل فرو رفته است.

۴ - رفیق یاروشنکو نامه‌ی خود را به اعضای پولیت بورو با این پیشنهاد خاتمه می دهد که تهیه و تدوین « اقتصاد سیاسی سوسیالیسم » به او واگذاشته شود - او می نویسد:

« بر اساس موضوع علم اقتصاد سیاسی سوسیالیسم که من در جلسه‌ی عمومی، در شعبات و در این نامه بیان داشته‌ام با استفاده از متد دیالکتیکی مارکسیستی، من می توانم طی یک سال، حداکثر یک سال و نیم به کمک دو نفر راه حل‌های تئوریک مسائل اساسی اقتصاد سوسیالیسم را تدوین کنم، تئوری مارکسیستی، لنینی و استالینی اقتصاد سوسیالیسم، تئوری‌ای را که این علم به وسیله‌ی آن به اسلحه‌ی واقعی مبارزه‌ی خلق به خاطر کمونیسم تبدیل گردد، تشریح کنم.»

۱۳ - از ریشه‌ی سوسیالیسم است و دُورینگ این ترکیب را برای نشان دادن اجتماع به اصطلاح سوسیالیستی خود انتخاب کرده.

نمی توان از اذعان این نکته خود داری کرد که رفیق یاروشنکو به درد کم روئی مبتلا نیست. به علاوه، با استفاده از سبک پاره‌ای از ادبا می توان گفت: « حتی کاملاً بر عکس ».

بالا تر گفته شد که رفیق یاروشنکو اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را با سیاست اقتصادی مقامات رهبری کننده می سازد. آن چه را که او موضوع اقتصاد سیاسی سوسیالیسم می داند - سازمان معقول نیروهای مولده، طرح نقشه‌ی اقتصاد ملی، به وجود آوردن ذخائر اجتماعی و غیره - موضوع اقتصاد سیاسی سوسیالیسم نبوده، بلکه موضوع سیاست اقتصادی مقامات رهبری کننده است.

من دیگر چیزی در این باره نمی گویم که اشتباهات جدی رفیق یاروشنکو و « نقطه نظر » غیر مارکسیستی وی برای واگذاری چنین مأموریتی به او زمینه‌ی مساعدی را ایجاد نمی کنند.

نتایج:

- ۱ - شکایت رفیق یاروشنکو از اداره کنندگان مباحثه بی معنی است، زیرا اداره کنندگان مباحثه که مارکسیست هستند نمی توانستند در مدارک تعمیم دهنده‌ی خود « نقطه نظر » غیر مارکسیستی رفیق یاروشنکو را منعکس سازند.
- ۲ - تقاضای رفیق یاروشنکو را دایر به این که نگارش اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به او واگذار شود، نمی توان جدی دانست، لاقلاً به خاطر این که از آن بوی خلستاکوویسم^{۱۴} می آید.

ی. استالین - ۱۹۵۲

۱۴ - خلستاکف - قهرمان نمایش نامه‌ی گوگول موسوم به « بازرس » میباشد. سیمای او در کتاب این گونه توصیف شده است: آدم توخالی، بسیار سبک مغز، « کسی که سرش سلطان ندارد »، دوست دارد تظاهر کند، خودی بگیرد، خود را بالاتر از آن چه هست نشان دهد.... - مترجم

پاسخ به رفقا آ. و. سانینا^{۱۵}

و

و. گ. ونژر^{۱۶}

من نامه‌های شما را دریافت داشتم. چنان که معلوم است نویسندگان این نامه‌ها مسائل اقتصاد کشور ما را عمیقاً و جداً مطالعه می‌کنند. فرمول‌های درست و ملاحظات جالب در نامه‌ها کم نیست ولی در عین حال پاره‌ای اشتباهات تئوریک نیز در آنها هست. در این پاسخ من خیال دارم همانا به این اشتباهات بپردازم.

۱ - مسئله‌ی خصلت قوانین اقتصادی سوسیالیسم

رفقا سانینا و ونژر می‌گویند که «تتها در سایه‌ی عمل آگاهانه‌ی انسان‌های شوروی که مشغول تولید مادی می‌باشند، قوانین اقتصادی سوسیالیسم به وجود می‌آید».

این حکم کاملاً نادرست است.

آیا نوامیس تکامل اجتماعی به طور عینی، خارج از ما و مستقل از اراده و آگاهی انسان‌ها وجود دارد؟ مارکسیسم به این پرسش، پاسخ مثبت میدهد. مارکسیسم بر آن است که قوانین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم انعکاسی هستند در مغزهای انسان‌ها از نوامیس عینی که در وراء ما وجود دارند ولی فرمول رفقا سانینا و ونژر به این مسئله به طور منفی پاسخ می‌دهد. این بدین معنی است که این رفقا در مواضع تئوری نادرستی که مدعی است قوانین تکامل اقتصادی در سوسیالیسم به وسیله‌ی مقامات رهبری کننده‌ی اجتماع وضع میشوند «دگرگون می‌گردند»، قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر آنها از مارکسیسم می‌بُرند و در راه ایده‌آلیسم سوژکتیف (ذهنی) قرار می‌گیرند.

۱۵ - A. V. Sanina

۱۶ - V. G. Venger - در متن آلمانی ونشر - Wensher - آمده است.

البته انسان‌ها می‌توانند این نوامیس عینی را کشف کنند، بر آنان وقوف یابند و به اتکاء بر آنها به نفع اجتماع از آنان استفاده نمایند. ولی آنها نمی‌توانند این قوانین را نه «وضع» کنند و نه «دگرگون سازند».

فرض کنیم که ما برای یک دقیقه در مواضع تئوری نادرستی که وجود نوامیس عینی را در حیات اقتصادی سوسیالیسم نفی می‌کند و امکان «وضع» قوانین اقتصادی و «دگرگون ساختن» آنان را اعلام می‌دارد، قرار گرفتیم. این کار منجر به چه چیزی می‌شد؟ این عمل منجر به آن می‌شد که ما دچار فرمانروائی هرج و مرج و تصادفات می‌شدیم، دچار وابستگی برده وار این تصادفات می‌شدیم. ما خود را نه تنها از امکان فهم، بلکه از امکان سردرآوردن از این هرج و مرج تصادفات محروم می‌کردیم.

این منجر به آن می‌شد که ما اقتصاد سیاسی را به مثابه‌ی یک علم از بین می‌بردیم، زیرا علم بدون قبول نوامیس عینی (برون ذاتی)؛ بدون مطالعه‌ی این نوامیس نمی‌تواند زندگی کند و تکامل یابد و اما با از بین بردن علم، ما خود را از امکان پیش بینی جریان حوادث در حیات اقتصادی کشور محروم می‌ساختیم. یعنی ما خود را از امکان روبراه کردن رهبری اقتصادی گرچه در ابتدائی ترین شکل آن هم باشد، محروم می‌کردیم.

به هر حال ما در ید قدرت ماجراجویان «اقتصادی» قرار می‌گرفتیم که حاضرند قوانین تکامل اقتصادی را «نابود سازند» و بدون فهم و منظور داشتن نوامیس عینی، قوانین جدیدی «وضع» کنند.

فرمول کلاسیکی که انگلس در آنتی دُورینگ خود از مشی مارکسیستی در این باره، داده است بر همه کس معلوم است:

«نیروهای اجتماعی مانند نیروهای طبیعت تا هنگامی که ما آن را ندانسته و به حسابشان نگذاریم، کور کوران، جبری و مخرب عمل می‌کنند. ولی هم این که ما آنها را دانستیم، عمل، جهت و تأثیر آنها را مطالعه کردیم دیگر دست خود ماست که آنها را بیش از پیش تابع اراده‌ی خود سازیم و به کمک آنها به هدف‌های خود نائل گردیم. این بخصوص در مورد نیروهای مولده‌ی مقتدر کنونی صدق می‌کند، تا وقتی که ما با سرسختی از فهم طبیعت و خصلت آنان خود داری می‌کنیم - طرز تولید سرمایه‌داری و مدافعین آن هستند که در برابر این فهم مقاومت می‌کنند - نیروهای مولده علی‌رغم ما، علیه ما عمل می‌کنند، همان طوری که در بالا به تفصیل نشان داده شده بر ما حاکمند. ولی همین که طبیعت آنها درک شود، آنها در دست‌های تولید کنندگان متحد از آمرین اهریمنی به خدام مطیع تبدیل خواهند شد. در

اینجا تفاوت همان تفاوتی است که بین نیروی مخرب الکتریسته در برق‌های صاعقه و الکتریسته رام شده در دستگاه تلگراف و چراغ قوس وجود دارد، همان تفاوتی است که بین آتش سوزی و آتش در خدمت انسان وجود دارد. وقتی که با نیروهای مولدهی کنونی هم آهنگ با طبیعتشان که بالاخره بر آن آگاهی پیدا کرده‌ایم، رفتار کنند، هرج و مرج اجتماعی در تولید، جای خود را به تنظیم اجتماعی بر طبق نقشه‌ی تولیدی که برای ارضاء حوائج همه‌ی اجتماع و هر فرد آن حساب شده است، خواهد داد.

آن گاه طرز تصاحب سرمایه‌داری که در آن محصول، ابتدا تولید کننده سپس خود تصاحب کننده‌ی محصولات را هم اسیر می‌کند، جای خود را به طرز جدید تصاحب خواهد داد که مبتنی بر خود طبیعت و وسائل تولید کنونی است. از طرفی به تصاحب مستقیم اجتماعی محصولات به مثابه‌ی وسائل ضروری برای حفظ و گسترش تولید، از طرف دیگر به تصاحب مستقیم انفرادی آنها به مثابه‌ی وسائل معیشت و لذت^{۱۷}»

۲ - مسئله‌ی مربوط به اقدامات ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق

برای ارتقاء مالکیت کلخوزی که البته مالکیت عموم خلق نیست، تا سطح مالکیت عموم خلق (ملی) چه اقداماتی لازم است؟ بعضی از رفقا خیال می‌کنند که به طور ساده لازم است مالکیت کلخوزی را ملی کرد، همان کاری که در زمانی با مالکیت سرمایه‌داری شد، این پیشنهاد کاملاً نادرست است و مسلماً غیر قابل قبول است. مالکیت کلخوزی مالکیت سوسیالیستی است و ما به هیچ وجه نمی‌توانیم با آن همان کار را بکنیم که با مالکیت سرمایه‌داری شده است. از این که مالکیت کلخوزی مالکیت عموم خلق نیست، به هیچ وجه چنین بر نمی‌آید که مالکیت سوسیالیستی نیست.

این رفقا بر آنند که انتقال مالکیت افراد یا گروه‌های مجزا به مالکیت دولت تنها و یا حداقل بهترین شکل ملی کردن است. این درست نیست. در واقع امر انتقال به مالکیت دولت تنها شکل و حتی بهترین شکل ملی کردن نیست،

۱۷- ف. انگلس - « آنتی دُورینگ » ص ۳۴۶ - ۳۴۷ . مترجم

بلکه همان طور که انگلس در « آنتی دُورینگ » می گوید و صحیح هم می گوید، شکل اولیه‌ی ملی کردن است. بدون شک تا هنگامی که دولت وجود دارد، انتقال به مالکیت دولت قابل فهم ترین شکل اولیه‌ی ملی کردن است. ولی دولت تا ابد وجود نخواهد داشت.

با توسعه‌ی میدان عمل سوسیالیسم در اکثر کشورهای جهان، دولت رو به زوال خواهد رفت و البته به مناسبت این موضوع انتقال دارائی افراد و گروه‌های مجزا به مالکیت دولت منتفی خواهد شد. دولت رو به زوال خواهد رفت ولی اجتماع باقی خواهد ماند و بنابراین دیگر جانشین مالکیت عموم خلق خود اجتماع در شخص ارگان رهبری مرکزی اقتصادی‌اش خواهد بود و نه دولت که رو به زوال خواهد رفت.

پس در این صورت برای ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق چه اقدامی باید کرد؟ رفقا سانینا و ونژر به منزله‌ی اقدام اساسی چنین ارتقاء مالکیت کلخوزی پیشنهاد می کنند: ابزار اساسی تولید که در مراکز ماشین و تراکتور متمرکزاند به مالکیت کلخوزها فروخته شود و بدین ترتیب دولت از زیر چنین بار سرمایه گذاری اساسی در اقتصاد روستائی رها شود و کوشش شود کلخوزها مسئولیت نگاهداری و تکامل مرکز ماشین و تراکتور را به عهده خود گیرند. آنها می گویند:

« نادرست می بود اگر تصور می کردیم که سرمایه گذاری کلخوزی باید بیشتر متوجهی احتیاجات تمدن ده کلخوزی گردد و برای احتیاجات تولید اقتصاد روستائی کمافی السابق سرمایه گذاری‌های اساسی باید به وسیله‌ی دولت انجام گیرد. آیا درست تر نمی بود اگر دولت را از این بار می رهانیم، چون که کلخوزها کاملاً قادرند این بار را تماماً به عهده گیرند؟»

دولت موارد زیادی خواهد یافت که امکانات خویش را به منظور ایجاد وفور اجناس مورد نیاز، در کشور به کار گیرد.»

برای این که به این پیشنهاد پایه‌ای بدهند، صاحبان پیشنهاد چند دلیل می‌آورند.

اولاً - با استناد به گفته‌های استالین. درباره‌ی این که وسائل تولید حتی به کلخوزها هم فروخته نمی شود، صاحبان پیشنهاد، این تز استالین را مورد شک قرار داده، می گویند که معذالک دولت به کلخوزها وسائل تولید، وسائل تولیدی نظیر ابزار کوچک مانند داس بزرگ و کوچک، موتور مولد کوچک و غیره می فروشد. آنها عقیده دارند که اگر دولت این وسائل تولید را به کلخوزها

می فروشد پس می تواند همه‌ی وسائل تولید دیگر را هم مانند ماشین‌های مراکز ماشین و تراکتور بفروشد.

این دلیل باطل است. البته دولت ابزار کوچک را طبق مقررات اساسنامه‌ی آرتل کشاورزی و قانون اساسی به کلخوزها می فروشد. ولی آیا می توان ابزار کوچک را با وسائل اساسی تولید در اقتصاد روستائی مانند ماشین‌های مراکز ماشین و تراکتور و یا مثلاً زمین که آن هم آخر یکی از وسائل اساسی تولید اقتصاد روستائی است، در یک ردیف گذاشت؟ واضح است که نمی توان. نمی توان زیرا ابزار کوچک به هیچ وجه سرنوشت تولید کلخوز را تعیین نمی کند، و حال آن که وسائل تولیدی نظیر ماشین‌های مراکز ماشین و تراکتور و زمین تماماً سرنوشت اقتصاد روستائی را در شرایط کنونی تعیین می کند.

فهم این موضوع دشوار نیست که وقتی استالین می گوید وسائل تولید به کلخوزها فروخته نمی شود، منظور نظرش وسائل اساسی تولید کشاورزی: ماشین‌های مراکز ماشین و تراکتور و زمین است و نه ابزار و آلات کوچک. پیشنهاد دهندگان با کلمات « وسائل تولید » بازی می کنند و دو چیز مختلف را مشتبه می سازند و متوجه نمی شوند که آنها دچار مخصصه می شوند.

ثانیاً - رفقا سائینا و ونژر، سپس به این موضوع استناد می کنند که در دوران آغاز جنبش دسته جمعی کلخوزی - در پایان سال ۱۹۲۹ و آغاز سال ۱۹۳۰ - خود کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسر شوروی طرفدار آن بود که مرکز ماشین و تراکتور به کلخوزها واگذار و از کلخوزها خواسته شود که طی سه سال ارزش آنها مستهلک گردد. آنها عقیده دارند که گرچه این کار در آن زمان « نظر به فقر » کلخوزها، دچار شکست شد ولی حالا که کلخوزها غنی شده‌اند، می شود به این سیاست فروش مراکز ماشین و تراکتور به کلخوزها، برگشت.

این دلیل هم باطل است. در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسر شوروی واقعاً در آغاز سال ۱۹۳۰ تصمیمی مبنی بر فروش مراکز ماشین و تراکتور گرفته شد.

این تصمیم به موجب پیشنهاد دسته‌ای از کلخوزی‌های پیشتاز به شکل آزمایش اتخاذ گردید تا این که در آینده‌ی نزدیک مجدداً به این مسئله پرداخته شود و مجدداً مورد بررسی قرار گیرد. لکن، همان اولین آزمایش، صلاح نبودن این تصمیم را نشان داد و پس از چند ماه همانا در پایان سال ۱۹۳۰ این تصمیم لغو شد. رشد بعدی جنبش کلخوزی و تکامل ساختمان کلخوزها، چه کلخوزی‌ها و چه کارمندان اداره کننده را به طور قطع متقاعد ساخت که تمرکز ابزار

اساسی تولید کشاورزی در دست دولت، در دست مراکز ماشین و تراکتور، تنها وسیله‌ی تأمین آهنک‌های سریع رشد تولید کلخوزی است.

همه‌ی ما از افزایش غول آسای تولید کشاورزی کشور، افزایش تولید غله، تولید پنبه، کتان، چغندر و غیره شاد می‌شویم. منشاء این افزایش کجاست؟ منشاء این افزایش در تکنیک معاصر، در ماشین‌های متعدد معاصر است که برای همه‌ی این رشته‌ها خدمت می‌کند. کار اینجا تنها در تکنیک به طور کلی نیست، بلکه در آن است که تکنیک نمی‌تواند در یک جا بماند، باید همیشه رو به کمال برود. تکنیک قدیم باید از صف خارج گردد و جای آن را تکنیک جدید بگیرد و جای جدید را - تکنیک جدید تر. بدون این کار سیر ارتقائی زراعت سوسیالیستی ما قابل تصور نیست، نه محصول زیاد قابل تصور است و نه فراوانی محصولات کشاورزی. اما معنی خارج کردن صدها هزار تراکتور چرخی از بهره برداری و جانشین ساختن آنها به وسیله‌ی تراکتور زنجیری، ده‌ها هزار کمباین کهنه شده را به وسیله‌ی کمباین‌های جدید جانشین ساختن، ایجاد ماشین‌های جدید مثلاً برای نباتات فنی، چیست؟ این به معنای تحمل هزینه‌های میلیاردی است که فقط پس از ۶ - ۸ سال می‌تواند مستهلک گردد. آیا کلخوزهای ما، حتی اگر میلیونر باشند، می‌توانند این مخارج را تحمل گردند؟ نه، نمیتوانند، زیرا آنها قادر نیستند هزینه‌های میلیاردی را که فقط پس از ۶ - ۸ سال می‌تواند مستهلک گردد، به عهده‌ی خود گیرند. این هزینه‌ها را فقط دولت میتواند به عهده گیرد، زیرا اوست که قادر است خسارات ناشی از خارج کردن ماشین‌ها از بهره برداری و تعویض آنها به وسیله‌ی ماشین‌های نو را به عهده‌ی خود گیرد زیرا او و تنها اوست که قادر است این خسارات را طی ۶ - ۸ سال تحمل کند تا پس از انقضای این موعد، مخارج انجام گرفته، جبران شود.

درخواست فروش مراکز ماشین و تراکتور به مالکیت کلخوزها پس از این همه چه معنی دارد؟ معنی آن، این است که کلخوزها به خسارات هنگفتی کشانده شده و ورشکست گردند، مکانیزاسیون اقتصاد روستائی مختل گشته، آهنک تولید کلخوزی پائین بیاید.

از اینجا این نتیجه بدست می‌آید: با پیشنهاد فروش مراکز ماشین و تراکتور به کلخوزها، رفقا سانینا و ونژر یک قدم به پس به سوی عقب ماندگی بر می‌دارند و می‌کوشند چرخ تاریخ را به عقب بر گردانند.

فرض کنیم برای لحظه‌ای که ما پیشنهاد رفقا سانینا و ونژر را قبول کردیم و به فروش ابزار اساسی تولید، مراکز ماشین و تراکتور به کلخوزها پرداختیم.

این کار چه نتیجه‌ای به بار می‌آورد؟

اولاً - چیزی که از این کار عاید می شد این بود که کلخوزها صاحب ابزار تولید می شدند، یعنی آنها در موقعیت استثنائی قرار می گرفتند که هیچ مؤسسه‌ای در کشور ما آن را ندارد زیرا، چنان که معلوم است، حتی مؤسسات ملی شده، صاحب ابزار تولید نمی باشند.

این موقعیت استثنائی کلخوزها را با چه مقتضیات ترقی، پیشرفت به جلو می توان توجیه نمود؟ آیا می توان گفت که چنین موقعیتی ممکن بود به ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق کمک کند، انتقال اجتماع ما را از سوسیالیسم به کمونیسم تسریع نماید؟ آیا درست تر نیست اگر بگوئیم که چنین وضعی فقط می توانست مالکیت کلخوزی را از مالکیت عموم خلق دور سازد و منجر به دور شدن کمونیسم گردد و نه نزدیک شدن آن؟.

ثانیاً - نتیجه‌ی این کار توسعه‌ی میدان عمل گردش کالائی می شد زیرا مقدار هنگفتی ابزار تولید کشاورزی در حیطه‌ی گردش کالائی قرار میگرفت. رفقا سائینا و ونژر چه گونه فکر می کنند؟ آیا توسعه‌ی میدان عمل گردش کالائی می تواند به حرکت ما به سوی کمونیسم کمک نماید؟ آیا درست نیست اگر گفته شود که این عمل فقط می تواند حرکت ما را به سوی کمونیسم ترمز کند؟.

اشتباه اساسی رفقا سائینا و ونژر در آن است که آنها نقش و اهمیت گردش کالا را در سوسیالیسم نمی فهمند، نمی فهمند که گردش کالائی با دورنمای انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم ناسازگار است. آنها گویا تصور میکنند که با وجود گردش کالائی هم می توانند از سوسیالیسم به کمونیسم عبور کنند و گردش کالائی نمی تواند مزاحم این کار گردد. این گمراهی عمیقی است که بر پایه‌ی عدم فهم مارکسیسم پدید آمده است.

انگلس در « آنتی دُورینگ » خود « کمون اقتصادی » دُورینگ را مورد انتقاد قرار داده، به طور قانع کننده‌ای ثابت نموده است که وجود گردش کالائی به طور ناگزیر باید به اصطلاح « کمون‌های اقتصادی » دُورینگ را به احیاء سرمایه‌داری منجر سازد. رفقا سائینا و ونژر گویا با این موضوع موافق نیستند، بدا بحال آنها. ولی ما مارکسیست‌ها به حکم معروف مارکسیستی دایر بر این که انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم و اصل کمونیستی توزیع محصولات برحسب حوائج، هر گونه مبادله‌ی کالا را نفی می کند، بنابراین تبدیل محصول به کالا و توأم با آن تبدیل آنها به ارزش را هم نفی می نماید، متکی هستیم.

وضع پیشنهاد و استدلالات رفقا سائینا و ونژر از این قرار است. پس بالاخره برای ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق چه باید کرد؟. کلخوز مؤسسه‌ای است غیر عادی. کلخوز روی زمینی کار می کند، روی زمینی زراعت می کند که مدت‌هاست دیگر از آن کلخوز نبوده و بلکه در

مالکیت عموم خلق است. بنابراین کلخوز مالک زمینی که روی آن زراعت می‌کند، نمی‌باشد.

سپس، کلخوز به کمک ابزار اساسی تولید که در مالکیت اجتماعی هستند و نه کلخوزی، کار می‌کند. بنابراین کلخوز مالک ابزار اساسی تولید نمی‌باشد.

آن‌گاه، کلخوز مؤسسه‌ای است کنوپراتیوی، کلخوزاز کار اعضاء خود استفاده می‌کند و درآمدها را بین اعضاء برحسب روز کار تقسیم می‌کند، ضمناً کلخوز از خود بذر دارد که هر سال تجدید شده و وارد تولید میشود.

سؤال می‌شود: پس کلخوز به طور مشخص مالک چیست؟ آن مالکیتی که کلخوز می‌تواند آزادانه، با نظر خودش در آن دخل و تصرف کند، کجاست؟ این چنین مالکیت، اگر ساختمان‌ها و اقتصاد شخصی کلخوزی‌ها را در باغچه‌ی مجاور خانه‌شان حساب نکنیم، محصول کلخوز، محصول تولید کلخوزی، غله، گوشت، تره‌بار، پنبه، چغندر، کتان و غیره است. مطلب در آن است که قسمت اعظم این محصول مازاد تولید کلخوزی به بازار آمده و بدین ترتیب در سیستم گردش کالائی، وارد می‌شوند. همانا این کیفیت است که مانع ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق می‌گردد. بدین جهت همانا از این گوشه است که باید فعالیت به منظور ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق را شروع کرده و گسترش داد.

برای ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق باید مازاد تولید کلخوزی را از سیستم گردش کالا خارج کرد و آن را وارد سیستم مبادله‌ی محصولات بین صنایع دولتی و کلخوزها نمود. اصل مطلب در این است.

ما هنوز سیستم تکامل یافته‌ی مبادله‌ی محصولات نداریم، ولی نطفه‌های مبادله‌ی محصولات را به شکل « کالائی کردن » محصولات روستائی داریم. چنان که معلوم است، محصول کلخوزهای کشت پنبه، کتان، چغندر و غیره مدت‌هاست که « کالائی می‌گردد » درست است جزئی و به طور ناقص « کالائی می‌گردد »، معذالک « کالائی می‌گردد ». ضمناً اشاره کنیم که « کالائی کردن » کلمه‌ی مناسبی نیست، خوب بود به جای آن مبادله‌ی محصول به کار می‌بردیم. وظیفه در آن است که این نطفه‌های مبادله‌ی محصولات را در کلیه‌ی رشته‌های اقتصاد روستائی تشکیل داده، آنها را تکامل داده به صورت سیستم وسیع مبادله‌ی کالا درآورد، تا آن که کلخوزها در ازاء محصولات خود تنها پول دریافت ندارند، بلکه بیشتر محصولات ضروری دریافت کنند. چنین سیستمی افزایش عظیم محصولاتی را که شهر به ده می‌فرستد، ایجاب خواهد کرد، از این رو اولاً باید آن را بدون شتاب زدگی خاصی، برحسب تراکم محصولات شهری متداول ساخت. ولی باید به طور انعطاف‌ناپذیر، بدون تردید،

با تقلیل میدان عمل گردش کالائی و توسعه‌ی میدان عمل مبادله‌ی محصولات قدم به قدم آن را متداول ساخت.

این چنین سیستمی با تقلیل میدان عمل گردش کالائی انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم را تسهیل خواهد کرد. علاوه بر آن این سیستم امکان خواهد داد مالکیت اساسی کلخوزها محصول تولید کلخوزی را وارد سیستم عمومی تنظیم نقشه‌ی عموم خلق بنمائیم. این کار برای ارتقاء مالکیت کلخوزی تا سطح مالکیت عموم خلق در شرایط کنونی ما وسیله‌ای واقعی و قطعی خواهد بود.

آیا چنین سیستمی برای دهقانان کلخوزی با صرفه است؟ مسلماً با صرفه است. با صرفه است، چون که دهقانان کلخوزی در مقایسه با «گردش کالائی» محصولات بیشتر و به قیمت‌های ارزان تری دریافت خواهند کرد. بر همه کس معلوم است که کلخوزی‌هایی که با حکومت دربارهی (کالائی کردن) محصولات قراردادهایی دارند، از کلخوزی‌هایی که فاقد چنین قراردادهایی می‌باشند به طور غیر قابل مقایسه، بیشتر استفاده می‌کنند. اگر سیستم مبادله‌ی محصولات بر همه‌ی کلخوزهای کشور شامل گردد این استفاده در دسترس همه‌ی دهقانان کلخوزی ما قرار خواهد گرفت.

ی. استالین

۲۸ سپتامبر سال ۱۹۵۲